



744 TIBB. A medical work, a few leaves missing at the end, 1 vol.
45. in stamped leather binding, in brocade bag
probably XIII or EARLY XIV CENT.

* * * From one of the libraries of Bukhara, and believed to be
one of the oldest books of its kind known.

MS. 214



John Frederick Lewis

الحمد لله الذي
جعلنا من خلقه

MS. 214

الحمد لله الذي

الحمد لله الذي
جعلنا من خلقه

الحمد لله الذي

الحمد لله الذي

لیس کتاب در عقیدہ طلب از نسخہ ای
محرر بہدیان تصنیف شیخ طاہر

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدنا محمد و وحیمی را که بقانون حکمت و کامل البصیرت خود
رحمتها را رفع انواع اعراض و دفع الضعاف اعراض است حلیه
الایه و عمت لغایه و دور و نامود و در سولی را که بتجاری است
وزیده نبوت طیب محمودیت امت و ثقیل حد و رملت است
صلی الله علیه و سلم و علا له و احبابه و عترته اجمعین اما بعد پس
بند الضعف العبد و فقیه حقیر شیخ طاهر ستر الله عبودیه چون بعضی
بشیخ و تراکیب مجربیه معالجات علل و اعراض بنوع بشر مفید
و تجربه کار از ترکیب مستداوله حکما رهنمای مبرکت در عمل و معمول

طیلس

طیسان متعارف امتحان و انتخاب یافته بودند برای
یادگار و در سینه ابا ترسیب و تفصیل در جبهه توبه و تحریر
مشک و انتظام نمود که هر علییه و مریدی نامراوی را به
و فیض کامل و شفای عاجل ازین فواید الفوائد بر مقصود
که حیات مستفید شود بدله آن صواب جمیل و اجر جزیل کن
نام اعمال آن حقیر که محسوب شده کرد و بنابر آن تاقیت
در کار احوال مرض و علاج را در فصل آن مطالعه نموده
که خود را انعام رساند چون الله تعالی التوفیق

فصل اول اندر علاج در دوسه **فصل دوم** اندر

علاج زکام و نزله **فصل سوم** اندر علاج امراض دهن

فصل چهارم اندر علاج در وجندان و پیدمان و پنج دندان

وزبان و خلق **فصل پنجم** اندر علاج درد کوش و غیره **فصل**
ششم اندر علاج چشم **فصل هفتم** امراض بینی **فصل هشتم**
اندر علاج دماغ و سر و کبیر و ک و وقت و در و سینه
و غیره **فصل نهم** اندر علاج بچگی **فصل دهم** اندر علاج
قبض شکم و کول و نفخ شکم **فصل یازدهم** اندر علاج باد و سول
که در شکم و سینه و پهلوی **فصل دوازدهم** اندر علاج سنگری
فصل سیزدهم اندر علاج انسا و مروره **فصل چهاردهم**
اندر علاج بواسیر **فصل پانزدهم** اندر علاج تب **فصل**
شانزدهم اندر علاج افزون اشتها و کسنگی **فصل**
هفدهم اندر علاج بند روک و یرقان **فصل هیجدهم** اندر علاج
امس اندام و املاک **فصل نوزدهم** اندر علاج مزاج باد و **فصل**

۱
پست اندر علاج کرم و کدو دانه **پست و یکم** اندر علاج
قی و لوحک **پست و دوم** اندر علاج قی **پست و سوم** اندر علاج
برج یق خرمی **فصل پست و چهارم** اندر علاج مرض باوی و
چو و وار و یک و غیا **فصل پست و پنجم** اندر علاج باو
در نیکو و دور و کمر **فصل پست و ششم** اندر علاج
سیدان یق **فصل پست و هفتم** اندر علاج شکم سانه **فصل**
پست و هشتم وضع سوزاک بول و شکمی بول و ستر بول
فصل پست و نهم اندر علاج قوت بایه و امساک **فصل**
پست و دهم اندر علاج بدن و دود مرغی **فصل پست و یکم**
اندر علاج سیت فکر **فصل پست و دوم** اندر علاج خون
حیض که قار و باشت و راسته **فصل پست و سوم** اندر علاج

تنگ کردن فرج زنان **فصل سی و چهارم** اندر علاج بادونک

فصل سی و پنجم اندر علاج بیست و برهن **فصل**

سی و ششم اندر علاج برهن **فصل سی و هفتم** اندر علاج

ناسوره و بهوره و زغم **فصل سی و هشتم** اندر علاج خارش

و بانون بخنه **فصل سی و نهم** اندر علاج دمل و کجهرالی و نعلیه

فصل چهارم اندر علاج واد کجرا و **فصل چهل و یکم**

اندر علاج هماندن و بنوخی **فصل چهل و دوم** اندر علاج

و جهائی و غیا **فصل چهل و سوم** اندر علاج سبب تب **فصل**

چهل و چهارم اندر علاج نار و **فصل چهل و پنجم** اندر علاج

جلد و ادون یعنی استهال **فصل چهل و ششم** اندر علاج

سختی شارب **فصل چهل و هفتم** اندر علاج فلونیا و مفرح

فصل چهل و هشتم

فصل چهل و هشتم اندر علاج کودکان فصل چهل و نهم
في المتفرقات و در فصل اول اندر علاج درد سر
که از حرکت و گرمی بود و در دوسری بسیار باشد بسیار و کلاب
هندی و کافور ساییده بر پیشانی طلی کند به شود **نوع دیگر**
کشینه سبز بجزرم و آب مالیده و اگر نباشد خشک بکشد
و مقداری نبات مصری اندر خسته و قدری شیره لیمون
کافور و کلاب اندازد و سرد کرده بنوشاند و در سر که
از گرمی بود و در شود **نوع دیگر** بسیار و سونته کافور از قیون
برنج ساهتی هر یک نیم توله با کلاب حل کرده لیس سازد
زود گرمی از سرد و در شود **نوع دیگر** علاج درد سر که از باد بود
بیار و پوست پنجه سونته سرد و بار بر سوده با آب ساییده بر

پشانی طلی کند به شود ^{سوتنه} **ز عذیر علی** ز عوزان **مصری** مستوی
باید و روغن ستور قدری اندازد و آب یکی کرده چند قطره
در بینی ناس دهد و در سر و نیم سر برود **ز عذیر علی** در
سر قدیم که هیچ علاج زفته باشد برود و جمیع امراض
سر را نافع است امراض کلوی و چشم و خلق از دادن
ناس ازین تیل نفع بسیار است **سوتنه** باریک **طلی**
بهنگاه کحل چکان مستوی بگیرد باریک کرده و روغن بخند
که چهارم از وارو باشد و آب چهار چند از روغن مذکور
به آتش نرم برزد و چون بخت شود نگاهدارد و بجا ده
کرده و ریشته کند و روزینه قدری از آن گرفته شش
قطره بکشد و شش قطره بکشد در بینی چکاند **جمعه**

در نوزاد باریک

و فتح شوند مجربست **نوع دیگر** علاج در دسره که از بجه صفرا رود
بیار در مرغ و ونیم در م و نبات مصری و ونیم در م هر دو سینه
لکا بهار و و هر روز مقدار یک لوزه بآب بخورد و در صفرا
وی رود **نوع دیگر** علاج در دسره بیاورد و از چینی بار یک سینه
بآب برشته یا طی کند و در دسره برود مجربست **نوع دیگر**
علاج در ونیم سینه که از بجه باشد پیاز و سونبه بخیل و در آن
قدر سیاه نهر سر بر آب بکشد سینه و هر دو ونیم
رود **نوع دیگر** علاج در دسره که از هر سه خلط باشد پیاز و بماره
سونبه فندل بآب سینه و بر سر لپک کند در دسره رود
نوع دیگر علاج در دسره که از تر و دونه باشد پیاز و سونبه
زرد و خوب مرغ بپزد از را سنا و بول سینه سینه وی

کوفته نگاهدار و در زمینه قدری دویست می ازین کوفته
در نیم سیر آب جاده بکوشند چون چهار سیر آب می آید مانند
صاف کرده بنوشند چند روز مداومت نماید به سود
نوع دیگر علاج پیاز قبیح از نذیر با بهول کوفته بپزند از مایه می سوزانند
سوندند و شست و ی با آب سائیده بر پستانی لیس سازند و در
که از ترده که باشد برود و **نوع دیگر** پیاز و کچال سوندند و از
اقیون بترنج ساهتی شست و ی با آب سائیده لیس کنند و در
و در نیم سیر برود و **نوع دیگر** پیاز و زعفران در
روغن ستور بریان کنند و یا شیر عود است و یا با شیر بز
مقداری شکر تری سائیده مناسب دهد و در سرد در
نیم سیر پستانی و ابرو و جمیع انواع در سرد و سرد جادرت را

نافه

نافع است **و در عالج** در دوسر که قوی بود بار و دوازی
سونه کل بکنند کچه پوست ارثه افنون زعفران برنج
س تهی عشاوی گرفته سیده کرده باب ساید و لیب
در دوسر جمیع انواع دور شود **و در عالج** در دوسر
که از هر سه خلط باشد پیار و سونه شندل باب ساید و لیب
سازد در دوسر رود **و در عالج** که در دوسر باشد
پیاد شیر و پنکته نیم بر و ماوان پنج میرشای جو
قلیحه سه میرشای باریک نموده در روغن بکنند قدری
ایخته در سر باله بزودی بخت شود **و در عالج** که
پیاد زرنج طبع یک میرشای بیانی کونتر یک میرشای
باب بعد روغن شرف با و میر در و یک کلی جوشد

چون لعل شود او و پندگور را اندازد و انگاه سر بوش
 که در آن سوراخ باشد بالا باند و بر آن شک کران بند
 و از دور ستاده آب اندازد و فرو درازد و از دست
 روغن آلوده بگیرد و بر کج سر طبع کند به شود **و نوعدیکر** علی و در آن
 که از غلبه باد و تلخی باشد بیاورد و جوانان چوستانده در
 جوشش مذکور روغن ستور انداخته بنوشند **و نوعدیکر**
 بیاورد و تر پخته چوستانده روغن ستور انداخته بنوشند
 هجرت شود **و نوعدیکر** بیاورد و مغز پدانه در روغن کادو انداخته
 آتش میازند که شنبه زیره شک انگه و بریان انداخته
 بنوشند هجرت باید **و نوعدیکر** سیحی پیلد از اسونه شوق
 هیلد هر یک و وارزه درم و در هفتاد و درم قند

کهنه انداخته قدری چهارچهارم غلیظه بند و یکی روزه
خوردن و هزارین در و سر و دوران سر بر و **نوع دیگر**
علیه دوران سر بیاورد و نه خشنی هشت میگردان
چاه چار من بکوشاند چون تلمی بماند چاه نه پیره کرده
و در میرنایت فطاط کند و بکوشاند تا بقوام آید بخورد
نوع دیگر اگر از سردی باشد کبابه عرق قره با غسل بخورد
نوع دیگر و نه خشنی سس ده درم مغز جو زنجبیرم سونبه
و درم نشاسته ده درم عجمه راس سیده و رو و سیراب
بکوشاند وقت خفتن بخورد **نوع دیگر** علیه که مغز کم شده باشد
و سرش قالی نماید و به باد بر باد و خشکی پیدا آرد و
آواز زورتر کم شود و علیه آن چنانکه شیر و روغن ماد که و

شور باد مسدود گا و وشت پند و بروج و نبات مصری
و جوز مؤز و نیشکر بخور و و صاحب علت مذکور را در
از روغن کچنما **یر نوع دیگر علی** و در سر که از طلوع آفتاب
شروع شده باشد بپار و مؤز جو زهندوی با شکر مرصی را
تا سه روز بخوراند ازین سورجا و رت **بر و نوع دیگر** که
او را با خورمایا ر کرده باشند مرصی را بنوشند و در
سه روز سورجا و رت دفع شود و **نوع دیگر علی** و در
بپار و از غشی شب را باب ترکند علی الصبح
ساییده در روغن بریان کنند و برابر آن شکر تریا
جذب کرده نگاهدارد و موافق طبع بخوراند ازین دورا
دفع شود قوه باه و مانع بسیار آرد از موده است

فصل دوم اندر علاج زکام و نزله پاره و ترکه غرقه
رایجانه یک نیم میرش ای نمک شک یک میرش ای و را
نیم میرجوشانده و آب لیمون کاغذی قدری پاره
غرقه کند چند مرتبه همین طور غرقه کند زکام هر
که باشد برو و مجرب است **دوم** اندر علاج زکام و نزله پاره
سونه کلویا با نان کتانی متاوی گرفته مقداری
دو میرش ای ازین دار و در آب نیم میرجوشانده بنو
شانه بغیر آنس پنک چیزی دیگر بخور و زکام دور شود
نوشته پاره و کلویا دو میرش ای سونه دو میرش ای
قند سیاه چهار میرش ای هر دو را عبیده کرده و رفته
مذکور یکی کرده نگاهدار و قدریک تولد هر روز بخورد

زکام و زلزله هر نوعی که باشد برود **بهر** بسیار و موند
مرج ببلبلد از چینه **تتمیز** یک نابسته ابلست چای
این جمله ادویه متساوی باریک ساخته پنج بترج **الایچی**
خود و نیز برابر جمله اندازد و قند سیاه و و چندان از
جمله بکیر و کوفته و مخلوط کرده تا بهر در روزینه قدری
بخوراند زکام و زلزله هر نوعی که باشد برود **نوع دیگر** علی
برای دفع بلغم و زکام و زلزله بکف از راه خلق از مغز
سفر و داید پاره و تیره اودک و ششده یک و دوسه
یکی نموده سه روز بنوشاند صحت یابد **نوع دیگر** علی
زکام بسیار و روزینه نام چهار روز تا یکشنبه بهار
براه سوزاخ پنج بنوشاند زکام هر نوعی که باشد برود

از خود است

آزموده است **و غریب علی** ز کام آرزوده پیار و رای می
چینه زیره سفید هر همه مشتای میده کرده در دوح کاوی
انداخته بنوشاند تا مدت سه روز کند ز کام آرزو نوی
که باشد برود **و غریب علی** ز کام بیهمه کاغذ را در کاغذ
و نیل ترکیز و خنک ساخته بر آغلرهای ده و دو آن در پی
بگیرد برود **و غریب علی** ز کام و زله و سرفه و بستی از اول
خلق که در سینه باشد بهار و قند سیاه یا شیرادرک دو
سیت ای کوفته قلنج و ویش ای میکر کرده در دیک اندازد
و یک سیر آبله از دوجوش دهد چون گرم شود مانند قهوه
دهسته آهسته بنوشاند گرم گرم و چون سرد شود باز گرم
کرده بنوشاند ز کام و در شود **و غریب علی** ز کام و زله و بلغم

و در دسره اگر مدت دراز نکشد و در نوزدها پس این
ادویه کند بیار و زعفران سونته پیلد ز قند سیاه چهار
باب سائیده در هر دو سوراخ بینی شش شش قطره اندازد
و چهار مرتبه بمکین عمل کند ز کام برود **فصل سیوم** نذر علی
امراضی دهن و زبان و حلق و دندان اول علی بختگی دهن
اگر دهن کسی خسته باشد خواه مرد خواه طفل بجه باشد مانند
سوفته و آبکه و در شود چون میرون آید و بیاماسد از فساد
خون و از بلغم غلیظ بود علی آن بیار و کته سفید و پوست
درخت زنبور هر دو یک یک رخام بگیرد و در آب جبه
کرده میرساند انداخته بخوش نذ چون یکسیر باقی ماند بکام چاهی
کرده بگیرد و باز بخوش نذ و چون مثل حباب گردد بوده آن دارو

میده کرده اند از و کوپهای مقدار رنج و بند و آن داری
رینست بیار و آتاجی خود و خس هذل رگبندان نیست
بالا میخته پستج اگر موده ملای بر تهر رسوت کیه و کل دها
کای پنهانی به مانکه لوده بر روه جوان چه در جواب
رر سنا کنول جوز بویه قلندر هر یکی نیم و ام کافور خالص
و و دلام بکیر و میده ساخته اند از و کولی مقدار رنج و بند
نگاهدار و روزینه و این بدار و و چون کولی مذکور از
و این خرج شود و دیگر انداز و تختگی و این وزیران هر تخی
که باشد بر و دایر موده کار این مولف است که اکثر
مردم را در کام و خلق پورای شده و آواز در دست
نمی آید از نهادن این کولی در دهن باشد و اعراض و ندان

و لب بسیار مفید است خصوصاً سوراخ خلق را عجیب
غریب است **دیکر** عسلخ تختکی دهن و امراض دندان
ببار و برک تنول با کافور زایم سین و جوز بویه کنکول
قلندر مرج کت یک یکد رم بجای مصالح انداخته بخورد
صاف شود و خوشبویی آرد و آب رفتن از دهن دور کند
و کنده دهنی برود **دیکر** عسلخ تختکی دهن و بد بویی ببارد
کافور شتر یک کبر و مندی هر جا رشت وی گرفته با کلاله
سینه کویلهای بسته بدار و یکی روزینه در دهن وارد شود
خرخ شود دیگر اندازد ازین تختکی دهن و بد بویی برود
عسلخ تختکی دهن بچکان بار و برک جای جوهری آورده
باریک ساخته باشد بار کند و در دهن بکسب کند چکنی

دهن دور کند

دین دور شود و **یک** علاج بختک دین که بیار و کتہ تبا کبیر هر دو
سایده در دین بجا اندازد به شود و **یک** علاج کند و دینی
بیار و جو زبویه کافور قلندر لاجی خود و در چینی قلخنی
مشک از هر یک یکدرم حیدر کرده در کلاب حل کرده
کویلهای بسته نگه دارد و در بایک کلویه در دین دارد
بوی آمدن از دین دور شود و خشنوئی کرد و **یک** علاج
بختکی دین بیار و برک پول برک بم برک جامن برک
نفرک برک جاهی جوی هر یک مشاوی گرفته در آب
بکوشند و چند روز غرغره کند بختک دین برود و **یک** علاج
بختکی دین بیار و کتہ سفید و زنبور از پوست بکشد و مقدار
با و میر هر دو را در دو میران بکشد نه چون نیم سبز گانده ها کرده

باز بچوشت تا که جلد بخلیظ شود آن کا و این ادویه معده
ساخته اند روزی چو تری جو تری قلعوز لایچی خور و سیاری کنشول
کافور هر یک سه درم بکیر و معده ساخته و جلد مذکور اندازد
و کولی بندد و هر روز در این بدرد و خجسته و در دندان و زبانی
هر نفعی که باشد و در شود از موده است **دیگر** علیح بستی او از
خلق بیار و مغز تخم مار کنکینه پنج حرامی قلعوز پیلید راز هر یک
مستادی باریک نموده و قدر دو نیم درم باشد و بخت مذکور نموده
دیگر بزرگ بخت قلعوز سیاه و دروغی زرد و آمیخته خور و
و بهر و باله آن آب گرم کرده بنوشاند مریض صحت یابد **دیگر**
چاپ البیت سونده طرح پیلید و از سرنگ ماسر زهره
سکود و سه حبه هر یک متساوی و مقداری بخامیخ اس کرده

یا قند آمیخته غولیا بند و بخوراند از این بقای آواز از حق
و پس بلغم و از روی طعام دفع گردد و این را چهار کنگ
کوبند بیاد سونته سنس ورم پیل در از پنج درم مرغ جازم
با کسر سه درم حبه و دو درم بنک یک درم باریک ساییده برابر
شکرتری انداخته هر روز یک درم بخوراند صحت شود **در**
عده افتادگی کلوی از بلغم باشد یا از بند آواز کردن
بیاد و مرغ پیل در از سونته پیل بول هر یک نه درم ساییده
آب گرم کوی بند و دو با بشیر و اورک و مقدار کنار در
وین بدار و و شیر آن فرود **در** جنب است و مرغ
پیل در از سونته تتریک تالستیر زیره و با شیر حبه هر یک
چهار درم ساییده نگاهدار و مقدار رو و درم با شیره بخوراند

آواز خلق بکشد **و دیگر** علیج خشکی زبان که رزگری افتاب نشسته
 بیار و یک سیر آب و دانه سیر آماده تر کرده چندان بگیرد و
 در آن دو درم پاد سفید و یک درم کلاب و جارجیه لاجی و
 یک صدمه کافور ساییده یکی کرده و آب یکذات کند و بنوشد
 آنست که گشته گان و وکان قطره در خلق ریزان باشد **و دیگر**
 علیج روان شدن آب از دهان بیار و مهدیه بید آمده
 در دهان و در هر سه که کلاب شهبه در دهان کند هیت یا به
و دیگر علیج خون رفتن از دهان بیار و برگ بنفشه قدس
 درم باریک ساییده در میان و دیگر شهبه خالص فطط کند
 چهار چند روز بخورد و بکرم الله تعالی صحت یابد **و دیگر** علیج خلق
 بسته بیاد و پنج کهنودی که سه چهار سال زیر زمین مانده باشد

و فرغ حق تعالی

وقت خفتن شب در دهن کند بخسبده خلق بکشد
و **دند** درک سه درم قند کهنه بخندرم روزینه نه بار بخورد
خلق بکشد **فصل چهارم** اندر علاج درد دندان و جگر
بسته کردند علاج آن اگر پنج دندان و دندان آماکس کند
بیار و پیرا کس سونما کیر لود چون لایچی خور و بیل دراز
کته جمد را برابر یکبار یکبار بند بر دندان باله
سسته و کند ی و آماکس دندان برود **در** علاج آماکس
پنج دندان و درد و خون آمدن از دندان بیار و کته
نیده تهوت کس بیس بتهکری مرج نمک و بهید رنگی
مشتای ساید نگاهدار و بر دندان باله بند شود **در**
علاج درد دندان و چنبدن آن و وقت آب نوشیدن

در بسیار کند و آب خوردن نتواند علیهم السلام بسیار دوست
 بهیله حرج ببلبل در از سوخته با برنگ برک نیم متاری
 بکیر و عیده کرده باشه برک جنبلی چند بیت و در خنک
 کند باز باید بجامه پنجه نگاهدار و بروند آن باله و
 شب و مانند و در سایه چند روز بکند و در زندان
 هر نوعی که باشد برود بهتر ازین علیهم السلام نیست **دید**
 علیهم السلام و رو دندان و خون رفتن و چندان آن بیامد
 پنج سر پیکر که دو پیرش ای مرع کمره سیاهی سوخته
 میرش ای عیده ساخته باب غلوه بند و روزینه و در
 در و نفع تمام یا **دید** علیهم السلام کرم خون و دندان بیار و نفع
 اینون هر دو را برابر بآید و بروند آن کرم خورده اند

تا لادن موم گذارد و یا مصطکی بدارد چند کثرت همچنین
کنند ^{نیز دور شود} علیح کرم خورون دندان که در و بسیار کند بیارد
بخ و برک و شح و حکم گمانی خور و در آب جوشانده
بدان آب غریخته بکند باین می خور را مثل تنباکو و
بکند بکرم دندنی در و دور شود ^{دیگر} علیح صغیر
و در دندان که از زخم و خون آلوده باشد بیارد
مرج پتکری و کتک کسینا سال سیاری سوخته هر یک
سخت می بخور بهر که و ویش می خور را معده کرده
نگاه دارد و همیشه بر دندان بماند صحت یابد محبت
^{دیگر} علیح بستی دندان و زخم دندان که از سردی خور
باشد و در حال زخم شدن عورت و از دیگر عوارضی باشد

بیار و شکر ف حرج سها که بریان بپیل و را زافون
 عقر عقره هر یک سه درم مهره بجا ک نیم درم جمله را
 میده کرده همراه شیره ادرک ادویه مذکور بر دندان
 بمالد و در دهان وار و دندان و دهن کت و در دمج
 و از نموده **دیگر علیح** و در دندان بیار و نیده تهو ته که تفید
 حرج نمکنک هر یک مت و ی باریک نموده لکا بدار و وقت
 شب بر دندان می طو ر بمالد و لعاب فرو برد و شب
 آب خور و و بدندان رساند و دفع شود مجرب است **دیگر**
 علیح و در و لغزیدن دندان بیار و کته سفید زنجبیل
 سبزی پنجه پیرا هی نمکنک دو نیم پیرا هی بپیل و را ز
 یک پیرا هی مسنگی روی بارز هر نوع بمند یک پیرا هی **باید**

که نیم کته مذکور را بر افکند تا که آما سیده کرد و بسیاری
مذکور را انگشت کرد و هر یک یکی کرده بار یک می طور
نگاهدار و روزینه بوقت صبح مسی طور ببالد و از مواک
برهیز کند آب گرم از پنج دندان خود بر آید و در دو لغزید
و دندان برود و محبت **دیگر** علیح از زمین و درد کردن
و دندان ببار و شکر ف سونا که بی نیده نهفته کسین بهرا
هر یک و ام کته تیده نیم درم بیک کم بار یک جامه بیز
کرده و ریشه لیمون کاغذی سه بیت و او خشک
کرده بتی ساز و یا مسی طور نگاهدار و بر دندان ببالد تا
بهفته معاینه کند و اگر تبسول بخورد و دندان سیاه شوند
از موده سید عالم **دیگر** بخونید و رخ در دندان و بچ و دیا

یا سمعولی و ابر جو لکبت نویسند و در حلقه میم و عین
 و و او میخ آهنی زند و در و و بخوانند و به برسد که در و
 رقت باز میخ مذکور را همیس طور غرق کند و بر سر
 صحت باید بر طمی که آن بیخ دندان که در و میکند
 از دست بگیراند سه مرتبه **فصل پنجم** اندر علاج امراض
 پینه و خون آمدن از بینی و بوی بد از بینی که هندوی
 پیش گویند و یکی از آن امراض برتیا گویند و علامت
 او آنست که سوراخهای بینی از بلغم مسدود گردد و در بعضی
 و اند که از خفاش که بر کرده ایم بلغم رفیق از راه بینی سایل
 گردد و کلوی و کام و لب خشک گردد و او از خلق
 تنه گردد و بنا گوش جهان در و کند گویا که در آن نور
 مغلطه

میخندند و مرض برستیا مانده سرپی است ایند
می آید و مدام از بینی بلغم آب رقیق یا زور شل میرون
آید و این مرض تا مدت بماند و بعضی اوقات بغیر
علیه کردن دور گردد و باز عود کند و بینی گاهی تر گردد
و بسته شود و گاهی هم نم شود و مرضی سوزی هم خیر در
نیاید علیه آن بیمار و مرجع پدید را از سوزنه چسبیده تنگ
تا نیمی پستری چاب است زیر پنج پستری را با کمی خورق
مساوی بکشد و معده کرده و دندان سیاه که نه سیاه و وحید
از دارو باشد مخلوط کرده نگاهدارد و روزی نه ^{الصابون}
مقدار یک نوله خورد تا فرصت شدن مداومت نماید
و از ترشی خوردن پرهیز کند و در اثنا خوردن دارو مذکور

شیر کرده و جوشانده و در آن خرمایها را انداخته روزی
 بنوشانند بگردانند تا صحت شود و مجرب است **و دیگر** علیح بر سیا
 مذکور بیاورد و در ک وقت سیاه هر دو مقدار ری بخوراند
 فرصت شود **و دیگر** علیح ناس جهت بر سیا مذکور
 بیاورد و بپزد و در از سونته قند سیاه هر یک بیکدم صیده
 کرده باریک سائیده چند قطره ناس کرد و همین عمل کند
 مدت و در از برتسیار بود و مجرب است **و دیگر** علیح پنی
 که از پنی پیدا شود و علامات او آنست که سوراخ پنی
 از بلغم قاسد که از باد قاسد پیوسته باشد مسدود گردد
 گاهی خشک گاهی تر گردد و با سوزش نشود و خون و زخم
 آینه از پنی سایل شود و در بعضی از پنی چیز بوی درین **و دیگر** علیح

آن بیار و بان نیم ببول پت بایرد و در بیدار
نیز تا لا کتکی جوانه مرغ ببلید را از سونته مندل بران
هر یک بکدرم دروغن کاوه پا و میر عده رکوفته دروغن
اندازد و آب جاه و نیم میر اندازد و به پزد و چون بجسته
شود نکاهدار و روزینه مقدار شش شش قطره در پی
نفس و بدوزین قدری بخوراند ازین انواع مرض بینی
و دهن و چشم و سر و پست و بت و مرض بدرون
برود و بالا آن دین بخور و **در** پیار و دانه انار
بپست جاب و درم شکر تری نو و شش و درم ببلید ببلید اند
مرج ببلید را از سونته هر یک و در ده و درم تخم تیرج را با تخم خور
هر یک جاب و درم عبده کرده بدرون و روزینه بخور ازین بینی و درم

و در نماز از روی طعام و آتیش رو تباہی آواز حلق
 و تب و فحش کرد و این را در رمل جوارن گویند **دیگر** بیار
 پارهی زر خوب در رمل جوتری خرج ببلد از و انتق
 هر یک نیم درم برک جنبی شروه و درم اول برک جنبی مذکور
 در آب بکشد چون چهارم عصر آب بماند روغن بکشد
 نیم میراند از و بریزد چون بخشد و صرف روغن بماند
 بستاند روزینه ناس و هدیسی و بوی بد از بینی دور شود
 مجربست **دیگر** بیار و بیج کتانی خور و و انتق بیج بومستخ
 سه چینه تلخی سوخته خرج ببلد از از نمک یک ^{شاید} یک سیر
 کوفته کوفته و برده میراند آب جاده و ریاده میرد روغن بکشد
 بریزد چون بخشد و موازنه چهار درم از روغن بکشد ناس و هدیسی

بمذاوز

چند روز مداومت کنند انواع پش و بد بوی از راه
پینه دور شود **دیگر** علیح دفع خون آلودن از پینی بیارود
پوست درخت کور و برک این را در آب باید و بنویزند
خون رفتن از پینی باز ماند **دیگر** علیح بیار و نیره و در سفید
و برک این بیار میزد نیره آن بنوشند خون پینی برود و بخت
دیگر علیح خون پینی اگر لایح و در نرود و بیار و کمر تا جو هلی سرمه
بیزا کیس این خون خشک هر پنج وار در معده کرده و در پینی
ماهل خوب یا از بر طاروس و در پینی رساند بد و چند مرتبه
این عمل کند خون از پینی رود و از قوه مست **دیگر** علیح
خون پینی بیار و آله ماش را میگرد و بر پینی نخت کند
و با و سر و کند تا که خشک شود خون بماند **دیگر** لایح جو خون پینی زود

این ته پیرند کور بکنند اول موی سر را وارو کرده بعد
 میرش محان را در آتش کداز کرده مارچه کلوه را از کرده
 بریشانی که موی بخا زاسیده است بند و از بکه باو کرده
 خشک کند هر چند که خشک شود چون نماند از یکم تنه این
 عمل کردن خون بماند **دیک** موی سر را تراشیده آمده بار
 سائیده باب بریشانی لیب کند خون بینی زود و تار و مار
 بریان کرده در سر که زود کند و درم نراک کنی درم
 بهتری نشی و درم کا فوریم درم باریک سازند و فیتند
 به آن ز کرده در بینی نهند خون باز ماند مجربست **دیک** بار
 آمد جو کل رنار بهلی کیکرافین خون خیره پوست درخت رنی
 هزل اند یک سر درم کا فوریم درم عجد ربار یک سائیده
 بار

بآب پریشانی طی کند خون بینی باند علیح پیار و سرم
بازون کافور اینون هر چهار رت و بی بار یک سازند و در
بدنه خون بینی باند **دیگر** فرو اندن خون که بینی ایستد ام
رو دیار و دوب سفید بآب پیاده و شیر و ادیک و کل انار
بان بیه و کل محصوف یا کند و جگر را بلب پیاده جامه پی
کرده بشیر آن کس دهد و بنوشند خون بایستد مجسم
دیگر اگر خون بینی یا در شکم یا بجزاحت یا در نفسی لاج دارد
نه ایستد پیار و نو و ریگامی و زمان غمیر کرده فرو برد بجز
که زیر خلق رود و خون بایستد **فصل ششم** اندر علیح امری
جسم بدانکه امراضی جسم انواع اند از جمله جسمانی که بدری اند
و عمل نوند و آب رود و کندن نوند و سقراری ارد علیح

آن پار و بیلید رسوت بیلید کیر و ورک اینجی آله بوده افنون
 بهتکری زیره سفید متاوی سینه پوتلی بند و با کلاب با آب
 تر کردن بر جسم بند و رد که بلری باست فرصت باید **دیگر**
 علاج و در جسم که از گرمی سینه بپزد و پوتلی افنون
 برک اینجی سبز تو تیا مارونی برنج دار و متاوی بید پوتلی کرده
 بر جسم بند و در جسم برود **دیگر** علاج و در جسم که از گرمی
 بند پیاز و زنجبیل اعلا با کلاب سینه که در بیکر و جسم لیس کند
 در و آب افش و سرخی رود عجیب است **دیگر** علاج و در جسم
 که از گرمی بند پیاز و پوتلی افنون هر یک فوئم در م بار
 سینه در یک کوزه طلسم ساز و و یک بهلده را بر افکند و نهاده
 بالا آن کتوره بند ناد و در پهلوه کتوره که در آن در و لیس خفته

برسد بجهاد ویرا کشیده از کوزه در جام نوبلی کرده و سر
برک این تر کرده بر چشم نهاده و هر نوعی که باشد و در **دیر**
علیه و در چشم پیاده و نو و پشگی پلیده سونته افیون هر کدام
متساوی بکند و در زیر درک سپید شایسته لب ساز چشم
که بدر و آمده باشد و سرخ پیقرار بود و در **محبوبت** **علیه**
چشم که بدر و آمده باشد و پیقرار بود و پیاده کت پاره
کرده در آب سرد خشک بسیار تر کند بر چنان مدتی بدارد
بدر و در جای آب در کلاب تر کرده بر چشم نهاده
مفید است **علیه** در دستان که در هنگام سرد و میزند
بیار و افیون از رجب پشتری قلندر نهاده موده باریک سخته
با پودیده لب ساز و در **دیر** **علیه** و در چشم که در افتاد

کنده بغل در دو خارش کند و آب گرم از چشم جاری باشد
 و سرخ بود و پیار و گاه موج که از سر می شود آورده بریده نوزادند
 و خاکستر کند مقدار یک پیرشاهی و غده مویته قدری از ده دانه
 هر دو را با آب سرد در آوند گاشنی با آن نام کتوره گاشنی باشد
 باید تا یک روز بچق کند بعد در آوند گاشنی با آب سرد چشم
 کند بغل از چشم دور شود و مجرب است و از نموده **در علاج سینه**
 که چشم بغل نوزاد آب از دیده همیشه جاری باشد و دهون شود
 پیاز و برنج ببلند از سوننه کچیل نمک بپسیده بپسند آمد کف در
 بار یک مثل بویست بپسند مرغ خشتادی بپسند کرده بپسند مایه
 کولی قدر بخوبی بپسند گاشنی با آب سرد و زین با آب بپسند در چشم
 کند ازین او و آب و پیر از چشم و تاریکی برود از نموده

والله اعلم

زانده چو در **یک** علی سبیل باد و غارش چشم و سرخی و کل
دنا خونه رود و درویشی شود و پیر و پیلد پیلد اعلی بود
نمکن مینی نبله تپوت رسوت نونته مرج موخیم گول بار
هر یک یکد ام بکیر و مید کرده در آوند انداخته تحقیق
باب باران اگر آب باران نبات در بول کوسیند سینه
گویند مقدر رنخو بسته نگا هار و روزینه در سنگ لیسید
در چشم انداز و بسیار مفید است **یک** علی سبیل باد
و روانی آب و درویشی چشم را نافع است بار و تیا
مار و بی زرجوب پیلد از هر یکی ده درم ما میران چشم نونته
پیلمول نمکنک هر یکی سه درم بکیر و جدا جدا باید و در آن
غوره یا سرکه انگوری در آفتاب بند چون خشک شود باید

مانند مردم نمود در چشم کشیده ساینده تا خیز کند تا سوزش
 کم شود و بعد دیده را بآب گرم بشوید غبار ده ساله دور شود
 محبت **یک** علیح سبیل باد و ناخونه و شب کوری
 بهولم قدیم از چشم برود و بیمار را سنگی صری جاسو
 سر منیدیم تهوته توتیا مارونی میخسته حروارید بهلید بهلید
 آمد کافور کل جنبید کل کچد هر یک بگیر و معیده کرده در
 لیمون کبرل کند سه پت بد و کوکب بسته نگاه دارد
 و روزینه باب ساینده در چشم کشد نافع **یک** علیح
 ناخونه چشم پیارد ناخونی پیل باب ساینده در چشم کشد
 ناخونه برود علیح بهولم چشم پیارد و مغز تخم ترسی
 مغز تخم کهریز توتیا مارونی منسل پیل ساند، کفدریا

مستوی و در نیره برک رس در آوندگان اندخته
باجوب نم یا با سنگه بید هر روز نیره برک سرش
واده تاسه روز بیدنگا هار و باب ساید و درم
کندر کل قدیم هر نوعی که باشد برود و مجرب است **دیکر** علی
کل قدیم و دهنده جسم **بیارد** و کفدر یا کودی یا بزرگ
سونه حرج ببل و از مصری رسوت منسل مستوی
میده کرده در شهید کوی بسته نگا هار و باب ساید
در جسم کند بهوله دور برود و **دیکر** ادویه بهوله جسم
از هر نوعی که باشد **بیارد** و توتیا مارونی کفدر یا سنگه می مغز
تخم کهر فی مغز تخم سرس نیچال ساند نیچال سنگی پشک
کوسفند مستوی یا باریک جامه بزرگ و در آوند روغن یا

شکر با شیره برک سرس سه روز بحقیق کند بعد در شیره بپزد
 کاغذی با دندان خرسه روز بحقیق کند بعد خشک ساخته
 گوی مقدار حرج بسته نگاهدارد در صبح با آب شسته در چشم
 کشد کل قدیم و جدید برود بعد برپاوی کشد و چشم
 بسیار آرموده مجربست **دیکر** دویم بپزد و مغز تخم کبریا
 مغز تخم سرس توپیا نارونی و رتبه ای روغن بسنجد با آب
 کبریا کند باریک نموده نگاهدارد و در چشم کشد بپزد و
 آرموده است **دیکر** و کف دریا و شکر با شیره عورت آوند
 می بایند و در چشم کشد کل قدیم برود **دیکر** علی با شبنمی
 که بیک لعل نوند و موی ریخته گردند بپزد و موی سر آدمی سوخته
 بپاری چنانچه سوخته زولویع و لویه سوخته کافور حبش شده

چاکو نیده تهنوته هر یک یکدم بکیر و بار یک ساز و دور و غن
 ستور مقداری انداز و دورا و نذگان انداخته تا سر روز
 بایه و نگا بهار و هر روز با در چشم لیب از این ^{شیخ} بایه
 و میدکی و عمل و سیل باد و در نمود از نمود و مجربیت ^{دور}
 پیار و موی سر آدمی سوخته یکدم سپاری سوخته یکدم هر
 بار یک کرده دور و غن با و گاو و نذگان کهر رده کند
 نگا بهار و دور چشم کند و بالا ران لیب کند عمل با بیهی
 کوه باشد برو ^{دور} پیار و چاکو سنگی سرمه هر یک یکدم
 میدر کرده بار و غن ستور و نذگان انداخته کهر رده کند
 نگا بهار و دور چشم کند از این عمل و با بیهی برو ^{دور} و بدیع
 رختن موی پلک چشم پیار و خوب نیم و ران بهدو طایفه باند

در کانه جسد قدری کیر و اندازد و روغن زرد انداخته کلاه
 کند و نگاهدارد و بالا در چشم طی سازد و موی از سر نو پیدا شوند
 دیگر علیح با بیهوشی و عمل و پریدن موی بپلک و آب و دیدن
 از چشم و بهلوله و حاله یار و جسد و ویشهای در لپنده
 آهنی انداخته بر آتش گذارد کند و مقدار نیم سیرشای آب
 خالص اندازد و بریان کند چنانچه خاکستر شود و چون خاکستر کرد
 در آن نیم سیرشای بنده تهویه با یک نموده اندازد و با چوب آتش
 بگرداند تا که خاکستر شود و اگر جسد مذکور و بنده تهویه با یک
 نشود بر شک سنده جامه پنه کرده و در روغن ستور انداخته
 تا به روز بگذرد و در آن نگاهدارد و روزی در چشم اندازد
 از چشم انواع حفری چشم دور شود بسیار از موده است دیگر علیح

بند کوری

شب کوری پاره و صابون قدر و وجه پخال نکسی و وجه هر دو را
 با آب ساینده هر روز در چشم کند و سه مرتبه این عمل کند **شب کوری**
 برود **دیگر** پیاز و نیار سفید و مرج هر دو را ساینده در
 چشم کند شب کوری دور شود **دیگر** پیاز و کل کوندی کا فنج
 کوندی میوه سازد و با شهد در چشم کند شب کوری
 برود **دیگر** علیچ روغنهای چشم و دفع جامه و سبیل با پیاز
 سنگیری بتکری کجرا یی پوست بیلله کا فور اول هر یک
 پیرشاهی نیند ثنوت قدر وجه سنگد و درم کند و درم هم
 ادویه را با بزرگ نموده روغن سوزد و درم در او اند
 کا یی اندازد و با جوب نیم سوزد و بزرگ کند لکا بدارد
 روزینه در چشم کند بسیار مفید است و از موده **دیگر** پیاز

محبته مایه مغز نیم نینو فر کفر یاج روین کا و چهره
 سنگه نالیسته تبرج کلوی تالیتر کل جای متاوی
 میده کرده در او ندمسی بادسته مسی بساید و حاصه
 پنه کرده در چشم کند ازین جرکه که در چشم و روانی آب
 و غلبه خون و درد و غم و دهنوند و خارش و جلد و آلودگی
 و کمی بهار ت برود و روشنائی زیاده کرده بسیار غم
 و از خود است **در پیار و از جوب** دار بهلد برک نیم
 مرغ بلبیل و از جسته موته بایرنک پرنک نمکنک کوه پیلیم
 متاوی میده کرده با بول کوسیند باریک بماند کوی قدر
 خود بسته نکاتید از روزینه با آب شسته در چشم اندازد
 جعف بصارت و جاد و بهول و ناخوشی و جمیع امراض چشم

وورشوند **دیگر** ادویه با و خوره بپارودندان فیل بطریق
 که دو و پیرون رنود و بوز و خاکستر کرده بار سوت شرباب
 سائده طبع کند و عرضی مدکور برود **دیگر** علاج با بنه بیارد چای
 در نیمه ما و کا و انداخته صحریم پوست دور کرده خشک سازد و با
 و دان سنگی های بار یک مثل سحر سائده لکا بهار و وقت
 استعمال غبار هر قدر که با نکتت بحسد و جشم کند و اند
 چهره نماید تا آب بر آید با بنه برود **دیگر** صاف کردن سنگی
 بپارود یک سیر شاهی تر به پنج سیر شاهی و آب ترکند و حجم
 آب مذکور حامه بنه کرده و دان سنگی های سیده کرده
 اندازد و دو سه مرتبه کند بهمن طور و واکه بالا بر آید کوفه
 نکند و با لقمه زردی بکشد و کثافت که زیر باقی ماند دور

و خنده را خشک کرده نگاهدارد و بکاربرد **دیکر سنگبری**
 باریک آنس کرده در آب انداخته به دست بمالد بعد از آن
 آب را دور آوندی و دیگر بر زونا انداخته کثیف از آن سنگبری
 در ته آوند اول بمالد عده کنیز و آب بمالد تا آنکه اجزای
 لطیف از آن محقق مذکور که بآب محلول بود ضرر نشده مجمل
 کرد و در آب خشک شود و بعد از آن را آنس کرده به دست
 بمالدش تر به دست بمالد بعد از کافور چودانه که در آن حصه
 بآن پیاده و وسایله در چشم کند از این عده انواع مرض
 چشم بر وند **دیکر** منافق زرجوب جهت روشنایی چشم
 یک کره زرجوب در میان لیمون کاغذی کنند تا آنکه لیمون
 مذکور خشک شود و سپس بطور **دیکر** لیمون کنند تا خشک شود

بوده پیرون

بعده بیرون آرد و مجبوست هر که چشم را سرخ زند و
موی چشم رفته باشد ز جوب مذکور را با سبزه ساید
در چشم کند نیکو شود و اگر کسی را چشم زرد و بنفشه باشد
ز جوب مذکور را با شیر مادکا و حقیق کرده و در چشم کند و
اگر چشم غارسی کند و آب سرخ باشد ز جوب مذکور را
با آب پتکری در چشم کند نیکو شود و **دیگر** پیاز و هیدیه نهند
پتکری هر سه را با آب ساید و لب کند سرخی چشم رود
دیگر اگر چشم بدرد آمده باشد پیاز و پتکری بر کاشند
و فیون با آب ساید و در پوتلی کرده و در چشم نهند از روز
صحت شود آرد خود هست اگر تو تیار و نی بهم رسد بسیار
نافع است **دیگر** پیاز و ~~منه~~ کوزه پتکری بریان بر تیار و فیون

قدر دو سرخ در چشم کند **دیگر** پاره درک اینست پتکری ایون
 کل سرخ باریک کرده لب کند در چشم بر **دیگر** پاره درخ
 کیر و ملتی رسوت کلیر آرزو هر یک قدر ریش ای باریک
 سائیده نگاهدار و با شیر زباید در چشم که ضرب خوب
 رسیده باشد لب کند بک قرص کرده بند و ضرب خوب
 شود و برود تا هفته کند بعد از دویم دیگر اندازد **دیگر** پاره درخ
 هلیله کلان پیت چهار درم پوست بلیمه و وارزده درم
 ملاتی پیت چهار درم آمله چهل پیت درم ستاد پیت چهار
 درم سار کشته دوازده درم بیل و راز بنج و جن نمک یک
 سنن درم جمل را باریک آس کند و با آن مقدار رجمه دارو
 مصری اندازد و نگاهدار در روزینه باشد و روغن زرد و مخلوط

کرده پاره

کرده بخور و باید که وقت شب بخور و ازین عرض نمرو
کاج و تیل و جمیع انواع و خطهای عمل جسم و آب ^{طاهر}
و سوختگی و سرخی و امراض بزرگ و در خود بشرطی که بپایند
کندان و بزرگ باشد این زبردست هر تنگی گویند ^{در میان}
سرمد را هفت کرات کرم کرده در شیر عورت سرد کند
بپور از آن انس کرده نگاهدارد و روزی در چشم کند
ازین امراض جسم برون ^{نمود} و دفع درد جسم خواه
کند و خواه همچون بدر داده باشد پیارد و نیز لوا مقدار
دال بخور ماییده و مغز و دوده خشتی کسی یعنی کوده را در
یکی بوتلی بند و آب در کف دست نهاده ترکند و قطره در
چشم بچکانند همچون رعیت صحت نمود ^{نمود} پیارد و جگر

سیرتای بهتری پنج سیرتای سحاب و سیرتای پنج
 بکیره پنج سیرتای اول بهتری در کاف نواند اخته
 بریان کند چون اکب وار نو د باز کون ساخته بر آتش بند
 بعده فروه آورد و در افکند و در بریان کند تا بریان گردد
 پنج خامی دو نماند و سحاب مذکور را در زمین چقر کرده
 بند و جسد مذکور را اکب وار کرم کداز کرده بر سحاب
 اندازد تا یکی شوند بعده سحاب و جسد مذکور را در
 گنبد کرده در آتش بند و فرب بد مد جنانچه گنبد هم سرخ
 گردد و خوب بکیره بگرداند تا که خاکستر گردد و فرو آورده
 تهتری و خاکستر جسد را بار یک یکی کرده و لقا دارد و روزی
 در چشم کند ازین لقا و سبیل باد و با منهنی و دهنند و حکید

آب و جمیع امراضی جسم را نافع است سفیداجلن بمیست
نوع دیگر با نیره کل جمون و کل نوزک و رنیکار را با آب کی
کرده و با شهد و روغن مادکا و آمیخته کویا کرده بدارند
و ساینده در چشم کنند ازین شب کوری و روز کوری
دور برود **نوع دیگر** ریزه کل بنو فرشی و قمری و کیر و را
با آب جگر بزبار یک آبی کرده غلوله بسته بدارند و ساینده
در چشم کنند ازین شب کوری و روز کوری **نوع دیگر**
رموت تا پس تر سون کیر و را با نیره سرکین مادکا و
و شهد و نیره برک آله ترکند و خشک گردانند و
مسحوق ساخته بدارند و در چشم بکنند ازین روز کوری **نوع دیگر**
رموت مثل زردوب در پهل صندل با آب

جگر زانسی کرده پری بند و ساینده در چشم بکنند
 ازین روز کوری برود و **یک** بسته روغن را با گوش
 تر بپزد و بنیزه بکنند و بنیزه بپزند و بنیزه بپزند
 برشته باشد و شحیح تر از آن بپزد و در از و شکر و انور
 و تر بپزد و کل نیلوفر قمری و ملاتی و کبریا کوه و مار بپزد
 و کتانی و منجیته بدما بکنند ایمر کلیر حنظل و ار بپزد که هر یک
 سه درم باشد برزد و در لیض را پیش از طعام و اثنا طعام
 و بعد از طعام بخوراند و دیگر عیال بدین بکار بندد و ازین
 جمیع امراض چشم و منور و شب کوری و مرض کاج
 و امراض بلبک و سپیدان آب چشم و فاسد چشم دفع
 کردند و تیر خون که فاسد شده و غلبه کرده از طرف
 و کونی دیگر

و کوش و دیکر منافذ سایل کرد و بایستد و پنهانی کرک شود
این را مهابت پهل کویند و **دیر** تر پهل اس کرده باشند مدام
بخورند و در دفع مرض مثرنا فحست **دیر** او و سیل باد
پار و سنگیری را در که غزی بیمن انداخته چهل روز
در دو و آویزان کند و چاکسور را در که پینده پزنده
لونک کلان پتکری توتیا روی نمکنک بارنگ چیت
مرج بقیل و را ز زرد سونه کفد ریا یک متاوی سایده
در جسم کد **دیر** طریق براندن چاکسور و چاکسور پوتکی
کرده کده پینده نوتا زه آورده و در آن انداخته و روند
اندازد و زیر سی کش کند چون چاکسور بر فود فرود آورده
موز چاکسورنگ زرخا بد بر آید بکا زرد **دیر** اجوائی را

باب باریک نمود، آتش در چشم کشد فاش چشم
 برود **درید علی** روشنی چشم بر نور اماوس بر مخلوق
 کرده سیماک را و را جو این باور سیره برک تنول بارک
 حل کرده و پست منت کلک بر تارک مرزوده بشرطی
 که خون نه بر آید مالد تا به یک کهری و او کل برک تنول
 و رده پستی بنار و چون هائیمه را به بلد تا غر کند نیارخ مدکور
 چنان روشن شود که احتیاج غلبه نباشد مجربست
 عمل میردن سید نصرالدین **فصل هفتم** اندر علی
 و در کوشش و کوی کوشش و یکیدن ریم اول علی و در کوشش
 بیان کنم نیار و سیره ادرک و شهد و روغن کچند یک یکم
 نمکسنگ نیم درم سونده اندازد و و گرم کرده اندر زود و در

برود **پیار** و اسپند سونته بهار که هر یک یکدرم بآب سود
نان سازد و در روغن سرسب یا و میر به بز و چون ادویه
سوخته و سیاه شود روغن را گرفته نگاهدارد و هر روز
در گوش اندازد و افواها دارد و فلک و رر و نذ مجرب است **دیگر**
پیار و شیر یک رقوم کرم کرده با نمک در گوش
اندازد و در دند کوز بجز داند رفتن رود و طریق گرفتن
شیر ز قوام بار و یک رقوم باز روغن بکشد جرب کند بر
کرم کرده شیر آن بکشد **دیگر** کوه اسپند سونته هر یک
و و درم بآب اسس کرده نان سازد و در با و میر روغن
بکشد یا بر سف بز و صاف کرده در گوش اندازد و در
فشارش دفع شود **دیگر** و در روغن بکشد سنس توله و آب جابه

شش تو به در روغن مذکور اندازد و به بز و بقره یا رو بای
 ط و س بکتولم اسپند بکتولم اسی کرده در روغن مذکور انداخته
 بز و جون سوخته کرد و جامه پیر کرد و در گوش اندازد و جمع
 ورد و غارسی و کری گوش برود و **یک** پیاز و سیر و درک تیره
 لپس سیر و بهخته و سیر و زب و کیم را سیر گرم کرده در گوش
 چکاند و در گوش ازین همه انواع برود و **یک** پیاز و سیر و سوت
 سها که بریان کرد و در سیر و سیر و سیر بکی کرده در گوش
 اندازد و بکشد و نیم از گوش برود و **یک** پیاز و کیم و کیم و خرد از
 در یا مقدار یا و سیر و سیر و در کهرل باریک کرده در روغن
 سرف کم یا و سیر باشد اندازد و در و سیر آب اندازد و بز
 جون بخند نمود و نگاهدارد و روزینه چند قطره در گوش اندازد

ازین جکیدن ریم برود بسیار زافجست **دیگر** پیار و یک دوپای
طو و سس را میده کرده در روغن سرخس بریان کند چون
عمل شود بعد مقداری در استنک اندازد و در گوش اندازد
ازین جکیدن ریم و در گوش برود **دیگر** پیار و صبا کر بریان
کرده و خشک نموده با نیر و نیمون در گوش اندازد و صند
کوت عمل کند سیلان ریم و بوی به برود و مجربست **دیگر**
پیار و رسوت در نیر عورت ساییده و در گوش اندازد
سیلان ریم برود برک الگ کرم کرده نیر و آن کشیده
مرج ساییده انداخته و در گوش چکانند و در هر مرتبه این در
و گری گوش که آواز نشود برود **دیگر** پیار و مغز
نیل فم یا و میر باول مادکا و باید و روغن کنجد نیمه و نیمه

دو پیر آب چهار میر انداخته بر دهن بخت شود صاف کرده
 نگاهدار و همیشه در گوش اندازد این گری گوش برود
 پیار و نیره برک بنهالو نیره برک جنبه نیره برک اک و نیره
 لبس نیره به نکره نیره کیده نیره اورک هر یک یک میر ^{بالا}
 بکیر و دروغش کج که نیم میر بکند اندازد به بر و باید که به
 آتش زرم چون تخته شود و در او نذ چیز بدارد و روزینه در گوش
 اندازد این و در وسیلان رم و گری گاهی او از نشود
 و گاهی شود برود و مجربست و منافع بسیارست **دیگر** بپارد
 سونبه بهر موی شیر ببلبل و در از غشای وی آتش کرده با قند و
 روغن کجند این تخته همیشه بخوراند این گری گوش و برینه برود
دیگر بپارد و پنج ترب تلخ تند نیز خشک کرده بهوز و دوا کند

آن را گرفته از آن سوره سازد و این سوره و آنرا
سونه سولفاج کوبه و بودار سپهره سوت ملک بوی
جو کپار ساجی نمک نمک دریا مویه هر یک مت و بی بکود
باب اس کرده در روغن کجده برزد و بحقیق باشد
یا در نیره لیمون جنبه می و ترنج و بلبل در از از دست
نکاه و کاه بسته شده آن را نیره ترنج و نیره برکت
کینه که هر یک چهار چند روغن باشد انداخته به برزد
چون بخت شود در کوشش اندازد ازین کری و درود
سیلان ریم و آوازهای که در کری می آید همه دفعه
محبست **نوع دیگر** علیح آب رفته اندر کوشش که بسیار در
آرد پیار و کاه و موج از طرف سر او بنه بار و غن تر کرده

از چراغ بتنه مذکور را پیفریزید و در طرف با منبرخ
 مذکور در کوشش آب رفته در آن و تا وود آن با سوراخ
 موج مذکور در کوشش در آید بجه در رسیدن و در اندر
 کوشش آب از کوشش برون آید این عمل اکثر مرتبه
 از محوده و مجرب است ~~در~~ ~~مستقیم~~ اندر علیج و در
 سرفه و دم و کپه و ک و دوق و در دسینه اول علیج
 پیار و جوهای یکدم مرغ و دودرم بیل در از چهار دم
 انار و در نه هشت دم قند کهنه ش زده و در همه را هم
 کرده در قند مذکور کوفته قدر کند خور و کوی بسته نگاهدارد
 روزینه در دهی بدارد و نیزه کوی مذکور بکشد و بخورد
 سرفه قدیم که بر او خلق طعام وقت سرفه در افتد آن در
 دوا کند

دور کند سفر و در مجرب و معمول است **دیکر** پیار و عفو غفوه
ببلند راز ناسپال برک بانی بچ کتبی خور و پوست معطلان
ساجر نوت هر یک یکد رم افیون بند رم اچود نمکنک نمکسای
هر یک یکد رم همه را حمیده کرده بایشه اورک کویا بسته
و بخوراند سرفه قدیم و بعد بد از در نوعی که بسد برود مجرب است
دیکر پیار و اورک برک ز قوم پتکری نمک سوخته ساجی
نوت هر یک دو شیرشاهی همه را حمیده کرده بایشه اگ غیره
کرده چند توتبری که خام و تلخ بوند از گلوی پوست دور
کرده میانه آن خالی دار و مد کور بر کند و دهن نو نبری را
کلیکست بست کرده خشک کند و رانش با جگه شسته به نزد
چون خاکستر شود نگاهدار و روزینه مقدار یکد رم بخورد و سرفه

قدیم و بلغم برود و **دیک** علیع سرفه که از گرمی و تب بسیار
 مایه پهل کتّه ناسپال بیلد جنبی هر یک شش درم افیون
 درم محمد را کوفته پخته کولی مقدم رود و صبر کرده نگاهدارد و
 بهج و شام دو کولی بخورد و سرفه برود و **دیک** پیاز پوست مغیذ
 کتّه سفید پوست پیره همه را باریک کرده بآب گایه قند
 بسته بدارد و در دهان انداخته شیر آن فرو برد و سرفه
 شود و مجربست و **دیک** پیاز و کل و نای سوننه سیلول کوکاز هر یک
 یکدوم در نیم سیراب جو ساند و بخورد و سرفه برود و مجربست
 پیاز و کتّه نای پوست برنج با نسبه هر یک دو سیر جو کوب کرده
 بخوشاند چون چهارم صحره باند قند بگیرد و رخته ببلد سازد
 و ببلد را از چهار سیر شاهی باریک نموده اندازد و کولی نهاده

نگاهدارد

لکها پدا رو روزینه موافق طبع بخوردان اند تا صحت
شود ازین سرفه و کپروک برود **دیکر** علیحده سرفه بیار و روغن
زر و یک سیر نیم با و کم کنی خورد و دوسر با و بال را اول کنی پاره
در هشت سیر آب بجوشاند چون چهارم صحر آب بماند کجا
حقاف کرده روغن مذکور روغن شش مذکور در کراچی بجا
کنند پاد بلبدر از میمول جسته کچیل فوکا زنگنه
را شش نامرج سونته هر یک هار و درم باب ساینده اندازد
به پزد چون بخت شود لکها پدا رو قدر بکند بخورد سرفه
خسک و کبه دور شود **دیکر** اینک تری بکند نیم صحر و چند بلبل
در از سه چند خانه لایچی خورد و چهار چند پنج چند باریک
الکس کرده باشد و روغن ستور بماند ازین دهم و سرفه

و تب و درد پهلوی و نقصان کمر سنگی و ناله آرزوی طعام
 و نورش دست و پای و روانی خون که از راه وین باشد
 دفع شود و در اک مزه که از زبان رفته باشد باز آید
 این معجون را مستویله و جورن گویند **دیکر** چار و قلندر جوزی
 ببل در از هر یک سه درم مرچ منقش درم سونته چهل بنت
 درم بستانندی که کرده باریک اس کشند و بمقدار دندان
 کل در روی نبات مصری پیامند و مقداری روز نیم خورند
 ازین مرفه و تب و ناله آرزوی طعام و بر میو و کوره و نقصان
 کمر سنگی و شکر نهی دفع شوند این را لونگا جورن گویند **دیکر**
 شکر مرخ ده مرشائی خورما سه سر ساهی سونته یکم مرشاهی باریک
 نموده هر یک را یکی کند و قدری که خوش آید بخوراند روزی

ازین مرفه و دن و ضعیف همه نوع برود هر دو وقت بخورد
دک علی کبروک و بلغم غلیظ همه راه سر فیدل ایدتپ
هم باشد مردم را ضعیف و لاغر سازد **دک** پمار و نایبتر
چته مرج ببل و رازنه انا ر دانه تنزیک یکان شیر
اجود کجیل اجو این ایست پنمون بارزک ناکیکر
چای هویر کشینزیره سفید و ارچینی بترج اناکی
خود و ببل و رازنه و چن هر یک یکد رم بکر و حیده کرده
باشکرتی که دو جندان از محمد دله و نایبند بار کرده
نکاهدار دور و زینه مقداری بخوراند بوزن یکسوم
ازین کبروک و مرفه و دمه و تنبیه تباهی او از خلق و
در روزان و جمیع امراضی بلغم و جمیع امراضی ترود کبر و رونه

مجربست این را با لیا و جودن کوبید **دیک** بار و نمک
 بخورم سنکیری بول پتکری ساجی لوتی هر یک بخورم
 خاکستر اک دوازده ورم مصری پست ورم جمد را
 میوه کرده لکهار و روزینه قدر و دردم باب بخورم
 غذای نان کندم نیمک و نیار و غن کبیر وک بر و رخت
دیک جوز بویه بارنگ حبه تکر کجند تالیسته صندل سوننه قند
 زیره سیاه بید کافور آمله مرج بلبل و را از بنویس
 تیج الاچی خوردن کبیر هر یک سه ورم کج چهارده ^{سای} میوه
 بکیر و میوه هفت ورم جمد شکری اندازد لکهار و روز
 حقداری بخورد ازین کبیر وک سرفه و بلغم و وق و ^{نقص}
 کرسنگی جمد عتیا باد و بلغم و در سوننه مجرب و از موده است

این راجاتیا و جورن کویند **دیک** پیار و سما آب صاف کرده
کنند یک پاک کردن چنانک سوخته پیا که بریان منقل بر یک بیدم
مرج بیل در از سونه هر یک دو درم یکجا کرده در کهرل انداخته
نخام روز سحبق کند بعد پیار و مرج هشت درم و یک از آن
یک یکدانه مرج انداخته تمامت سه روز کهرل کند و صفت
نند به چون سایده نو و نکا هدا و روزینه مقدار یک
مردن و بهر و بال آن بیل و راز باشد و روغن تور
بیسند از این خفوها و مدهر نوعی که باشد برود آفروده
و محبت کتیر راس کویند **دیک** پیار و جوب یکا یس خشک
و مسامه ریزه کرده در دیک کلین انداخته و زرا آن
آوند خرد و نهاده و در کویا کرده و ته دیک سوراخ کرده باشد

جووه بکشد در آوند حرب نکاهدارد بعد از آن بار دیگر
 پهلوی و یکسره سونده باریک جامه بپزند کرده در جووه مذکور کوبیده
 قدر اندک بند و هر صبح بخوراند ازین سرفه و کیهوک رود
 مجربست **دیگر** پیاز و تونبری تلخ هریج نیک نیم خالی نموده بر کند
 از پریم لبب ساخته بسوزد و خاکستر آن مقدار را سینه زاید
 کم صاحب کیهوک را بخوراند آن را در دندنا صحت شود **دیگر**
پیاز و تونبری خام سبز چند مقدار ری کلوی بریده در آن
 ساجی و هریج نیک ترکه از جووه میدوده در شیره زقوم
 واک خمیر کرده در آن تونبری انداخته لبب کل مال کند در
 آتش انداخته بر زبون چخته شود و خاکستر کرده بر آورده نگاه
 دارد قدری بخوراند کیهوک و سرخه و دمر برود **دیگر** پیاز و نیک

نمک سیاه در میان بار و بتوره که تخم او دور کرده باشند
بکاکم یک کجک بچیده در پا جلد شنی آتش کند بعد بر
آورده نگاهدار و چون یکپاس روز آخر بماند دوا را مذکور
در دهن بدار و بعد بوقت شب اجوائی در دهن کند
بدار و آن را الله تعالی در هفته دوم را دفع سازد **دیکری**
دو پیار دکنائی کلوی بهر مومل سونه جوشانده ببل دراز
قدر و مری انداخته بنوشند **دیکر** علیح کبیر وک پیار و نمک
ساینه یانمک در یا در شیراک سه مرتبه تر کند و خشک کرد
نگاهدار در وزینه از یک مری باینه مادکاو بخوراند ازین
استوفاغ خواهد شد در دو هفته هیئت شود از موده است **دیکر**
علیه جبر وکی پیار و کونت بزجوان چند بل در بهشت چندین

آبت بخت ند چون یک حصه بماند در یک سرشته روغن مالو
 اندازد در ده برده میدهمها بعد جوک رکبک گالوی که کونیه
 هر یک پیل گرفته بآب استی کرده نیز اندازد و به بز و چون
 بخت نمودی و بخت بستانند بعد سر کردن هشت پیل
 چهار پیل شهد در آن انداخته و مخلوط کرده لکها در وقت
 پنج یک پیل خورون و در ازین راجروک اگر چه سخت است
 و قوی باشد دفع نمود و زور و کوشش و فزونی می افتد
 و کسبکی زیاده باشد این را بجا کلد و کهرت کوبید **و دیگر**
 دانه لایخی خرد و امجد و قهقهه مار جو ب کبر جو ب نیم مار
 جو ب مال تنه یک پیل در چتره ترکته مخته اره ری بهر دستهای
 جوکوب کردن بوشاند و جوشی یک ادبک در یک سرشته

روحش مادک و انداخته بر زبون چکه شود سی بل شکر
 سبید و نشی بل حقیق نبو چون دو چند از روغن شند
 در آن اندازد و یک جا کرده نگاهدارد و روزینه بهار یک
 بل بیساند و باله را آن شیر مادک و بنوشاند ازین عقل و عمر
 افزاید و فساد هر رخلط دفع شود و زحمت را جبر و ک
 خندوی اندام و بهیکنز رر و دور خوردن روغن مذکور
 از هیچ چیز بیز نیست و این اندام خوانند زحمت پیری دور
 شود و این را بهیبدی از بند زحمت کمر بگویند **دیر علی** دم
 سوننه بهارنگی بهکرمول جو بهید بهیلمه هر یک مت و ی کاره
 سیاز و یا غلو بهانند و بخورد و کار استکی تر بهلم تر که
 بهیست بهی کت می بهارنگی بهکرمول نمکنک سو بخورد و یا بهیلمه بهار

متاوی باریک سائیده قدر یک نیم درم باب کرم بخورد
 و در سرفه و کهنک و پیش و فحش و طوام بهضم و اشتها
 افزاید **دیر علیج** و ق اگر در بزرگ جویا کند ترکند و خشک
 سازد و سر مرتبه ز کرده خشک سازد و قدر بتدریج ران
 کرده بخورد و ق که بدلم سفید اندازد و برود و محبت **بکری**
 اک خور و با قند چیده بخورد و صحت شود **دیر** پنج پلول و تخم
 برود و باب سائیده بخوراند و مدت نماید چند روز و صحت
 یابد علیج سرفه که خون تر بآید میکند یار و انگور تنقه است
 کوی بلبل و راز نهمید بزرگ برک بان که از رو فکته
 و خشک باشند برابر سائیده باشند کوی قدر کف سازد
 یک کو در صحن بدارد و بشیر آن فرو برد و صحت یابد **دیر**

یکدم بیل وراز باریک نموده باد و درم شمشیر کوزد
چند روز صحت باید دید علاج در دسینه که از قوت کزن
باز غم رسیدن محل دردم خون افتد در دین بیار و برک
و شکوفه مانده دوازده نیم میر کوفته به سبزه کوبیده پیاده بدو
در یکمن آب انداخته بخوشاند چون ده میر باید فرو ^{آورده}
خته آن بیلد و ور کند باز در کاره مذکور سه درم باشد
حصری انداخته باز بخوشاند تا آنکه دوالدار گردد و بعد
در پنج پتیرج نالکسر لایچی خور و هر یک بار و درم بیل و راز بخورم
تا تاثیر درم و ششدر یک میر بعد سر و شدن ^{در} ^{نماید} کند و ^{نماید}
وقت حاجت قدر سه درم نهار مبتدرج پنج درم تا ^{استغفار}
نماید و ^{نماید} را جو و تاثیر و آن لایچی پتیرج نالکسر متوی

اعلاج یهود

بجای رگتوره آب بخوشاند یکی بتان شیر کرم بنوشاند و در سینه
 و دل و پست و خطنهار که نزدیک به یهود باشد همه را دفع کرده
 در علاج روزه سینه پیاز و لاله چینی بخوبی بترنج ناک کسر تا شیرین
 زیره کسین تا پیستند و آنرا در آب یک سه درم تشریک با کسین
 خشک تر کشته چوب یهود ساند و حوک را بمو و بخندم
 بوزن او و یه مذکور نبات قهوی یکی کرده سینه دارد
 وقت حاجت چار درم باب بخوراند روزه سینه را قوی
 گرداند و رشتها افزاید طعام هم کند و به خون و اندام روشن
 کرد و به علت هکروز عمت دل و سرفه و سول سینه و لب
 و جمیع غلتهای خلق و سینه دور کند و علت که از غنیم
 د و در سینه باشد آن نیم بر و در علاج سینه که از خنجر

بسیار تر قیده باشد و در و کند و سر و آید و در خلط تار
خون نمودار گردد و پاره و خور ما و درم روغن ما و کا و ده
درم دلا یکی چهار حبه بلبل و از زبک مامه یکی کرد و بنهار
تا هفته بخور و صحت یابد **دیگر** عسل مستکی سینه که از باد
وینم باشد پاره و انگوزه چیده نمک سبک تخم سونبرنگ و بومج
نمک و یا عرج بلبل و از زبک مول حب خردل کج و ترشک
و خمود کسینز پاره زیر دغند ساهه سکه مول جو کاه ساجی
نمک و در یون سار ملید هر یک متا و نی باب کرم مارک
باید با نیره ترخ کوهها بسته بدار و باب کرم میخزوه باشد
دیگر عسل چش در محتکی سینه پاره و نیره ترخ عجم
نمک و ندرم زیره جارجیه یکی کرده بنوشاند صحت یابد **دیگر**

علی و در سینه و هوک زدن پیا در اسوت پنج جوله
 شهادت بربخ ساهی بخوراند اگر ده نفس لب رکند همراه
 بهارنگی و سونه بخور و در سینه برو و **پیار** پنج ازند
 و پیل و وارمک ز رجب یکبار ل بهید کو که و لیون
 بخور و جدم متاوی عیده ساخته در سینه لیون بخور و
 مخلوط کرده بخوراند و در سینه و هوک برو و **دیور** و سینه
 که از رجب یازدهم روزی افتاده باشد و غیا **پیار** و قنقر
 ز رجب نمکنک روزیه متاوی قدر و درم وقت شروع
 در دیک بخورده باشد **دیور** و دوی زخم خوب که بر اندام
 رسیده باشد یازدهم روزی افتاده باشد **پیار** و ایلویه افیون
 قح سر کرده نمکنک ساجی سونه ز رجب آنچه راقی و ی
 کوفه

گرفته امید کرده بطریق ضدل بر ضرب و غنا لیب کند چون خند
شود و بیکر باند در و کلگی برود **فصل** **ل** **ایم** اندر علاج
هنگامک پیار و پرطاووس که آنرا چند کوسید و راوند کرده بوز
و خاکستر کرده مقداری باشد بخوراند بچکی برود **پیار و** **لال**
باش در حقه نیاب کرده تنباکو طور بکشد و دود آن بیکر **بیکر**
صیحت یابد **پیار و** هلیله سائیده باشد بیکر بچکی برود
پیار و تاب نه کنه او را بوز و دود آب انداخته بنوشند
بچکی برود و مجربست **دیکر** در شور بار کونت جانوران و شتی
راز و نمکنک انداخته بنوشند صیحت یابد **دیکر** که در **پیش**
ترش جنبان انا رو آله و انا روانه بسته زارسانی انداخته
بیش نه نیز صیحت یابد **پیار و** کایه درخت خرد و ببلد

هر دو آتش کرده باشند بپزند هیچ باید **دیگر** پیار و آله
 سونته ببل و در رشت و می باریک نموده و مقدار دو درم
 باشند بپزند و بالای آن نیز بزرگ کرده و قند سیاه انداخته
 جوش نده بخوراند و در دهک برود **فصل دهم** اندر علاج
 قبض شکم و کول و نفخ و جند بر اول علاج قبض شکم پیار و پوست
 هیلیم بدانه سوزن چغندر شوت هر یک جاریت می
 سونته و دو درم عسل را باریک جامه پز کرده و در قند سیاه
 که در سیرت می باشد مخلوط کرده و نه بار در روز به مقدار کوبه
 غلغله و بایب کرم جوز و قبض شکم هر کوبه که بهشت و در خورد **دیگر**
 پیار قهقهه کلان سونته هر یک جاریت می شوت شوت شوت می
 میده کرده و در روغن بادکوبه و دو برش می ماییده و در قند سیاه

که از مردم

که برابر چمد باشد کوفته نگاهدار و قدری شای بایب از بخورد
قبض شکم هر نوعی که باشد برود مجربست **دیگر** پیاز و انکروشم
نمک نمک بر پیاز سخته بپیل و از نمک سوخته هر یک بگیرم
میده ساخته و ریزه لیون چندی یک سر غیر کرده دارند
کلیس باشیشه کرده زیر زمین دفن کند بعد پیت رو بریزد
آورده مقدار دو میرشای روزینه این بخورد و بعد انواع
قبض و کوبه و علتها شکم دور شود اکنون عذیب از طبیب
جامع الفوائد و دیگر متعارف مینویسد باید دانست که کوبه
هر پنج نوع است یکی با و دوم از غلبه تلخ سیوم از غلبه بلغم
چهارم از غلبه هر سه خلط هم آنکه از غلبه خون باشد چهار نوع
اول مردان را هاضم می شود و بهم زمان را لیکن پنجم

که از غلبه خون باشد نزویک جمده اطباء میسر زمان را
 حادث می شود و بوی کوبند کوبه از خون پیدا می شود و محضی
 برای زمان است و کوبه که در زخونی و دیگر جنبه نفاس
 بعد دفع محل حادث می شود آن هم در زمان را کرد و محل
 کوبه پنج جایی است سینه مشانه ناف هر دو پهلو
 اندر شکم علامت او آنست که در روع بسیار آید و غایت
 به نوازی بیرون آید کرسنگی دور شود و طعام هم نگیرد
 و شکم نفخ کند و بول غایت و خراط بیرون نیاید گاهی
 در ناف گاهی در مشانه گاهی در هر دو پهلو مانند کوبه
 ما دارد و مصل و بیقراری باشد جای می گیرد و در
 علی آن پاره تر پهلوانگر نو بریان کرده هر روز چوب

دیکند

رکبیک بهارنگی نرکت تبارنگ رنجی بهر مول سونته دیوار
جو که رسا جی نمکنک نمکد ریاس بهر لون سوچر لون هر
مستای گرفته عیده ساز و باب کرم اول روز یکدم
دوم روز و و درم یوم روز سه درم کچور و بعد از آن
سه سه درم کچور اند تا سی شش درم جمعه انواع کوله غیر
خون دور شود مجربست **دیکر پیار** و انکرو بریان ترکت
تاریهی هو بهر بلید کچور اجمو و نکند باری نرکت امار
وانه بهر مول کسینه زیره چیتج جو امار رسا جی نمکنک
سوچر چاب برابر عیده ساخته بدر و در لیس را با لیم
کچور اند باس از طعام باب کرم کچور اند کوله باوی و
بنجی و فرو بهوی و مثانه و نفخ شکم و بهر دفع شود

ازین کوه از یک فوط باد و فوط با هر سه فوط باشد و فوط شود
 اگر این خوردن را با بشیره لیمون ترخ و بشیره ادرک بپخت
 یا دوسه پیت داوه نگاهدارد و بخوراند کوه بسیار فایده
 دهد **محرر است** که جو این کوه اک پوست سبزه کتانی
 کندن کرمی سل جنبه کتانی خور و و کل کیو بد پوست
 هم پنج اونک پنج بوشه بهر مول بادل نمک یک عجمه شاهی
 گرفته بسوزد و فاکستر کند بعد در آب چکانده سوده کند
 بعد از آن در میان سونه مرغ اجمود و تخ قراساق سوخته
 بول بهر مول عجمه بسل دراز عجمه شاهی میداده کرده بعد
 سوره مذکور در این خوردن هر دو یکی کرده روزینه و درم با
 کرم بخورد و جمیع اراضی شکم کوبیده و سیر و درم و در

دور شود **دیگر** پیا در روغن پندار چمد و ویرشای در شکر ماکا و
 انداخته زوزنه بنوشانند مدت یکماه مداومت کند که
 بهر ضبط و نفیج شکم دور شود و مجرب است **دیگر** پیا در نسوت
 دوازده درم انکه فربان شش درم میده نمک برون
 ترکیه سوخته هر یک دوازده درم میده سخته در شکر جیره
 کرده سرغام باند اندازد و در آنند جرب انداخته زیر کفن
 حسب دفع کند بود پست یکید و زیر دین آرد در شیشه
 لکها دارد و قدر در درم مریض را بنوشاند ازین عله
 انواع کوبه و علت های شکم دور شود و کورسنگی حیان
 شود اگر خوب باشد بخورد و هم شود **دیگر** دفع بستی خون
 حیض بپا و شام خوب کیند تر باشد خواه خشک یا پودر

اعلاج بیکای قوی حیض

آب یکسره جوشانده جوش بکشد و در آن سولف که بخود دیودار
 بهارنگی بپاشد و از یکیم درم صیده کرده اندازد و بنوشد
 پست روز بخورد و کوزه خوب که از سفید و خون نفاس باشد
 و در نو و خون حیض که بسته باشد برو و مجرب است **دیگر**
 پیاز و شخ و برک کبچ و آب جوشانده در وی قدری
 قند سیاه در روغن کبچ و تر کت بهارنگی مغز که بخود مجرب
 بیش می آید کرده و در جوش کبچ انداخته بنوشد کوزه خوب
 که از سفید و خون نفاس و سبق خون حیض حادث شده باشد
 و در نو و اکون علیج نفخ شکم **دیگر** پیاز و مرج بیل از حبه
 گردا جو و اجوائین بزنند و ده سولف پست بجا این بپاشد
 هر یک یکدرم بدانه ده درم سونته هشت درم پوست بپاشد

فردا

قند سیاه که به هفت سیر شاهی عهد را میدهند ساخته و قند
مذکور کوفته نگاهدارد و روزینه مقدار سه درم بخورد و نفخ شکم
و بد هضمی طعام هر نوعی که باشد برود و مجرب است **در بیماری دلوت**
و تخم سونبه ببلدر از زکوة مرغ اجورین پوست آنرا که بشیل
مماوری باریک نموده قدر سه درم بآب گرم بخورد و کول
و نفخ شکم برود **در بیماری سونته** هیلد نوت ببلدر از
نمک است و باریک نموده نگاهدارد و بآب گرم
سه درم بخورد و نفخ شکم برود و اکثر امراض را ناخاست
بجورن **در بیماری** و ایلوه سبا که با جی بلدرای مسن جو کهار
بزرگ باریک مساوی نموده هفت پست میزه کنوزد و هر
کوی قدر بزد و آب تازه بخورد و سیر را زهره ضبط باشد

برود مجربست **دیگر** پیار و ایوبه اجوائین زرجوب
 بهلد و سه سردور کرده هر یک هار و دم مرغ سها کر بریان
 ساجی کچون نمک سوخته جو کها را اکثر و بریان هر یک
 دو و دم تمامی او و سه بار یک ساییده و در شیر لیمون
 کاغذی یا جبهیری سه پت دهد و در شیر کنوار چهار پت
 به مدخلت کرده نکاهد و روزی دو و دم باب کز خورد
 پیروز برود **دیگر** پیاردها ق کجند یا پنج و برک سته
 جوشانده و در جوش سحیح اکثر و بریان تر کته بهارنگی بهم
 متوی انداخته بنوشانند و زین کو یا فوفی از پنج کندیده شود
 و فوفی حیض نکات که بسته باشد روان شود **دیگر** علیج کوم
 پیار و مکدر یا سوخته نمک جو کها را اجوائین بهلد و صمغ

بسیل دراز سونته انگزد باریک متاوی باریک نموده قدر
دو درم یا پنج لقمه طعم کوزاند کوله شکم دفع کرد و نیز از
خزیدن این جور باد و اجبرن و درد مقعد و هر چهار
پرمیسو و سیم باد و بند روک و یرقان و تنگ نفس رود
رنگ سنفوف مغز تخم خال کوه صف کرده سونته
شوت بترج هر یک پنجم متاوی جامه بنفشه کرده بعد
بانیته مادکا و باز بساید چون نیک ساید بنفشه و اکثرا
دیگر مخلوط کرده بر آتش نهاده چون غلط شود مقدار بخود
کولی بسته تدارد و وقت حاجت یک کویا بخورد و کوه شکم
و جمیع انواع سول و غلط رود و ده بخار شکم و جلدش
و همه و نیز دفع کرد و مجرب است **رنگ** عسل جلدش هر بار

بیل دراز و در نیز قوم ترک کرده سه مرتبه خشک سازد
 از سه کان بیل دراز یکان هر روز زیاد کند تا ده
 بیل دراز رساند برست نوع او در روک دفع نمود
 بیل دراز سوده و در نیز قوم ترک کند و خشک سازد و است
 یک بیت بدید بایست خور و استفاد دفع نمود از موده است
دیگر علاج دفع بستی شکم پیار و انگور و نمک باریک
 باشد یکی کرده کرم کند و بمقدار انگشت از آن فیتنه سازد
 بار و خنما و کا و حرب کرده در مقدار ریاض دراز و ازین
 غایبی که بخشی شد باشد **دیگر** مهیل بیل دراز
 کونه تجر سف زرد و جوهر هر یک مساوی شده باریک
 کرده با قند سیاه کهنه آمیخته بمقدار ربی و و ازین
 انگشت

انگشت از آن فیتنه سازد و در مقصد مرضی در آن صحت
یا بدید ترکیب کنوار باکی **سپید** کنوار است آثار دو باره و
رو در میان سبزه اندازد و یک پیر نمک سبزه مالار کنوار و کنوار
ریز و بعد از آن آن سبزه کنوار را بر کمر و بخی دارد و در آن
روند بند ایدر رو و بالار آن سبزه کنوار یکسره کران
باید و چون شپیده یعنی نیز کنوار همه بدو آید باقی
ماند بعد سبزه کنوار در میان یک روند که در روغن ماهو
انداخته باشد پس ساز و تمام است بیست یک روز در میان
و بگردان و فن کند و در آن روند مضمون ساز و بعد از بیست
یک روز آن روند را از و بگردان یکسره سبزه معرج بپسند
چون جبک بپسول اجمود سپاه کم بریان نموت بپسند کردن

آمد بهر مول پوست سنجینه پوست بکاین بهار بانی کلداری
 بابرنگ هر دوزیره سپین بونگانی خور و تنزیک تنها کن
 بدس کنار تل کنار جو کنار رنگ سوخت ز جوب انگر و در یک
 سه درم این دار و نارند کورین سبده جاده بهر کرده
 در میان تیره کوزرند کور اندازد و در روز متواتر در
 کرمان قتب بدر و بیک جوب دراز بجمه ادویه اخیره
 روز چهار چهار درم کم زیاده موافق طبیعت بخوراند غایده
 کوه پند کپیر کوی استهید جگری در ده هو در غنی
 اناسی شکم بند روک انم و بکار مل بکار سنگر هنی مندر
 ده کنت و بند بکی کالجای یعنی بروه جلد و راز شود و نور
 سکه آب بکایه آب فاسد و تمام عرضی شکم بروند و دیگر

خواید بسیار است **فصل یازدهم** یازدهم اندر علیهِ باو
که در شکم و سینه و پهلوی و روده و سول و جگر و نیره می زنند
و در کند علیهِ آن پاره و سونته ده و درم و نیم پیرایه بخوبند
چون مقدار ریح نیرسای باند بجام صاف کرده و درین نیک
سویخته سونته اندک و بریان هر یک یک گرم این هر سه را عید با صفت
که با آب کرده یا جوش سونته مذکور بخوراند باو سول از هر نوع
که باشد برود و مجرب است **دیگر** علیهِ سول بکثرت و در ریح
در وقت هضم طعام در معده سول و در دمی و در شکم
و مثانه و طحال و در ریه و سینه و سول او را در او اند
کل انداخته و دای را با کل جگر کرده و در آن سوز و و مثل
جوشه فاکتر کرده بود فاکتر مذکور سه پیرایه می سازد و دو

میرشاهی ریم انگشته دو میرشاهی رسوت یک میرشاهی
 انگز و بریان میرشاهی جمد را میدره کرده و در بازده میرشاهی
 مصری انداخته بداد و روزینه مقدار رتوله بخواند سول
 بر نوعی که باشد و در خود بکرم الله **تباریک** علیح سول پیار و
 پیل پوست بخت آرد حیت سونه تبر لامت وی چو شانه
 در آن مقدار یکدم انگز و بریان و یکدم سوخچون میدره
 کرده انداخته بنوشند ازین سول از بر نوعی که باشد
 برود **یک** پیار و پوست هلیله سونه سوخچون بکرم سول متاوی
 بکرم و برابر جمد ترکیب انگز و بریان کرده انداز و میدره
 کرده نگاهدارد و روزینه قدر قویه یا نیم توله بخواند سول
 قوی شده را دور سازد **و** علیح سول پیار و ترکیه هلیله

بکرم سول

بهر مومل سوختن لون انگز و هر یک متاوی میدهند کرده در
شیر برک سهیجه چند پست داده بدرد و مقدار رکنار
کویا بند و روزیته جزو سول هر نوع که باشد دور شود
معمول است **علیه** دیگر جهت سول مجرب است بار
سونه مرغ پنج سوختن لون اجو این پوست هیلد بهر مومل
هر یک دو میرهای انگز و بریان چهارده نرسای جمد را
میدهند کرده شیر برک سهیجه کوسا مقدار رکنار بسته
نکاهدار و بخوراند سول جمد انواع دور شود مجرب است
علیه سول یار و کشنده نهیلد بهر مومل انگز و بریان بر لون
نمکسنگ کچون اجو این جو کها ربه ننگ هر یک دو درم نوت
در درم جمد را میدهند کرده بار و غش از ندی مخلوط کرده نوری

باب کرم بخوراند و اگر این جور را در جوش جو انداخته و روغن
 آرندی نیز اندازد بسیار مفید آید مجرب است و معمول
 سول هر نوع که باشد برود **و در غده** در شکم مجرب است و در
 پیاز و جوین رنگ سوخته سوخته بهر مصلح و در یک و دویم و در
 نیز ز قوام و در زرد و درم انگیزه بر این شش درم عسل
 میدهد کردن در نیزه تنویر مذکور مخلوط کرده نگاهدارد و قدر
 بگذرد باب بخوراند سول هر نوع که باشد برود **و در** پیاز و قوام
 و بنیخ کستره سنگه سوخته لون نخلک بر لون کچون مکرر
 لون بر یک سر پیوسته میدهد کرده مهر کند یک سیاه یک سیاه که
 بر این هر یک یکم درم قلع سر سرشای ترکیه هر یک یکم سرشای
 هر هفت ادویه اول را بار یک کرده و در گرای انداخته بایز

بیمون قدر یکم نیز خسته باشد آتش دهد تا که خاکستر گردد و جام
پیش کند بمیمن طور که بیت بدید به ستور سابق بود از آن
سیماک و کند یک را کجی کند و در کجی مذکور مهره و سیماک بر
انداخته کشیم کند باز برج از ترکته مذکور گرفته خوب به
آب انداخته بود از آن تمامی آرد و به راه جام پیش آرد و بعد
بهر را آرد و به با ترکته و قلع و کجی انداخته آب به بعد تمامی
آرد و به انداخته با سیمون خمر کرده بکروز و نگاه دارد
کو ما قدر که ز بند موافق طبع بخور و از پی گویم و سول و برام
سول از هر قسم باشد و علت او در و منداکی و سنلر هنی
و علت باوی از هر قسم باشد و در سیر و و جک و و جک
و دفع شود و استنکی افزاید محرابست **یک** بار و چهار بار

نمکنک نمک دریا نمک یریا سوخته لون کچلون ایله سهبا که بریا
دریشره کنوار هفت پت دهد و کو ما قدر کنار بند و خواند
سول هر نوع که باشد پیارد سوخته سهبا که بریا نمکنک سوخته
الکذ بریا دریشره برک سهبا که کو ما بند و مقدار کنار باب
کرم بخورد **در** رسول و در دسینه و دیگر امراضی که
که از سری باشد پیارد سوخته پنج سوخته بلبلد را ز کوتر مرج
اوارین پوست انار کا پهل متا دی باریک ساییده یا آب کم
قدر سه درم هر دو وقت بخورد اکثر امراضی که را نافع است
در رسول و در دکر و حقیه و کرده و مقود و درود
و قبیعی باد و نفخ شکم برود از خود پیارد و قلع فرجی جوکا و بلبلد
اوارین سوخت بر لون نمکنک سوخته لون کچلون سهبا که بریا

بذلتیخ نازده

پوست پنج ارند هر یک سرشای متاوی میده کردن در روغن
بدرنج که نیم برشای باشد حل سازد بده سونته که پنج سرشای
باشد میده کرده اند از دود و در یک بدرنج عیده به از دود غیر
کرده لبب سازد مثل کوله کرده در آتش با چکد شستی به برون
از دود با سوزن شود برون کرده نگاهدارد و روز به قدر
توله بخوراند بسیار مفید است **دود** فایده بدن بیک برای
بستی نان ماس بر شکم ازین سول و دود و نفخ و کرابی هر نوع
که بلند برود و پیارد کرد ماس ده سرشای منبیل برشای کوه
چو کاه رنگشک سونته همه یک سرشای انگز و نیم سرشای اول انگز
را در آب حل کند و از آن آب آردند کور را غیر کرده نان
سازد و به طرف فام نگاهدارد و طرف خام بر شکم دوده و

بالای برک پیدا بخور و او به پتی بند و انت اند تا سول و دور و بود
 و یک عصب در شکم ترکت تر بهر سها که بریان کند یک امله
 هر یک یکدم انکس و بریان شش ورم جرایم سه ورم
 باریک نموده بافتن کولی بسته بدار و و خوراند از این
 در شکم و سول و بهر و کوله و بهر و در کشته دفع شود
 در سها که نیز بهانه و سرد شده و بسته شده را نافع
 و بسیار تمیز است **نور** عصب و در هر دو بهلوی پیارد
 تیج کا فور ببلد را از حویز و ما به اند زیره خسته سونف
 سونته هر یک یکدم در میان و در آب بکوشند چون نم
 میرساند صاف کرده یکر کرم بنوشند و در بهلوی و کرانی
 اندام و نوزاک دل رود و مجرب است **ترکت** شکستی

برای دفع کراتی شکم و خور شکم و باد فوق و قبض شکم و
باد توین و بر قوی و رفته و باد شکم و بد هضمی و کس شکم
شکسته و سول و اندام هرگاه علت های مذکور باب گرم خورد
بیا و شکم و نوک او دور کند و باره باره در آب
گرم کند چنانکه لعل شود بعد و در شیر و نمک و سرکه
با تخم نکر تا مادام که تمام شکم خاکستر گردد و بعد
خاکستر بپزد و درم از وی بستاند و کما در خانه های
بیت و هفت ورم و نمک سوخته بیت و هفت ورم
ممکن شکم را چگونه بر لوز ترکت هر یک ورم اندک و
برای شش ورم گوهر و آمله ساز بجهنک سیاه یک
و نیم درم بار یک سینه بجهنک با مرص و سیاه را

با کوکره باریک ساییده در همان بشیره لیون کولی وزن بخورد
 بزرگ بند و برای علت های مذکور ناف مست جهت دفع ورم
 بهیو این اسم را به بهیوی با کشتن شبها دست بنویسد
 ان شاء الله تعالی جهت **نور و فصل** **ل** **دوازدهم** اندر علاج **حن**
 سنگرانی که چند روز جاری شود و چند روز قبض کند و
 کرسنگی کم آید و هر چه بخورد و هم نشود و دوست و بای ایست
 کند علاج آن بپار و سوننه ریش مخته کل و مای رو
 اندر جو باری مخته و می گرفته صیده کرده روزینه باب
 باب شنبه برج ساتهی بخورد سنگرانی برود **در یک** علاج
 سنگرانی بپار و جرایه کنکی ترکه مخته اندر جو برابر
 بگیرد و در چند از وزن یک دار و حبه بگیرد و بخاشازده

چند از یک دار و پوست کز ابله و بار یک خسته زوین
قد ریک تو له بخور و بالاد آن دوع بنوش سنکرمی
برود **یک غلغ** سنکرمی پاد و سنکرمی سوز و دوا
مثل جوته کند مقدار چهار پیرشای ریم آهن کشته چهار
سشای انگز و بریان چهار پیرشای جمد را صیده
ساخته باشند یکی کرده نگاهدار و یک تو له با دوع
بخور و به شود **یک غلغ** سنکرمی پاد و دج تیز ح زلاچی
ناکیر هر یک پیرشای اوج این سیمول سونته حرج صیده
تیز با لک کینه سوخته لون زیره سفید هر یک درم شتر
کل و نای ببلد راز منوسیل زانرا وانه اجمود و یک درم
وشش چند در و نای اخیره مغز کینه که مانند سیل میورد و مره

ترش و در و بکرو ملت چند سیزده از واری و مای سابق
 تری بکرو و جدم را بار یک خنه نکاهار و در وزینه مقداری
 بخوراند ازین سنگ مانی قدیم و اثبار و کوه و علت مقود
 دور خود و کشت های افزاید مجربست **دیر علی** سنگ مانی
 قدیم پارد و نمک سوخته بر لون کج لون ساجی و کها ر بپوش
 حبه ترکته اجمود و باب انکرو بریان هر یک خشای
 صیره کوه و یک بیت از شیره ترنج و یک بیت از سر
 اورک داده و یک یک درم را غلوه ساز و در جلاخ غلوه
 و به سنگ مانی قدیم پرو و **دیر** پارد و هلیله دانق
 حبه هر یک دو صیر ساهی نوت بلبدر را زهر یکد و نیم
 درم قند سیاه ساز و ه صیر ساهی جدم را صیره کرده غلوه

مقدار اند

مقدار را قله کلان بسته بدرد روزینه یک کوی بخور و سنگزنی
و بواسطه برود **دیگر** چار و بارهای پوست کرا اندر جو موده سونته
رسوت و انیس بیل کله های کنگی حمده را متادوی حیده
کرده باشند و روغن منوط کرده بخورد و بالار آن بچینه رخ
سایه بخور و ازین سنگزنی و درد مقهور و تنباهی و
میروره و غل برود **دیگر** چار و بیلد را ز سیمول کچل حمده
کننده زند احوالین مرغ اجمود کری بیل زیره نمک
شربیه نمک سوخته نمک ریانه نمک بریا نمک کز و الم بخور
الاکچی خور و زیره سیاه سونته اندر جو هر یک ورم التور
منقعه هست بر شای نوت هست بر شای حمده را حیده
ساز و بده اندر زیا خشک چهار بر در آب جاده زخده بر باد

انداخته بچون مذجون چهار سیر باقی مانده بجا به صاف کرده
 بکشد و در آن دو نیم سیر قند سیاه بکشد رسال اندازد و صاف کرده
 در آن اوویه مذکور که بالا نوشته شد میده کرده اندازد و در
 کجاست زود میرشای نیز اندازد و مخلوط کرده نگاه دارد و در
 قدر کونا با آله کلان بخورد از پنجه انواع سنگریه‌نی بر میو
 علت دل و سینه و آب بن و لاغری دفع شود و اگر سنگی
 افزاید این علیج هر کسی را که پیر و لاغر شود و مات او نقل
 باشد و یا از کثرت جمیع لاغری باشد مفید بود و جمیع
 انواع تنه‌ای را دور کند و اگر عورت عیقه خورد و فرزند
 زید زاید **عبد** سنگریه‌نی **طیبه** منقول است **بنا** و **مونه**
 کینه پیل انا روانه متساوی میده کرده بدر و همیشه با و نوع مخلوط
 ادا بوشند

کرده بنوشاند ازین خلط رو و هم شود و شکر هنی برود
محببت اگر دین رحمت تنها دوغ بنوشند مفید بود
فصل سیزدهم در علاج اتسار و روز هجده یک
شکم و اتسار خوبان و آب می افتد علیهم السلام آن پیار و آب
نیز با آن معز پیل کلوی بارهای سونته پوست کراکی متساوی
که فته دکان بدار و روزینه قدر دو سیر شاهی از آن بجمعه گرفته
و در نیم سیر آب بکوشند چون قدر چهار سیر شاهی بماند هاف
بنوشند اتسار مرفور و در نو و بدیم **الف** و **ب** علیهم
السلام رخام پی که می شود و آن برون افتد پیار و سندهای کوشینه
و بال پیل سفید متساوی و کوب کرده بدار و روزینه دو سیر
نوشته ای در نیم سیر آب بکوشند هاف کرده بنوشند جمع انواع

ایتیار رود مجربست **دیگر** علاج ایتیس فام وی که و قبض
 شکم بمردم بزرگ و طفل مفیدست پیار و ملید سونته موده
 کری پیل برنج ساهی متاوی عیده کرده و برابر جمد مصری
 اندازد و بآب کوما قدر شیرشاهی بسته دارد و بخوراند و هم
 انواع ایتیار دفع شود مجربست خصوص برای کودکان بسیار
 مفیدست **دیگر** علاج ایتیار که مثل آب دریا می شود و باز شده
 پیار و بوک کر بخورده برک و من برک انار سنگهاره مغز پیل
 فام تیز با موده سونته متاوی عیده کرده بآب شسته برنج
 و شهد پیار کرده بخوراند ازین ایتیار اگر چه مثل آب دریا کنند می
 رود بسته کرد و مجربست **دیگر** علاج ایتیار شکم کی که کیف افون
 و گوکن ر مجوزا ه باشد و شکم او پچی ک شود پیار و جوزویه و رک بالی بریا

کرده سونته اجو این هر یک سه درم افیون یک درم عجم را میده
کرده باب کوکن رکولی قدر کن بسته بدار و روزینه بخوراند
روزی شکم و مروره برود و مجربست **دیگر** علیح برای جمیع
انتیارت و تب **بیارو** موده مغز پهل اندر جو زیره سفید مغز کبیده
کل و های خسته نغزک خسته جان سونته انار و انار و انار
رله پی حواله تنزیک نیز بالا موجب سس ار لولو و ترس متشوی
میده کرده نگاهدار و روزینه قدر دو درم با شسته ترغ نیکای
بخور و هر نوعی که انتیارت و خون باشد و ورنه و **دیگر** علیح **بیارو**
خولی مجربست **بیارو** و نوه و ریک می یک درم تیس یک درم
دزبان غیر کرده فرور و مجر و خورون آن خون بانه امحان
یافته اسر خون بهیج علیح نه استند از پنی و از شکم و از جرات

وضع شود و **یک علی** اتینا خون هر نوع که باشد **پار** و اگر آب کبریا
 بالا آورده و سیراب شود نه چون دو سیر باقی بماند در جامه صاف
 کرده در آن شش زده و سیرشای قند سیاه کهنه انداخته ^{سازد} جلد است
 بعد موده موجب سر سود و دمای مغز پیل با بزرگ اندر جوار است
 اتیس مغز کینه مایین از الو هر یک دو نیم درم میدهند کرده اندازد
 چون غلط شود فرو برد و آورده نگاهدارد و بعد دو سیرشای شنبلیله
 سرشای روغن ستور نیز اندازد و روزی یک قدر یک توپ صج و
 شام بخوراند جمیع انواع اتیس را برود و مجرب است **یک علی** اتیس را
 خون و مروره **پار** و همدار همدارهای که از لوده ناسپال موجب سر
 و دمای اکثر در میان هر یک متوی میدهند ساخته باشد شنبلیله
 ساتی مخلوط کرده غلوط مقدار را بزرگ بزرگ روزی سه بار و دو

بخور و با باد و غلظت ازین اتیار و فون و پچاک و قبض شکم کنی
علیه نمی ایستد و در نو و مجرب است **دیگر** علیه اتیار کنی پچاک علیه
نمی ایستد پیار و پوست درخت انبه چار سیرسای و آب
باریک ساییده بجام صاف کرده نیم سیرسای زیره سفید نیز
میده کرده اند از دباب آب بجام صاف کرده قدری جوش که
همراه یان میخورند از خسته بنوشند از آن راه تندرست و
و سه روز ازین ادویه اتیار و دفع شود مجرب است **دیگر** علیه
اتیار و مروره پیار و مخته رال سوننه دمای لود و مخته پیل
ماهیچ اندر جواتیس که اوج جرس نیز با آب جویبار و جوی
بویه افیون هر یک سیرسای باریک ساییده و کوکنار یکم
سیر که نصبت در ام باشد و در ده سیراب وزن غلظت جوش کند و بن

عمل شود و در دو سیر آب مانند در جامه صاف کرده و در کراهی دیگر
 اندازد و آب مذکور را جوشتش دهد و چون صلب و از نو و بعد
 از وی نه کور که سینه صمغ انداخته کف زده کویا بند و نگاه دارد
 قوت مرخص دیند و آب ریختن آبی یک ماسه باد و آب به با
 سه ماسه با چهار ماسه کویا بند و آب ریختن مذکور بخوراند از این
 آیت هر چهار روز یک که مانند در یاست کم رود و روانی
 خون دور شود و آن آید تا مجرب و آزموده است **در علقه**
 آیتا روم و رده طفلان پاره و سینه رنگی جو زبویه هر دو نیم بریان
 رفیون قد حبس سینه نگاه دارد و قدری موافق بلغ بخوراند
 صحت کلی شود و رده و شستن خون دور و شکم دور شود و از زخم دهان
در علقه بستی آیتا ریخته و سونه جو زبویه هر دو زیره هر یک یکدوم

اخیون نمدرم جدر را آنجه باب سایره بالا رشکم غیر ناف مانند
 حنائیب کنز اتی رور و طانی شکم برود **دیگر** علیغ نکا هدا شهن
 روانی شکم در و جوزویه یک ما جو بهل یک مغز تخم ایند میهای
 اخیون سید شاهی چهار قدر و دوسر ساهی سیده کرده همراه
 آب بالا رشکم کرد بر کرد ناف لیب ساز و اسهال و روان
 شکم بر طرف نمود **دیگر** علیغ در و شکم بکمان و تشنگی دلی
 حوانی و روانی شکم بجز مغز تخم کول سنگبری مردار شک
 ملتی و بر حوانی برک مغزل جدر متر بهی جوزویه مصری کل
 انازنا شکفته هر سه را برابر گرفته باب کویانند و مقدار از
 خرد و جوزواند شکم بسته کرد و مجربست **دیگر** علیغ برای سستی
 روانی شکم طفلان زیر خواره مجربست بیدار و استغول یک

اعصاب سستی شکم بکمان

تخم زین بکتود فرود یک تهره در اسامیده با کلاب یا بابت
 طفل را و هدیه مادرش را مقدار سه سیرش می بخوراند شکم
 بسته کرد و مجرب است **دیگر** عسل و نعنع ایتبا زج و روایی شکم
 پیار و در اسهال غنی کل انار نان کهنه و انه لایچی خورد و نف
 ز رجب متاوی بآب ساید و کونتی به ده صحت یا به شکم شود
دیگر عسل استمال کوکبان پیار و مغز تخم شفتا و قدری
 در آب ساید بنوشند صحت یابد **دیگر** عسل استمال که باقی
 باشد پیار و کری پیل مغز تخم انبه هر دو شانزده درم یا کم ریاده
 جوشانده باشد و شکر انداخته بنوشند **دیگر** پیار و موجری
 رال مغز پیل و نف هر یک سیرش می شکرتری جابریه شاهی
 باز یک نموده قدر نیم دایم بآب بخورد شکم بسته کرد و مجرب است
دیگر عسل

دیگر علیح مرورد کودکان آزموده گالی پارد جهوره همیده سپاری
 کاینهیل قدری متساوی باریک نموده بخوراند هجیت ماه
 دیگر پیاز و جوز بویه تنیده یک عدد رال قدر بهلولی باریک
 ساییده یکجا فکا هدار دو ویر ساهی پوره تری انداخته وقت
 حاجت قوت مرخص دیده باب سرد بخوراند شکم بسته گردد
 آزموده است دیگر علیح اتی ر بادوی و فونی پیاز و انیس مونه
 کری پیل سونه متساوی جو کوب کرده بخوراند چون چهارم
 حصه بماند بنوشند مرض مذکور برود دیگر پیاز و کاینهیل جوهر
 کوند مصری متساوی باریک نموده قدر نیم بهلولی باب حل
 کرده بشکم لب پیاز و دیگر علیح اتی ر فونی و غنی پیاز و پونه
 بنیده کری پیل خام مونه سونه هر یک متساوی باریک نموده

باب پنج سالتی یکی کرده قدری شکر انداخته بنوشاند
 استهیل شده بسته کرد و از خود و والد **دیگر** دو به مروره
 و روانی شکم **بپارد** و ثانی کته ایون متوی گرفته مقدار
 مرج کو طابند و باب پنج سالتی بخورد به **دیگر** غلیظ ایتس که
 همیشه جاری باشد **بپارد** و زیره سفید مایون هر یک یکان دوم
 یا مسکه با جفایت کا و میسن بخورد به خود مجربست **دیگر**
 رموت ایتس اندر جو کل و نالتی کراسونه متوی باغله
 برنج استی کرده در آن شهبند انداخته بنوشاند از این اعتبار
 خونی که یادرد قوی بود دفع شود **دیگر** اندر جو ایتس پس با **موت**
 متاوی جوشانده بنوشاند از این ایتس خونی که با غلط بروده
 و درد و ناپاک بود و فون در آن جاری باشد دفع کرد **دیگر**

کراسونه

کرا ایتس موته پیل سونه کشینه کل دمای پوست امار
باری متسادی جوشانده و شهبه در حوش انداخته
بنوشانند ازین اثنا رخی که باد و ناپاک بود و بر چنان
دیگر باشد دفع کرد و دیگر بالا ایتس موته پیل سونه کشینه
متسادی جوشانده بنوشانند ازین آماس و نفخ شکم و ایتس
خونی که بغریب و یا بابتب بود دفع کرد و این علیحد
هری را دو کوبند کرا ماین پیل سونف متسادی بار یک نموده
بای کو کنز کوئی بسته بدرد باب برج ساتی بخورد
دیگر مونه رال سونف ماین موجه شش پیل سونه هلیله
متسادی بار یک نموده بدرد و روزینه قدری باب برج
ساتی بخوراند و دیگر اسپغول نمیی بر این کند و نمیی غام سه روز

بخورد به شود خون جاری شکم به ایستد پوست انده بایست
 بساید و بجام صاف کرده بنوشاند و وقت نوشیدن اندک
 جوته اندازد و استهال دفع شود **فصل چهارم در دفع**
 مرض بواسیر مادی و خونی هر نوع که باشد اول علیحده بگیر
 پیاز و باریک کشیده آنکه در میان کجیل باری هر روز
 اسیس سونده مرجم بید را از پهلوی چپه موده اجمود مری
 بیج زنیها باریکی اندر جو سرف کنکی پوست پیدا چرخ
 چاب هر یک یکد رم تربیده دو چند از جهمه داو و سه چند از
 کل دار و دای کو کل اعط در روغن ستور آمیخته بگوید بار
 التشن همراه آب تربیده بزرد چون بخشد نو و کولی قدر اخوت
 بند و روزینه یک کولی بخوراند انواع بواسیر مادی و قبیض شکم

و کوله و امراض باد و جهوله دار و دهنک و امراض فی و بر
دور شوند و زخمهای جرم و دمل و رکبت پست و در شوند
محبست این جو کراج کوکل کونید و یک علاج معمول است
که بخوبی موضع هیلد چربانده کلوی کرامید و سورن بند
چینه نمک متونی میداده ساخته بدار در و زینه قدر
شد ورم باد و غی بنوشاند و برنج پخته با دوغ بخوراند اگر تپانک
این دار و بخور و دوا و مست نماید چنانچه بار درخت نمک
شده فرومی افتد بچنان بوا بر خونی و مجرب و معمول است
پار و پوست هیلد پنج پیرسای زیره سفید سرشای مرج
دو پیرشای بلبل دراز سه سرشای پیمول چهار سرشای
هاب پنج پیرشای چینه شش پیرشای سونته هفت پیرشای

جو کبار دو سیر سای بهلماوه هشت ورم جم را حیده کرده
 برابر جم میده سوزن جنکلی خشک ساخته نیز انداز و بگوید
 و برابر و دو قند سیاه کهنه سه ساله انداز و و بر آتش
 بزن و نگاهدار و روزینه سیرشای بخور و جم انواع بواسیر ^{بادی}
 و غونی دفع شود از موده است **دیکر** علیج بواسیر بادی از
 طب غیاث شای پیار و سونته یکسیر را در شیر لیمون ریخت
 به قصد ترکند و باز خشک کنند بعد پیار و پیمول ببل و از
 اجوائین چینه سوخته جو کبار کچون سینه زدن نکند هر یک
 ده سیرشای جم را بار یک کرده در میان سونته مذکور اندازد
 و یکجا کرده دو لیست لیمون کلغزی و یک شیر کسیده پخته
 بعد میده سوزن یعنی آمر کند یا و میرید باره یا و میر میده کرده

نیز اندازد و عجمه را مخلوط کرده بدارد و روزی نه علی الصبح
مقدار یکتوله بآب بخوراند ازین بوا میر بادوی و کوبه و سول
و جمیع امراض شکم دفع شوند **محبوبت دیگر** پیاز و بوسه
هلیله کوفته در روغن ستور بریان کند بعهه بیل و از زیت
و انق بداره هر یک چار درم میدهد ساخته با قند سیاه
که دو چند عجمه باشد یا کرده گرفته بدارد و روزی نه قدر کوبد
بخوراند بوا میر و قبض شکم برود **محبوبت دیگر** پیاز و افکنده
جام چرخ که با نوری است سیاه با مسکه کا و مقدار یک نیم درم
افکنده بشد و یک درم مسکه همراه بر اخک که که که با تشش بیان
باشد برونها و دود بوا میر را دهد هر نوعی که بوا میر باشد دور
شود **محبوبت دیگر** پیاز و بنگ خام کدل و مغز تخم بندهال ازو

به دو راعت و ی میله ساخته بر احکرها ده زیر مقعد و دو سانه
 دوسه مرتبه این عمل کنند تا اسهال بقی بواسیر جمیع انواع دور
 از موده است **نوع دیگر** علاج بواسیر خونی که مثل دریا می رود و بار
 بستی جوئی که در آن جوئی خورده می باشد آورده میسر کرده
 نگاه دارد اول روز یک توله بخوراند همچون روز رسته شود و روز
 دوم باز یک توله بخوراند از خوردن سه روز خون دفع شود
نوع دیگر ترکیب بواسیر خونی که کرم طبع باشد بسیار دخیل
 یک زشاهی گرفته نیم را بریان کنند و نیم که باقی ماند به یکی کرده تکی
 یکموی بآب بریزد بخوراند بعد از پنج روز باز همین قدر بخوراند
 دوسه مرتبه بخوراند بواسیر خونی برود **نوع دیگر** دخیل زشاهی نیم
 چرخیده سه حصه کند و یک حصه را در کرای بریان کند بعد از جمعه را
 بلی کند

یکی کند و دوسری از آن گرفته بآب سرد بخورد از باد
و گرمی برهنه کند صحت یابد **پیار و پنج** اک هر قدر که باشد
در تنال خسته و ده بکشد قدر یکسک بارک بتبول بوقت
صبح بخورد و یک خشت گرم کرده از آب اندک و سرد کند و
صاحب مرض را بنشد و بر بهار و بد و و حیان و و هفته
برون افند موجبست **پیار و پنج** جمال و پنج ستاور
و ساجی که رو کهای ری کند هر یک متساوی با شیر قوی
ستامیده سخت کند بوا سیر و دفع کرد و دیگر از جو پستانید
با شیر قوی تر کرده و در محل بوا سیر سخت کند بوا سیر مذکور
دفع کرد و **فصل** **پانزدهم** اندر مرض تب و آن
بر چند نوع است بدانکه در جمیع امراض تب بزرگ که از

جمده مرض اول افزیده شده است و محیط تمام بدن است
 و دل و عواس غش را نیز محیط است و در وقت
 ولادت و بموت مخصوص تب میشود و غیر از آدمی
 دیگر حیوانات تب را تحمل کردن نتواند جسم نامی و غیر
 نامی را تب می آید و تب این از آنز و یک جمده حکم میزند
 بر هشت نوع است و بنزدیک بعضی نیست و پنج نوع
 و این هر دو فرقی در هفت نوع موافق آید و قسم
 هشتم را بعضی هرزده نوع اعتبار کرده اند و آن هشت
 نوع اینها یکی تب یار و دوم تب تلخ سیوم تب بلغم
 چهارم تب باد و تلخ پنجم تب باد و بلغم ششم تب
 از هر سه خلط یا یکی از دو که هفتم تب خارجی و آن نیز
 انواع است

انواع است اکنون علامات تب هفت نوع گفته
می آید تب بادی آنست که چون مرض تب بادی دارد
شود اندام بزرگ و زور تب گاهی شود گالنه و حلق
و لب خشک و عطسه نیاید اندام گران کرد و خشک نماید
سر و دل و شکم زیاده در و کند و فرجه دهن زخمیست و به
شود و غایت خشکی شود و باد و شکم گرفته ماند و خوا
شود و غایزه آید و **دیر** **عده** تب تلخ آنست که تب با جوش
شود و جهت غایت زبانی شود و بلب نرم شود و خوا
اندک آید و قی شود و هلقوم و لب و بینی و دهن خشک
بخسته کرد و دوی آید و سخیهای یاوه گوید و فرجه دهن
تلخ باشد و تشنگی و پهنوشی و تاباک و بخودی شود و رنگ

چشم و بول غایط زرد و دود و در آن سحر و همه خیر است
 بیند **ویر** **مفتب** بنم آنست که مریض خود را جهان و اند
 گویا که بجا و تر چیده اند و قوت تب اندک بود کای
 شود و مزه و این برین و زنگ چشم و بول و غایط
 سفید شد و دست و پای جنبانیدن شود و اگر
 ز روی بر طعام نباشد و مریض خود را سیر و اند و اندام
 استخوان کران در دهنش و قی کردن و او بد و مویهای
 اندام استخوان شوند و خواب بسیار آید و زکام شود
 سرخه پیدا آید و از روی گرمی شود **و** **مفتب** تب که از غلبه
 باد و تلخ بود آنست نشکی بسیار بود و پهنوشی
 باشد و پیش نظر او همه چیز در گشت آید و جهان تا یک
 ناید

نماید و تا پاک باشد و خواب نیاید و سرور دکنند
و این و خلق خشک کرد و وقتی آید و آرزوی خوردن
بر هر چیز نباشد و بند که بشکند و قازده آید **مست**
تب باد و بلغم انشت که مریض وجود خود را چنان داند
گویا که بچه تر چیده اند و بند که بشکند و وجود کانی
نماید و خواب بسیار آید و سرور دکنند و ز کام و سر
پیدا آید و خوی نیاید تا پاک شود و روز تب سیانگی
باشد **مست** تب که از غلبه تلخه و بلغم باشد انشت که
آب و این خفشیده باشد مثل جمیع و مزه و این تلخ کرد
واند که بهوشی و سستی و سرفه باشد آرزوی بر طعام
نباشد و زیباتی سردی و زیباتی گرمی پیدا آید و آب

از دهن بتقصید بیرون افتد **منتهی** تب که از غلبه بر سره
 خط بود از ارباب سنپات گویند آنست که زمانی تابان
 و زمانی سردی شود و زمانی بندگاه سرد و استخوان درد
 کند و گاهی درد کند و چشمهای محل کون و بر آب مالیده
 عاروت باشند و چشمهای تنگ شوند و کز گردند و
 معاک افتد و گوشهای درد کند و چنان هم باشد که بایک
 اور از مادر کوشش می افتد و صلق را خشک سازد و
 چشم بسته ماند و پیهوشی شود و یاوه گوید و دم و سرم
 بیدار شود و هر چه در نظر او گشت آیند و سردی بسیار
 باشد و خواب بسیار کند و در شب خواب نکند و گاهی درد
 گوید و رقص کند بخند و دیگرید و زبان سخت و درشت و

سپاه شود و آنچه علامات گفته شد بدانند که تب است
و اگر بعد نیش بنای که گفته شد تمام قوت باشند و کرمی
نوب و هر سه خلط بر روز باشند و یمن را اساده دارند
یعنی به علیحده بنشیند و تب سفیات بر سینه و ده نوع است که
گفته باشد انواع انواع علامات و مرضی و در وی یکی آنکه
فاجرچی پتی است که از رسیدن گرمی و بسیار سردی و
از غم و فکر و غم و اندوه و خوف و از طبع عورت
و نایافتن آن و از آسب ابو جری مرضی تب حادث
کرد و اکنون بیان تب بکم هر کرده میشود و بکم خنجر
گویند گاهی آید گاهی نیاید و باز و روبرو و درین تب گاه
در همه وقت یا سردی و روزه می باشد و گاه همه وقت

گرم و گاه بهمه وقت سرو بپند و آمدن این تب بود
 طریق است یکی آنکه پیش از زدن تب مریض را می زید
 باز دور خود از سبب زیادت خوردن طوی یا حرکت
 بسیار کردن یا از سبب غسل کردن بسیار و یا جماع
 فلفط اندک که مانده باشد غلبه کرده از جمعه هفت باور
 و دو دوات در آمده تب مذکور را پیدا آورد دوم
 طریق آنست که از ابتدا تب مذکور پیدا میشود و این
 فلفط اندک با دو دوات پوسته می زود بکم جری بخ
 نوع است یکی سنت دوم رستت سیوم را الی حک
 چهارم را تتریک پنجم چار تنگ سنت خراگست که فلفط
 فاسد خون را فاسد و رشت کرده پیدا آورد و علت آنست

دستور روزی

که در شب باروزی دو کت بپایید یا در روز یا در هم شب
یا یکبار از روز و یا بار در شب آید و سست جرات است
که فطرس و دوات را زشت کرده و پیدار شود و عدمت
او آنست که تب مذکور هفت روز یا ده روز یا دو روز
روز متصل آید باز ناخن شود دانی و شک جرات است که
فطرس فاسد و کند که گوشت را رست کرده آن را پیدار شود
عدمت او آنست که شب باروزی یکبار بپاید خواه در
روز خواه در شب و ترسک جرات است که فطرس فاسد جرات
را رست کرده او را پیدار شود و عدمت او آنست که
یک روز ناخن کرده آید باز نیک جرات است دو روز ناخن
و یک روز آید و بعضی گویند از سبب دیو و پری هم یکم جرات میشود

و بکرم جریارزه و سردی باشد و تب که بارزه حادث
 میشود سبب فساد و باد و کف و تلخی که در پوست آدمی است
 پیدا آید اگر باد و کف اول غالب می آید اول وجود
 سرد میگردد و چون غلبه اینها کم شود تلخی غلبه کرده و وجود را
 گرم میکند و اندک بخنثی اگر غلبه تلخی اول باشد وجود گرم
 بعد از آن گرمی او کم میشود و باد و کف غالب آمده
 و خود را سرد کند و لرزه سرد را آورد این دو نوع تب که
 که گفته شده رزبه در خلط حادث میشود اول آنکه وجود
 گرم کرده بعد سردی آوردن را از باد و تلخی و سردی
 نیکو شود و البته اول سردی پیدا کرده بعد وجود گرم
 نیکو نیکو شود بد رنگ تب درون هفت روز رخه میشود

بیمه گوید

بعضی گفته اند بعد از هفتم روز چنانچه شود و اتفاق جمیع حکما
پنداشتند که درون هفت روز تب را علاج نکند و
در حال تب که مرضهای دیگر پیدا شوند و آن ده مرض
هستند یکی دره دوم سرفه سیونم یوشی چهارم
آنکه طعام خوش نیاید پنجم قی ششم کف تشنگی هفتم
رستهال هشتم آنکه غایط برود نهم یحکی دهم
آنکه شکستن اعضا بد آنکه چون اندام صاحب تب خونی
گردد و او را عطسه اندودش برقرار شود و از روی
بر طعام و سبزی خوردن در شش سبک گردد و در بدن او
ثانی بختی که او را چنانکه گویند ظاهر شود و بداند که
تب او دور شد و مریض به خواهد شد اکنون میرا کم

بر سر علیج تینا انواع انواع بدانکه چون ابتدا رکب تب
 از غلطی و در حدوث شود باید که اول او را فاقه کردن
 فرمایند و فاقه سه روز یا پنج روز تا ده روز کردن حکم
 کند زیادت ازین ایام منع است چون باد و روتب
 بختم شود و قوت را زایل کند و در بعضی را زبون کند
 و تب دور شود چون طیب فاقه را عظیم و موافق
 پسند آید علیج کند و آب گرم صاحب تب را مفید است
 و در آنجا روتب آب گرم باید داد که آب گرم فاقه را
 خصوصاً کف را کم کرده اند و در غلطی را کم
 سازد و تشنگی را کم کرده اند و آب سرد تب را زیاد
 کند حضرت اگر در بعضی ارج زیادت بود و تشنگی کم

بعد شش هفت روز دارو بدیده و بعد گویند بعد پنجم روز
 دارو بدیند اما بعد ویم روز عجد حکم رکعت اند که دارو
 باید دارو و اصل بخن کنند که چون از گردن فاقی می
 ضبط نقصان شود و کسکی پیدا آید و وجود سبک گردد
 و تب دور شود و یا کم شود و در بدنند و پت و شام نیز
 بدیند و در حال تب خام دارو دادن ممنوع است و نشانی
 تب خام و خفته از آثار مرض معلوم می شود و اگر روز روز
 اندام مریض از تب و گرمی سبک کرده ظاهر است که خفته
 شدن گرفت اگرچه اثری و فرحتی دیده نشود و معلوم
 کنند که هنوز تب خام است نیز اکنون تدبیر علی و غذا را
 مریض بیان میکنیم باید که مریض را اگر تب از سبب غلبه

غلبه کف و تلخ و دشت شده باشد و راجوش منک
 و آله اندر خسته به بند و اگر از سبب باد و تلخ تب آمده باشد
 انار و انه آله و در منک جوش آمده بنوشند اگر از سبب تلخ
 و کف تب آمده باشد و راجوش پوست نیم و ترب و منک
 به به و اگر در حال تب تا پاک شود و وقتی آید و تشنگی زیاد
 شود و مریض لاغر بود و طعام نخورد و در آن تب مریض را
 پشت زازنی بود و پشه بلبند و صحت تب را
 که کرسنگی اندک بود و قوت بهضم طعام اندک باشد از
 شراب بکنه نان مفید است اگر مریض تب را که شراب
 خوردن عادت بود و شکم او از باد و منفخ شده باشد و رخ
 بخرم با نور یا کوشت حلوان جگر یا با جوش منک و شراب

اگر صاحب تب کف زیادت بود چری خوردن خوش
نیاید ترکه میده سازد و در دوغ انداخته بنوشاند
و اگر کسی را که تب دیرینه بوده باشد و انگس لاغر
و سست بود و خلط او اندک بود و در دوغ بپا کاهی
سود و کاهی بسته کرد و طبیعت او خشک بود و تب او
از باد و تلخ باشد و تا پاک و تشنگی بود و اینچنین
بیشتر خوراند تا قرار شود و اگر در حال تب نوشیدند
همچو بره باشد و مرین را در هر پی که باشد بعد فاشه
کنند تا بهوت روز غذا رسد و اندک می باید داد
و برای تب باغم یعنی که از یکم جر بود بعد فرو دادن
تب طعام سبک می باید داد و اگر پیش از آمدن تب

و یا در حال تب مریض را چیزی نخوراند تب زیاده
 کرد و گفته اند حکما که صاحب تب را چون وقت خوردن
 طعام نمود موافق و مفید و سبک بخوراند اگر چه او را طعام
 خوشی نیاید زیرا که اگر طعام غیر موافق بخوراند زیان کند
 و اگر بر وقت مریض را طعام خوردن ندهند ضعیف گردد و
 اگر نگیرد و چیزی بدینهم و گران تر یعنی را ندهند و در غیر
 وقت طعام نیز ندهند و صاحب تب را خوش مسک
 و عسل و تخم و کبکبی و مویه باید داد و بلبل و ببری و
 بلون و بادجان و کریم و کلکوره و ببری بپزد و کوبی و آب
 خورد و کلوی این جمیع صاحب تب را مفید است و هندوشت
 کلنگ و مور و پاکیان و در ربع کرم و بدینهم پیوسته که در تب

نهند صاحب تب تا آنکه قوی شود و تندرست گردد و آب سرد
خورد و خواب در روز نکند و از می میعت و غصه بپزند
و غسل نکند و اگر در حال ضعف این چیزها کند عود کند و مریض
بهداک گردد و چنانکه خوب خنک گردد و آتش میسوزد
همچنان وجود مریض را تب که عود کرده است بپزند و بعد
تب دور شدن تا آن زمان بپزند که احوال با عود
آیند و معتدل شوند و وجود قوی گردد و **در عود تب**
با وی بیار و بلیل و راز گیسو و سولف ریزگامی
بگیرد و کوفته بدارد و اگر مریض را قوی باشد و از زود و **از**
دار و جوشانده بدهد اگر متوسط باشد نه درم و اگر ضعیف
شش درم بگیرد و در همان هشت چندان آب بپوشاند مقداری

قند انداخته بنوشانند تب باوی برود **دیگر** پیار و کلوی
 دو انعام درم جویش نده و قند انداخته بنوشانند تب باوی
 برود پیار و سونف پنج کوته دیو دارینک کسینز چهره
 برابر گرفته و رآب جویش نده صافب کرده بنوشانند
 تب باوی برود **دیگر** پیار و بکهاره پیل اری اریو باو
 بریاره ارسن کلیتی بهر مومل هر یک مشاوی کوته جویش نده
 بنوشانند تب باوی و شکسته بند ماو در داند ام و گردیدن
 سرد و رنود و اگر دهن صاحب تب باوی نیمه زه شود
 دانه و شکر سحیح کرده غلوه بند و در دهن اندازد و مزه
 دهن نینگون و و تب باوی برود **دیگر** پیار و دیده ناره موم
 رسنا کنگی چراییه متقاوی کوته نکا بهار و در آب محب بنوشانند

بنوشد ز تب بادی دور شود باد و درویند گاه و شکست
اعضای و قیض شکم برو و **دیکر** علیّه تلخه پیار و جوان
پت پاره بابرنگ چرایته بانگ گنگی مشاوی جوشانده و
شکر سرخ در آن انداخته بنوشند ازین تب تلخه دور
شود و آرام گردد و ناپاک در کبشت دفع شود **دیکر** پیار و
انگور هلیله پت پاره موی گنگی موی گروار مشاوی
کوفته در آب جوشانده و در جام صاف کرده شهادت
بنوشند ازین تب تلخه و یاوه کوی و پیهوشی و دوران
سرو ناپاک و تشنگی شده باشد و در شود مجربست **دیکر**
پیار و پیون و جوهر و برابری کوب کرده در آب جوشانده
و در آن شهادت انداخته بنوشند ازین تب تلخه اگر چه بزرگ

بمند و تاباک و تشنگی برود و **یک** پیار و صندل ملتی انور
 منقہ جوان کتکی چمد برابر گرفته و آب جوش نده بنوشند
 ازین تب که تاباک بود درونی بود و تا از زوی طعام
 باشد و ورشود پیار و کتکی سه درم باشد تری یار
 کرده بخوراند تب تلخ و تشنگی و تاباک دور شود
نوع دیگر پیار و موی نه تر با لب پیازه خمس سونده صندل
 مت و دی جوش نده لکا بهار و هر ساعت صاحب تب را
 طلب آب شود جوش همین او و به را اندک اندک
 بد هر تب صفرا را دور کند **یک** پیار و تب پیازه کلوی
 بلول جوان سه هر چهار برابر بکشد از بچہ مقدار دو میر
 گرفته در نیم پیر آب جوش نده بنوشند تب تلخ و تاباک

تشنگی دور شود

در بطن
دهن
علاج
بشد غرضه

و تشنگی دور شود چون دهن صاحب تب یا مرده شود و غرضه
در رو پاکند پاره و شیرۀ او را و ترنج زیره سفید و نمکند
کند و **یک** علیحده تب بلم بیمار و دو کاینهیل بیک مول ککر ایسکی
موت ککئی کجور این همه برابر کرده و ریشه او را و کک
ایستاده بیک تب بلم و در و ناز و زنی طعام و قی
و سرفه دفع شود و بیمار و کلوی سونته پنج هر دو کتائی دیو
باشد برابر گرفته و کوفه در آب جوشانده بنوشانند تب
بلم دور شود و سرفه و قی نیز دور شود و **یک** بیمار و بیل
سونته کتائی خور و کلوی سونته پنج پیدای چرمتاوی و نیم
سیر آب جوشانده بنوشانند تب بلم و سرفه و قی و در
شود و **یک** تب باد و تلخی بیمار و در ششها باشد مؤثر کرد و آنکه بپزد

متاوی جو کوب کرده در آب جوشانده بنوشند تب
 و تلخی برود و **دیکر** چاه و گتائی بریار ارشنا تر ایمان
 کلوی بنده متاوی جو کوب کرده و جوشانده بنوشند
 تب با دو تلخی و تشنگی و پهنوشی و خنکی دهن دور
 شود و **دیکر** چاه و سوننه کلوی مخته چرایته بکنار ره پیل از
 ارلو بامل متاوی کوفته نکا بهار و و قدر دو و پیرشایی
 از بچکه کوفته در نیم سیر آب جوشانده بنوشند تب مذکور
 دور شود و زنا پاک و در داند ام را دور سازد و **دیکر** چاه و مخته
 مخته کرد و در غس زر خوب ببول نیم مالتی تیز باد مرهبری
 پان متاوی کوفته در آب جوشانده بنوشند تب با دو
 و تلخی و دوران سر و چودی و زنا پاک برود و فرخت افزاید
 علی بن

صفت تب با ووتلی زاجوش اثار واکند و منک بسیار
 مفید است بدیند و اگر در تب مذکور سخت تشنگی و ناپاک
 شود جوش بخوردند و از نخود سیوسه را در آب تر
 کرده در شب نیم فلک ابرار و صبح بجامه صاف نموده
 بنوشند سوختگی هر نوعی که باشد و ناپاک و در شود مجرب است
 دیگر تب با و و بلغم پیار و سوسه کلوی بیکر مول کتبی
 بربیک ملت ری جوش نده بنوشند ازین تب که با ویم
 و سرفه و ناز و زونی طعام و ناپاک و تشنگی و خشکی کلوی
 و دهن و الحال هر و و دین غلوه کردن و دهن بدرو
 پیار و زیره سفید نیره ترخ نمک مرع جگر را آینه غلوا
 خشکی دهن کردن بدار و در و زینه و دهن بند ازین نده مرع

اعلاج خشکی دهن

و خشکی دین ز کام و نا آرزوی طعام برود **دیکر** بسیار و بیرون
 مؤخر کردار موده کنگی بیدار متساوی کوفته جوش نده بنوشند
 ازین تب که با خلط روده و بد بزم و در شکم بود دفع
 کرد و کرسنگی افزاید و خلط روده هم کرد و **دیکر**
 پار و دسمول را جوش نده و بیل و راز کش کرده اند
 بنوشند تب باد و بلغم که باید بزمی و بسیار خواب و
 در پهلوی و دم و سرفه و تشنگی باشد و در شود
 و غایط بسته را بکشد **دیکر** بسیار و کثای کلوی نوبه
 به کرمول جرایقه متساوی کوفته و راب جوش نده بنوشند
 ازین تب هزمت نوع مذکور برود **دیکر** بسیار و بیرون
 کشیده جوهر متساوی جوش نده بنوشند ازین تب

مذکور بود

مذکور و بلغم برود و کرسنگ افزاید و ازین باد و تلخ نراه
خود آیند و در راه خود روان گردند و غلظت را و در راه هم
کند و غایط بسیه بکشد و **دیک** تب و بلغم پیار و کلوی اندر جو
نم بپول کتکی سونته هذل مونه متاوی جوش نده مقدار
ببیل و در ز اس کرده اندر ز و بنوش نده تب و بلغم و
تخم را دفع کند و مزه دهن ازین نیکن شود و سیدان آب
دهن و قی و ناز از و قی طوام و تشنگی و ناهاک برود و **دیک**
تب هر غلظت پیار و و سمول ببیل و در ز بهر مول متاوی
جوش نده بنوش نده ازین تب سیتات با و هم و سرم
و تشنگی بود دفع کرد و **دیک** پیار و جو بهر مول کتکی خورد
لکراسینگی جو نشم کلوی سونته باری جرایته کتکی متاوی

چو شند و بنوشند تب سینیات و موم و سرخ و کشت
 دل و در و بهوی دفع شود **یک** علاج تب سینیات که
 بسیار زبون باشد و شعور ندارد و مردم را نشناخت
 خواب نشود و همه احوال است و به بود آن را به توکل خداست
 مینویسد اما اکثر به شده اند و تب مذکور و در میده است
دیک بسیار و سیاه دانه بهر موم پنج از نذر تر نان سوننه
 کلوی کجی ر کدر استکی جوات بهار نکی سکه ادا و
 و سمول همه را می آوی گرفته بهر شند و با بول ماد کا و
 یار کرده بنوشند مرض سینیات قوی دفع شود و
 منافع درونی صاف کرد و **دیک** علاج پیار و برنج پاک
 بهیله پیل کنائی خورد و بار بهی پنج از نذر بول ماد کا و انداخته

بجوشند و نمکنند انداخته بنوشند همین فایده دهد
 و تب سنیات و در و و انتقاع شکم دور شود و مجرب است
 دیگر اگر در تب سنیات و دیگر تب که از خلط باشد
 در آن عرق مرصع را بسیار آید و از برای دور کردن
 و بستن عرق را علیحده مفید و مجرب است **دیگر** بیارد کلهتی
 و آوند شک هر دو را منادی ببرد و دال کلهتی درش
 زبان کند و هر دو را میدهند فته هر جا که عرق بسیار
 آید بیارد عرق دور شود **دیگر** جهت دور کردن عرق بسیار
 بیارد چربیت کلوخی کنگی تخ کاشیده مت و می میدهند
 در اندام تها در عرق دور شود **دیگر** علیحده تب خارجی که باز
 عود کند و علیحده تب ناخوش غیر ناخوش و بکرم جربا در انگور بپزد

اعطای عرق
 که در تب می آید
 دور آورده کند

نم مویه کرا تر پهل هر یک متساوی کوفته بچون مذ و نوشیدن
 و هر دین منی که یک روز ناه کرده بیدر بود **دیک** پیار و
 پهل نم انکور مخز کرد له تر پهل بان متساوی در آب جوشانده
 شهید و شکر در آن انداخته بنوش مذ تب ناه یکروزه یا
 و در شود **دیک** پیار و پهل اندر جووانه هید نم کلوی
 تیر تا بد هر یک متساوی کوفته بچون مذ و نوشیدن
 تب مذ کور و در شود **دیک** پیار و در حدل خمس مویه کلوی
 کشیز سونف جوشانده و به شهید انداخته بنوش مذ تب
 مذ کور که تا پاک و تشنگی بود بر و **دیک** علی تب که
 دور و ناه کرده می آید پیار و اندک کراد یودار هید نم
 سونده هر یک متساوی جوشانده به شهید در آن انداخته بنوش

که دور و زناغم کرده می آید و در شود و در **دیک** بسیار و بپول
کلیر مویته باری کتکی متلوی جوشانده بنوشانده است
ندکور برود و **دیک** علیج تب هر روز یک وقت آید
و یا از ده باند پار و نم پبول تر بهله انکو ر منعقم اندر جو
متاوی جوشانده بنوشانده تب که هر روز می آید
و در شود و **دیک** علیج تب که سیوم روز آید بسیار و کلوی
انکه مویته هر سه جوشانده بنوشانده صحت یابد بسیار
بکهره و و شیرشای و ریم میراب جوشانده بنوشانده
صحت یابد تب ندکور و در شود و مجرب است و **دیک** ادوم
مجبرب از طب عابشای از موده است بسیار مثل
این دار و دیک نیست و **دیک** بسیار و سونته مرغ بپول و راز

با که چمه عفره تر پندم در چنی بر یک یکدم بخاک
 دو درم افنون و دو درم جهم را با یک کرد. هفت روز
 در شیره هکزه ساینده بغیر آب بعد هفت روز و راجس
 حرابت باید و خشک کرده لکاپه در و صاحب تب را
 مقدار ربع خورون دهد در یک ساعت بعد تب خورده تب
 مست خورده غیر مست خورده تب ناعنه خورده غیر ناعنه دور
 شود و اگر ز خورون و ابوی گرمی بسیار شود مصری یا
 نبات و آب شربت کرده بدید بعد تب را دفع
 بود بعد ز خورون این غذا طعام بر رخ ساهی و جوات البته
 کرده مصری اندر خفته بخورد **دید** علاج تب لرزه و سیوم
 روز آید پیار و گنگنی مغز کرده موده تر پندم پوستیم

اعلاج شش روزه و یکم

دیو در کتای بزرگ انگور متاوی کوفته جوشانده
بنوشند تب روزه دور شود **دیگر** عسل و تب
روزه و یکم جرج و تب سیوم روزه پاره و کتای کلوی
چربیده دیو در بدما بکند پست پاره موی پهل پهل
مول اندر جوشندل پست نیم سونت پاره و کتای
کتکی کشیده متاوی جوجوب کرده جوشانده بنوشند
ازین تب روزه جمیع انواع دور شود این را چند روز
بزرگ گویند **دیگر** چند عسل و تب روزه که از کرفتن
دو و او و پیه که آن را دودی گویند تب مذکور دور شود
دیگر پاره و پهل کواکل پست سرس برک نیم کافور
چند را کوفته قدری بر آتش انداخته مریض را جوار

پوشانده دوده این او ویم بد بد تب لرزه دور شود
دیک پیار و کوکل خس رال ج تخم اگر دیو دار علس
 بگل بزومیش کوشه سرکین کریم راسیده کرده نکهاره
 و برانش انداخته عریض را جا و رپوشانده دور سازند
 تب لرزه دور شود مجربست **دیک** پیار و سیرون و کاو
 سرکین کریم کا بجلی مار مشمل جهر بوست یا نیشه بر نام
 کاروسن نیم بزومیش سرفسج تنک استخوان کاو
 و روغن زرد و بول ماو کاو عجمه راسیده برانش
 نهاده عریض را جا و رپوشانده دور سازند تب منکوره
 دور شود **دیک** علاج دیگر زرد و غنی بخت از دار و ماتب جمع
 انواع دور شود **دیک** پیار و لاکه رنگ کشیده بنامد یکبار و بالا

ترکیب تیل کتی
 از جهت تب

در چهار خدای جوشنده جوشش بگردون بکشد
بماند بجامه صاف کرده و بگرد و بده روغن کجی سیاه بکشد
با و بال و پنج سیراب جوازات کاوی که چله کشیده بکشد
بشد بگرد و بعد این او و یه سونف زربوب و بری
کوته ریف کتکی ملهتی را سنا اسکند و بودار رکتان
موت صندل به یک یکیم و درم عجمه را باب سینه و دران
اندازد و باید که او و یه را با ربک مثل عیده نکند مثل کاه
کرده و در کراهی اندازد و روغن را بر و استه نرم نرم
آتش و در بزد و چون بخت شود نکاه را و در روز بر اندام
مريض ساله از بخت تنه مدکور و در شوند باد و در و سر
و خارش و زشتی بوی اندام و در و مکر و شکست اعضا

دور شوند **نوع دیگر** این جورن بر جمیع انواع تب مسطور است
 بسیار و تر پدید زرجوب و ارباب هر دو گنای کجور تر گفته
 پیکول مره ری کلوی جوان کتکی بیت بابر موی
 ترا بیان بر یارایم نیز بالا بهر مول ملتی کر احوالین اندر
 بهارنگی تهری بحج بد ماکه اسب صندل اینس برون
 سون بایرنک تیکر جو دیو در جاب بدون خیرک
 رکتک قلع فرنیو صر کالوی برج جوتری ناکیر جمه را
 گرفته مقدار جمه وار و ماحرا به بکیر و باریک حیده کرده نگاه دارد
 و مریض را روزینه بآب سرد بخوراند و مصری از بالای خود
 دهر ایزی هر سه خط را به اعتدال آید جمه تنها را دور کند
 تب خاچی و تبی که پوسته آید و تب ناغم و غیر ناغم و تب که

بهبودی

بدهوشی آرد و چشمها بسته دارد و دورانی سرد و سرد
سرفه دور شوند در باب جمیع تنهایی بسیار مضائقه است
این را سوزن ریش چو رن گویند **دیک** چند علیل بتب از طب
جرمیه انواید در تصنیف هندی و بهتر نیز حکم الوجیه
کجراتی ترجمه فارسی کرده برای جمیع انواع تب مسطور است
بتن کرده اند **دیک** اول علیل بتب اجمرن یعنی بدیهی بارد
بیل در ارکلی کتانی خور و هر سه محتسوی جوشنده
بنوشند بتب مذکور برود **دیک** علیل بتب بدیهی بارد
موزک و ابه متب باره کتانی خور و بیل و از انور منفه
هیدم مونه کنگی هر یک متوی گرفته جوشنده بنوشند بتب
بدیهی و تشنگی و فی و سرفه دور شود **دیک** بارد و اجود

همیشه نیک سوختن کجور برادر می دهد و خسته هم راه آب خوردن
 و بدتیب مذکور دور شود و **دیر** علیحده تب تلخی نیار و علامت
 او آنکه شکم نرم شود و خواب بدقی اندک کند و بدن و لب و بینی
 محترک شود و عرق بسیار از او می شود و گفتنی شود و این تلخی
 و تشنگی بسیار شود و یار و کار پنهان اندر جو باره ای کشکی
 موقت هر یک است و می گرفته جوشت نده خوردن و بدتیب مذکور
 دور شود و **دیر** علیحده تب تلخی نیار و تب باره بان کشکی
 جرایم مذکور که والد برادر جوشت نده جوشت نده ازین تب
 و تشنگی دور شود و **دیر** علیحده تب با وی علامت است البته
 تب دور و تشنگی و لب و بدن خشک ولی جوانی تمام بدن
 خشک و سر و پستان در دکنز و تمام اندام در دکنز و پای و ساق

مکمل شود

شکسته شود و سرفه خشک گردد و علاج آن پاره و بنهون
 کپه بنهون بپیل و راز ککوی کلیر هر یک مت و ی جوشانده
 بنوشانند تب مذکور دفع شود و **در** علاج مبارکی که در تب
 پیدا شود و چشم بسته دارد و پهلوشی نماید رنگ زرد
 گردد و بیمار و مندی نای جوان هر یک مت و ی مید کرده
 مقدار یک سرفه تا سه روز در آن شود مبارکی دور شود
در علاج تب بادی بیمار و ککوی پهلوی سوزن مت و ی
 جوشانده بنوشانند تب مذکور دور شود و مجرب است **در** علاج
 تب کف علامات او آنکه دست و پای سست شوند و
 گاهی رده و دهن سیرین و بول سفید و کرسنگی کم بود و هوا
 بسیار آید و آب در دهن جاری باشد و قی و سرفه باشد

اعلاج مبارکی که
 در تب پیدا شود

علاج آن پار و تپیده پهل کتکی کجور کلوی متدوی
 جوش نذ و بنوش نذ تب و بلغم دور شود **در** تب جمیع
 انواع سنیات پار و پهل دراز پهلول چاب حیت
 سونته مربع ایست زیره اندر جوری که جرایته کتکی
 موصی سرون پوست کراکین پهل پهلرول بهار نکی با
 کتانی لکر استیگی کل و هم به ازو این اجمود لیس
 پنج اک نمک انگز بریان هر یک متدوی کوفته بوشند
 بنوش نذ ازین میزد و سنیات سار و پیوستی و پیوده
 گفتن و سرفه و مبارکی و دیوانگی دور شود مجرب است این
 علاج را همس داس طیب خرباب خود کرده و بار
 مفید است **در** چند معالجات بکم جر و علامات و انواع

بکیم چه میگویم بدانکه بکیم چرا آن را گویند گاهی اول روز گاهی
آخر روز گاهی در میان روز گاهی یک روز ناهنجار کند و
گاهی دور و ناهنجار کند گاهی روز ناهنجار کند گاهی در چهارم
روز زائید گاهی در اول پس روز با اول پس شب آید
عی بدلتعکس تب آید گاهی با سردی گاهی با گرمی آید
بدانکه تب بکیم چه نه نوع است یکی از آن تب زردی
تب سیوم روز آید و یا سر زرد باشد علی آن پیار و کلوی
موت کشنده ضدل خسی سوزش ~~بسیار~~ گریه گرفته جوش زده
بنوش نه مقداری شکر و مصری ~~در~~ زود بنوش نه تب که
سیوم روز آید و در ~~در~~ علی تب سیوم روز آید یا سر زرد
باشد پیار و داروی چراکنی بسیار مفید است پیار و هو و گنا

بابل و راز از بگیل کلوی جراینه سونته و بی به بان
 رکتند غم لاکه برابر کرده چون کند هر ده شیره بان
 که کینه باشد که گرم خورده نو و و تب سیوچی که بعد از
 یک روز می آید و ربع و چهارم و تب اول رزه و بعد از آن
 تب آرد و دفع شود و مجرب است **در** علیل تب که چهارم روز
 آید تب مذکور را از باد و تلخ می شود و علیل آن پاره و دیوار
 هیلد بان که اسونته آنکه متاوی گرفته صوت نده با یکدم
 مصری و یکدم به شب و صوت نده و غذای بهتر از گوشت
 تیره و لوده شور بار کرده و بر خات تهی بخوراند **در** علیل تب که
 ششم روز آید و پنجم روز مغز و هسیار کرده و علامت او
 الله سینه او درد کند و دهن مریین و اندک و اندک در میان

او تب باشد و بظهور تب بسیار ششم روز میکند از
مشقت بسیار دور شود و علیج آن بیمار و هر دو کتی سوت
کشند و در امتحان وی در آب جوشانده بنوشاند و **بیک**
بر آنکس جهت تب بکیم جو و سنت و روی کرده **تاید**
بعد از نوبت دور شود و پیوسته که کله ن جان بازورم
او را سوخته فاکست به جو به کرده چهار درم بر تال طبع
نه درم در پیره اک کهرل کرده در التیش بار تا بخند درم
نیمه نه درم چهار درم هر سه را میده کرده و شیر به یون کاغذ
حق در او نه کلین کلیمت کرده در کجیت آتش داده
بز و چون بخند شود فرو آورده و لای به او و صفت
مقدار یک سرفه در میان نباشد بخوراند و یا با شکر می

بخوراند جمده تنهای بهکم چهره او ور کند محبت **دیکر** چراغش
 جهت دفع جمده انواع تب که بهکم چهره و نیزه سنبلات **بیارد**
 سیاه کشته دو درم شش کشته دو درم کند بهک صاف کرده
 درم شکر شش درم زهر چهارم جمده را گرفته سیده با خرد یک
 در نیزه بهنیا لوبه و یک پیت از جوش حراریه و او را **فاب**
 خشک کند بعد از آن کفای خور و جوشانده دو پیت به **خک**
 کند بعد از آن جوش تو شیر یا تلخ یک پیت و ده **خک** کرده
 و از پنج اندر این یک پیت و او ده **خک** کرده نگاهدارد و **حب**
 تب را مقدار یک جمده فزون دهد با سوخته همراه آب **پوش**
 ناس و بهد سنبلات تیره و مرز و جمده انواع بهکم چهره و **بود**
نوع دیگر و روی در چشم اندر غلغله تب **لرزه** دور شود **بیارد**

سرف بیل و راز لیس مرغ پنج رز خوب و اهد بار یک
هسته آمد هر یک و دوام عهد را بیده بار یک کند بعد
و ریشه بزند اخسته بسیار سحیح کند مقدار نخ و کوبانسته
نکاهد و بایک بیده و در چشم کشد و چشمه را دور سازد
و یک علی تب بهوت جریعی مثل اسب و نوکایی بدزد
پارو هسته فیل یعنی زربشالی فیل مثل نیل کردنج
موی آدمی کاغذی مار نیک مرغ متاوی بار یک کوه
ساز و دو دان حریفی را بدد عهد متب و دور خود و دیگر
بلد و نیز رود و **یک تب** که با گرمی و سوزش بسیار بود و سازد
بنول کشته کلوی بب باره تخم زیکان آنکه نیت با دهن
فندل هر یک دو سیرش هی کاشنه هشت با و سیرش هی عهد را

جو کوب کرده نگاهدار و روزینه دو پیش می در نیم میراب
 جوش نده چون مقدار چهار پیش می آب باقی ماند بجای مرقه
 کرده بنوشانند وقت شام همین بقیه کاره باز جوشانده
 بنوشانند خشکی و ناپاک برود و الله اعلم بالالهواب **دیر**
 خراشکسی پیار و باره کند یک زهر تخم و هتوره هر یکدم
 ترکته هر یک چهار درم رون کجلی کرده دیگر ادویه را
 باریک ساییده یکی کند وقت حاجت پوری قدر دو صم
 باشه ادرک با سوننه آینه بخوراند ازنی تیار هر نوع
 که از سردی باشد برود **دیر** پیار و سیما ب کند یک زهر نک
 سوخته نمکش باریک یکدم اجمود و خنک می پند ترکته
 ساجی جو کهار چینه سمد پهل هر یک سه درم اول کجلی کرده

دیگر ادویه

و یکدو و سه را یکی باریک ساییده و دو پست از آب لیمون
در آتش آفتاب بدهد بعد سه پست بشیر بنکره در آفتاب
داده کوه قدر مرغ بسته نگاهدارد و ریختن در مرغ و شام بدهد
تپ کرم و سرد و سرفه و دهن کولر باد سردی شکم برود و در یک
ترکیب کرم ترکیب جو خشک پیاز و سیب صاف کرده و از
صاف کرده هر یک یکدم و تا نوزده سه و نیم مرغ بپزد و از
هر یک چهار درم ساییده هر سه یکی کرده تا یکروز نگاهدارد
چون سنبلات روز باشد مقدار دو وجهه با شیر جبری
یا با شیر ادرک بخوراند سنبلات برود و در یک کرم کرده
بآن اندام کرم کند **ترکیب** پیاز و سیب یکدم کند یکدم
شندرف یکدم اجمال صاف کرده چهار درم باریک نمودن

یشته و انتق سه روز سحیح کند قدر مرغ جبه کوی بند و صاحب
 تب و سست جریا عصری بد به کمرانی شکم و کور باوی و درد
 کمر و دروز را با آب گرم بد بد و اگر دندان بسته باشد بار یک
 نموده برو دندان مالده دندان بکشد **ترکیب و ترکیب** رو
 رسی پیار و نقره و دو درم سیاه یک درم اول نقره را که در کند سیاه
 در آوندی دشته نقره کند از زیر سیاه اندازد و در آید
 سه پوشش کند تا فاکس کرد و بار یک نموده بپزد و عرق
 کهنک جو زیویه جوتری قلع نبار یک نموده با شیر ادرک کوی
 بند و اگر بار یک بتول جو و کرسنگی زیادت شود و اگر
 پست بکوز جو و فحل کند برو و کف و سرفه تب پشته
 باد برو و صاحب تب را یک کویا با بیل و کدو بد برای تب

بارک تبار

بارک تلبی بدیه ترکیب رسن کم کند سندر رسن پیارو
سیماب بختیاک عقره قره سها که بریان کند یک نمکش
یکدم تخم و نا توره بیل دراز هر یک سه درم مرج چهار درم
اول کجی نموده بده تمامی ادویه را بار یک نموده و در
بهره سرور بکند کند و قدر صبه کوی بند و نگاه دارد و
بخوراند ازین سردی و تب و در داء اعضا برود و منفع
و یکرب سبارست و گرم است **علیه** در حاله تب که بدم غده
کند این ادویه کند پیارو و ترکیب نمکش هر چهارست و می بار یک
کوده و ریشه ادراک بیامیزد غلوطه س زرد و این را مر لقی در
در میان کرده فوی بیرون اندازد و بر صبت غلوطه و روز
خورد و باشد چهار کرب خین کند کف که در بند کا بار

کردن و بهوی و سرو کلوی و سینه بند برون افتد اندام
 بیک شود و در و بند تا روتب پهلوش و زیادتی و موهو
 و رنجهای کلوی دفع گردد و کراتی بدن و جسم رسیدن
 آب و این دور شود و مزه و این نیکو کرد و **توی** سوزش در
 کلوی بند و در میان هفت تا راز و فر تا رسیده بگرد
 تعویذ اینست بسم الله الرحمن الرحیم آئی تب اگر من بعد ازین
 در و جو و فلان بن فلان خودی آمد بعقوبت قاضی رنوت
 خود گرفتار خودی شد جز شرط است جز شرط ^{ست} شرط
توی بند و دفع تب اول پنج پهلوی را کودی آورده نظر
 حضرت پیران می آید بفقار خرج کند و این نقش در
 کلوی بند و در پشت نقش مذکور این رقوم نویسد **بسم الله الرحمن الرحیم**

۸	۲	۱۰
۹	۷	۴
۳	۱۱	۶

از جانب سید عبد القادر شاه سکندر موالجین و ملائک
اعلام اگر بیدین قل هو الله که امر خداست دور
خواهی شد و الله از ملک تا راجع خود هم سخت یا اسرائیل
یا میکائیل یا جبرئیل حفظوا و احفظوا و احفظوا و این
رقعه علامه نوشته در دهنست مریض بود که میزدید
برادر من پسر از جانب سید عبد القادر که بیدانی اعلام الله
بیدین قل هو الله که امر خداست دور خواهی شد
بدان بدان بدان ۵۵۵۵۵۵۵۵ **نسخه**
اندر افزونی آشتهای و کسکی خدا کن و ما فهم کم
شده باشد علی آن پیار و جوکی و ساجی بر لولن کجیون
نکه ریاضت همی بار بی منور کز جو دلاچی خود و کجیون بارنگ

بهر مول پنج انار وانه زیره سفید زبره سیاه امله پنج
 تتر یک هوپیر بدانه کدر استینکی جوک سرس
 دیو دار مخز کرد وانه سونده اجو این جهمه رامت وی صیده
 ساخته بدار و بعد پوست سپخته پوست بلد اس
 بادل ملکار کجده مو شاخ و برگ این هر پنج دار و مارا
 در آوند کلین کرده در آتش بسوزد و فاکسته کند بعد
 در جامه راه آب مثل کشیدن رنگ معصوم ببرد و دو
 سه سات و کوزه بر کند در کراهی انداخته بر آتش بپوشاند
 چون پخته تمام آب در جوره و سوره بماند نگاه آن سوره را
 در ظرف کل انداخته در آفتاب خشک کند نگاه این سوره را
 برابر وزن جهمه دار و مار مذکور ببرد و بعد ریم لکن را در بول

۱
ماوگاناز او چند مرتبه کرم کرده شو و کند و میده کرده دیره
کند کرده سه روز بخت کند و در آتش بز و جانی نس کرده
شو و بخت آن اگر کشته کرد و دریم این مذکور را طیار کرده
برابر وزن شوره مذکور بیک و جانی اگر شوره مذکور چهار
سینه های میس قدریم کشته طیار کرده نیز چهار سینه های
بیک و جدرایکی کرده بید میده کند و در سیره لیون ترخ
دو سه مرتبه تر کرده خشک کند بوده در کاخی سه روز
کند و در آفتاب خشک کند میده کرده لکها در دو روز
مقدار یک درم در یکد و لقمه طعم کرده بخوراند و یا بار و غن
یار کرده بخوراند آشتی های کرسکی زیادت شود و آشتی
ماخم زنده کرد و مجربست **دیگر جورن** جورن جهت زیادت

شدن ارشتهای و کرسنکی و باخم پیا و نمکنک
 یکدم احوال این دو ورم احوال و سه ورم بیل و راز جاد ورم
 چینه پنج ورم سونه سنس ورم بیدم چهل و شست ورم
 سودا بار یک خفته در شیره ترخ لیمون بهفت مرتبه تر
 کرد در آفتاب خشک کند و بهفت مرتبه در گلابی تر کرده
 خشک کند و نفاها دارد و روزینه مقداری باد و غلجوراند
 جمعه تنهای باخم و موده دفع کرد و کولم و بیه و آما سسکم
 و همه علتیهای بطان و دور شود و ارشتهای غالب کرد و
دیکر علیحده زیادت شدن کرسنکی و دافع جمع امراضی
 شکم و موده پیا و کسینه تا پشت ببول نالکیر نمکنک
 برون بیل و راز زیره سیاه پنج انار وانه هر یک و ورم

نمک ریاضت ورم سونده مرغ زیره سفید هر یک یکدم
نمک سیاه پنجم و ارچینی لایچی خور و هر یک شش ورم
انار دانه چار ورم تمامی حیده کردن در شیر آبست که مثل
کاکل می باشد هفت مرتبه ترک کرده در آفتاب خشک کند
و نه بار در روزینه مقدار یک توله بادوغ و یا آب بخورد
جمعه انواع زحمت شکم دور شود و کرسنگی افزاید
و بواسیر و بزرگی شکم دور شود و مجربست **دوم** ادویه
زیادت نادن اشتها ی کرسنگی و بهضم نادن طعام
بسیار ادویه این ترکیب را حنیان من مصر برای پادشاه
مردم سلطان شیر شاه آورده بود انعام بسیار رحمت
پادشاه و انار دانه یکصد مرتبه هشت ورم طبایع شفا ورم

و بخای تباکیر از نیکو هوس بدتر است سونته سی و دوم
 بیل درازش زود و درم پیمول و ج ملک سوخته زیر سفید
 جو که رجه تا پیشتر کشید چای ب جوک ترش سرنگ از لای خود
 ناکسرتال نیز یعنی پترج تح بنکالی هر یک شازو و درم عهد
 میدهد کرده مصری از آن عهد دار و نای دو چند بگرد میدهد
 کرده نگاه دارد و مقدار بکتوله روزی بایب بخورد بسیار
 مفید و از موده است **دین** علیج افزونی گرسنگی و اشتها
 و جمیع ادراغی شخم دور شوند چار دکلوی با ویر حبه بکشد
 باله دور او را آب بشت چند بکوشند چون یک هفته بماند
 بوده بیدم کلان اعلا و ونیم میر کوفته در جوشند کور
 میدهد کرده یا عله حده عله حده در سبت انداخته بکوشند

بعده فرود آورد و از آن جوش بلید مذکور کشیده
عده بدر و قند سفید نبات مصری که یکم سیر باشد
انداخته حد یک زوالگاه در آن بلید مذکور اندازد
و شش دور زده سیرت ای اندازد و بجای ترخ لایچی خورده
ترکته هر یک دو نیم درم میدهد کرده نیز اندازد و عده در
نیکو رخت کرده لکاه در دور زینه بلید و دست مذکور
بانیسه باشد صواب است گرفته بخور و ازین که سنگی باشد
افزود که خوب میخورد و در جمیع امراض دفع نمودن
ست حرک بر نیکی و در پیار و بیل و راز سیمول کشیده
زیره سیاه نمک نکر یا پتخ مایه ناکیر یک
و دو کان درم نمک کوختر خردم مرج سونه هر یک یکدرم

الاپی خور و هر یک نشس ورم نکند ریاست ورم انا و دانه
 جارد ورم ایست و ورم جلد را یکی میسوزد کرده بدارد
 مقداری باد و غ یا شراب یا با سرکه هندی یا با سور یا کوه
 با نوزان دشتی بخوراند ازین روش کرسنگی افزاید
 و ز جمت و اسیر و سنگرینی و بیست اماکی و بهکند و
 جمد علقتهای سینه و دل و بستی بول و غایط و جمت
 پیله و دوده و کوب و باد و سرخ و علقتهای سنگ و کبر و ک
 و روع الحال برود این را به به سکن بون کوشند و
 در ایست هم بر میکنند **دربار** و قفسر کا فور و الاپی
 خور و ناگیر جز بوی خشی سونته زرد سیاه اگر نیکو چه
 چهار مغز کول بیل و را ز صندل نکر غیر بالاج کنگول هر یک

سه ورم پدید بر چهره مصری باریک کردن نگاهدارد و روزی
قد سه ورم بخورد و از این تب نازد و وی طعام برود
و کرسنگی و میخ و روز پدید ز رحمت دل بکشد و
بستکی غایط و در جروک و نیش و سنگریزی اعتبار
نقصانی خون بر میوه و فو نگاهد و چون **دیکر** پدید و کشته
اجود و هر یک بر ساهی باریک کرده و در هفت سرشاهی
شبه انداخته های گرم نگاهدارد و بعد از هفت هفت
پیشاهی شبه انداخته و بیکر اندازد و جای گرم نگاهدارد
بعد از هفت قدر بر ساهی کم زباده موافق طبع کوزا در سنگ
افزاید و رنگ روشنی و آنچه بوز و نیم شود و کثافت کم
برود کار بسیار میکند در بهبودی **دیکر** کویا کلدن پیار و بیدم

بزرگ و ویرای سونته یکسیر می نمکنک با سو بخیریم زیر
 هر سه رانبار یک سخته کو یا بسته نگاهدار و باب گرم روزی
 بخورد و طعم هم شود و کرسکی افزاید و کثافت شکم
 برود معمول و مجربست **دیه** ترکیب بر کردن اپست سادو
 بهتری جویند رنوره نوص و رترکته چته پس که س جی اوارن
 اجمود نمکنک سو بخیر کجیون بر لون دهند و نون نمک و خاک
 که هبیده به هم متناوی باریک نموده اپست بر کنند
 به طوری که املت بخزند بجا اند برای دفع علول شکم و
 آب گرفته و نهقه و یرقان و جلد هر سه او و به هر
 چار ورم باریک بید در اپست اندر زود و در آفتاب
 بدار و تا این او ویم کدر خفته شوند بیدرم انکرو پیا میر و مادر

خزون همین است خشک شده بشد بار یک بار به
و باد ترشاده ترخ یعنی نیر غم کند و بار خشک کند
بعد از آن ترکه تر به زیره سفید انار و ام کشنه
اجورین اجمود هر یک یک گرم بار یک کرده یا روایت
مدکور یا رکذ بازب بد نکا بهار و روزیه بهار قدر
یک گرم بخور و بعد از آن قدری طعام نیز بخور و روز دیگر
چربی زیاده کند زحمت که از سبهای در شکم مانده باشد
دفع شود صند هر کلی برود و استها کیر و و فر شود
و در خزون بخور و غنی جمد و در بر ستهای و پایی
برهنه نماید این ادویه بیشتر در سبهای سرما آغاز کند
که تمام است مرستان نافع آید و در وی بهتر است

فصل پنجم اندر مرض بند روک و برقان
 که زرد کرد و از کردن حرکت و روز سواری است و
 آن از قوت طاقت زیاده کند یا اشیا و تیز و
 تنگی یا تراب با رکل مدام خوردن باشد و در زور و
 بسیار کند ضعیف از افتاد و در بوم فاسد گشته و خون را
 فاسد کرده رنگ زرد کند آن را بند روک گویند علیج
 آن پیار و یم آنکشته و گشته چینه یا رنگ ترکه
 بهر متشوی بید و بجم و ارومائی سونا کهی که آن را
 صاف کرده باشد یکی کرده در بول ما و کا و و چاشنه
 او و یم سازد و بمقداری شش انداخته خوردن و به
 رغمت بند روک اکیم لا و او باشد و دیرینه بود و
 کور

کرد و مجربست **و** **ع** عیبه بند روک فریقان پیار و ترکته
تر بهله دیو دار زر خوب دار هلد انلور منقه اندر جوته
منجته کتکی ستا و رجم بهجته چته کجلی بیرون
بیتون پروکتائی بار می بهله ده دانق بیخ اندر
جوان کجور مرمری بارنگ هر یک متاوی دو
از حجم داروهای بولاد کشته و بمقدار بولاد مذکور
جو که رکوفته عید **ب** خسته و ربول مادکا و که بهنت
جندان عهد و اروای باشد پروتا انکه غلیظ شود بعد
و و نیم درم را غلظه بسته نگاهدار و یک غلظه را شسته
برخ روزینه بخور و ازین زحمت بند روک صحت ناشی
هم خنک شود کرد همین سوخته کرد و سیدان پنه شکر

و جمعه عیسی ششم و در سنه **۱۰۰۰** علی بن ابی طالب
 تربیت ترکته چیده حوته بابرنگ بواب و در پهلوی نماندگی
 بپهلوی دیو و در هر شش و ی یکم و بعد از یکم که در شش
 چند مرتبه سجده کرده و در آتش نخته باشد بمقدار جمعه ای
 و ارواحی باشد بکشد و در بول مادکا و نازا و که هشت چند
 یکم مذکور بود انداخته بزونا آنکه مثل صلب شود و نگاه
 میدهد جمعه و ارواحی و یکم مذکور درین صلب اندازد و
 جوش دهد بزود چون غلیظ شود بوزن دو نیم درم را غلظ
 بسته نگاه دارد و یکی روز دیگر یعنی را غلظت دهد جمعه انواع
 بنزدوک و برقان دور شود آرمود **۱۰۰۰** علی بن ابی طالب
 پیاده و نیزه آمد تر یا خنک را که دو چند از آمد تر باشد در آب

جوش ندم گیرد و مقدار پنج انگه تر باشد و خشک ده شیر بود و در آن
شکر نری و دینم سیر اندازد و جلد بسازد و بعد به پیل و راز
شازده سیرشای سونته چهار سیرشای نینو چهار
سیرشای بلهتی چهار سیرشای الکو منقوسی و دوسیرشای
باریک سخته و در جلد بسازد و راز خسته مثل صندل
نکاحا بدارد و روزینه مقدار دوی مرلیض را بخوراند ازین
بند روک و یرقان که جسم زرد می باشد و جگر علقه
زرد می اندام دور شود و مجرب است **دیر** علی بن ندو
پارو پیل و راز کجیل حبه اجمود و کنک مرچ باریک
تر بهد کشیند و وزیره اجوائین باریک ادویه و دوازده
درم پشد بیکر و ونوت نشش درم سارک شده و دوازده

جو کوب کرده در یک میراث انداخته چون ندانند قدری مهری
در آن انداخته بنوشند بزرگ کنول با و دفع شود
محبست و از موده است **در** پیار و موهل بسکیرا
پوست نم بول سونه کنگی کلوی دیوار بید را بر
چکوب کرده چون نده بنوشند بزرگ دور شود
در پیار و نیر کتا فی خور و کشیده در چشم کند
بسیار رخت ز روی جسم ر طرف شود **در** پیار و ریم
لایق که نه ویرینه آن را و زانش کرم کرده در بول با و کار
رو کند همین عمل است یک روز کرم کرده در بول مذکور
برو کند بعد از آن تحقیق کرده و زانش زوافت
مرتبه در شیراک کمال کرده و زانش زوافت در زیر قوم

که ل کرده آتش و به هفت مرتبه پس نوع نگاهدار و الکاه
 بلید یکدم بلید و دو درم آنکه چهار درم سونه طرح بیل دراز
 بابرنگ هر یک دو درم حجم را میوه سخته بپزد و دو جند هم
 در رو مای ریم این و ریم اینکشته مذکور باز زده و درم یک
 و در بول ما و کا و که بدشت چند هم ترکیب باشد انداخته بپزد
 چون بخند شود کوبی بسته نگاهدار و روزی پنج بار
 مقداری بنزد و کوب و بر قان چند انواع و در نو و در
 کتکی و دو درم ساییده بلیک مذکور باشد خوراک دال و برنج
 صحت یابد و **دو درم** پاره و جفراست ما و کا و چهار ده پیرشاهی و
 و یک کلین نماید و در آن میان دو نیم انار این اندازد
 و در کلین و فنی کند بود از مدت چهار ده روز یک پیر و در

دو سیرت های شروع کنند از آن میان برآورده بپوشند
بشرطی که طعام تیار در واریش کرسنگی پیدا میشود
جمع انواع بند روک و آکاس و هک را بر طرف سازد
تا پنج سیرت های رسانند **فصل** اندام مرضی
آکاس اندام و اعضا را مرضی آن مسات که اندام دارد
کمی و کرم های آکاس شیند و نوند و بند کاهان بکنند بداند
مرضی آکاس دو نوع است یکی داخلی که در بدن طبعی میشود
و دوم خارجی که از بالا و دشت میشود و داخل است که چون
از خوردن نوره و اشیا ترش و تیز و کرم مدام و دیر
در حام لاغری مابعد از به شدن از بیماری سخت شد بارز
مدامت کردن بر خوردن جوهرات و کل و یا خوردن بسیار

یکی کردن و خوردن آن مضر بود چنانچه شهید بار و غنی ستور
 و رفیعون بار و غنی خون و تلخ و بلغم فاسد شده با و میر
 فاسد شده آنها را در کهای و گوشت و جرم در آرد و
 و آماسی پیدا شود اما آماسی خارجی برود و نوع است
 یکی آنکه از رسیدن سی خارجی چنانچه تنوع و تیره و با و
 شرقی و تیره پیدا و آماسی پیدا شود و دوم آنکه از رسیدن
 گرم زهرناک به بدن چنانکه عنکبوت و غیره آماسی
 عدمت آماسی زهرناک گرم که آماسی نرم و بلغمی
 غلظت نموده یا سوزشش و شتاب پیدا و ریزد و
 زود فرو برد اما سی خارجی چنانکه پیدا و و غیره که باشد
 روز بروز زهرناک و رو باز یا دست بر خستگی کرد و در نکش عمل

بود و اما پس اصلاح فاسد شده پیدار شود و تمام اندام و یا یک
اعضای را ماسیده کرد و بعد از زود و زود و به اندک چون از طرف بای
اما شروع کند بطرف زیادت شدن گیرد چون در مرد بود و لاوا
است اگر از طرف سر اما پس درن گیرد و شروع شود و طرف بای زیادت
شدن گیرد چون در عورت لا علاج بود و در مرض این هفت ^{مرحله}
یاقینی یا دو یا سه چهار پنج یا همه هفت مرضی ظاهر شوند نیز آمده
و لا علاج است آن هفت مرضی این هستند قی تشکیبیت
و مدها تپا زنا آرزوی طعام لا مغزی علاج مرضی اما پس با پردیخ
ترنج و آرنی دیو دار سونه پوست پیچ نهی سر سنا و ب ملتی
صندل اشکنده فسوت مید تابستکی هلیله عجمه باریک اسکرده
بر اما پس سخت کند ازین اما پس از هر سه خلط یعنی بز و دم بود

دفع شود **و** علیحده عرض اماسی پیکار و نکند باری است که در مخ
 پیش فوت مید ما بستگی متاوی بآب سائیده بالاتر اماس
 اعضا و بره که باشد سخت کند و طبع ساز و دفع شود **و** علیحده اماس
 بدن و یا اعضا پیکار و سونته بسکیر اینج از نیکج از نی نگار
 بوبول متاوی بجوشانده و حریق را بنوشانده و اماسی را
 بدان نشوید و طی ساز و ازین اماس بادی و بلغمی دور شود
 سونته جرایمه هر دور را برابر مید و سخته بآب گرم روزینه
 مریض را بخوراند ازین اماس هر سه خلط باشد و دور شود **و**
 پیکار و بسکیر انم ببول سونته کتکی کوی دیو در پیلید
 متاوی در آب جوشانده بنوشانده ازین اماسی تمام
 بدن و سر و دم دور و پهلوی بند روک دور شود **و**

علاج اماس بهلاوه پاردو کجذ ملتق نیر مادکا و مسکه سائیده
 طے سازد و اماس بهلاوه دور شود و **بهر** علاج اماس بدن پاردو
 بکپه ایکسیر و انقن بست درم کلوی بست درم چته کتای غور
 تر بهله هر یک بست درم دوه سیر آب بنوشند نه بعد از آوند
 کرده در زمین دفن کنند و ران کاوه دوه سیر قند سیاه اندازد
 زمین درین دیک بپوشند و مده کنند تا که در جوشش آید بعد در
 وقت کشیدن این ادویه اندازد و چراییده در چینی رازقی
 خور و مرج هر یک پنج نیرنه بی در با دانه اندازد مدت بست
 یک روز و زمین ماند بعد کشیده بنوشند نه از پنجه انواع
 اماس و بزرگ شدن شکم دفع شود و **بهر** علاج اماس از طب
 غلات بی پاردو در ک یکدرم قند سیاه یکدرم روزنه تا

سفر

بیت روز هر روز یکدم زیاده کرده بخور و جمیع انواع اماس
 دور شود مجربست **در علاج** مرض امیات بدانکه زحمت اینها
 از خوردن رشیار جرب و دیربهم و طعم که میدهد کم میارند
 بسیار خورده باشد فربه باشد آنوقت رشیار جمع شده خلط رود
 فاسد گشته خلط صطی دم را در روده رشت کرده بمقام بلغم بنشیند
 در ریه های در آورده منافع و ریخ و اندام را مسدود کرده زحمت
 مذکور پیدا آید و علامتش التکراتی و درد اندام کند و در نگاه
 دست و پای و شتالنگ و زانو و بند کمر و ران و صلب و مری
 اماس شود و درد کند و تب هم شود و کراتی وجود هم شود علام
 زحمت مذکور التک مریض را فاقه کند و در ریه های میزد و گرم و
 او اینده که سستی بخوراند و استهال دهند و ترب را جوشانده

بوشانده

بنوشانند و از غنچه برنج شاهی و سال و کور و نال و نال
و خود و از سبزی ببول و بشوید و کریم و باد بخان و گوشت لاله
تیر خوردن دهند و یک علاج انگیختن پاد و رکن کله
کروالم دیو دار کو کله و پنج از نوب کله امت وی سینه
در آن مقداری نشوت میدهد کرده اند از بنوشند و یک
علاج انگیختن پاد و استوار کله و پنج از نوب کله و دیو دار
ایش هید موی سونته کله و هر یک موی یک در جوش نده در آن
در آن روغن پیدا نده از خسته بنوشند و یک پاد و بوست پنج پد
ایچه بان کله و دیو دار بر بالا موی سونته انگیختن هید خرد
موز کروالم سونف کشیده که بر نه اسکنده کله و ببول در آن
پداده سنا و ریح پاد بان سبب هر دو کتی هر یک موی

گرفته یکجمله را ستانده و یکی کرده و در زویر
 مقدار دو دانه و در آب بنفشه جذان باشد و در
 بخورند چون یکجمله باند بایم صاف بنفشه ستانده و بهشت دانه
 مقداری محقق سونته و کوکل بآن بار کرده و در این را بنوشند
 بسیار نافع است از این هر بنفشه و نوع باد و بادی که در بندگاه
 و در مغز استخوان در آمده باشد و در روغن باد و در روغن
 و ساق و استخوان و در یکس و باد و نفوذ و باد و رکت و بود و
 و کوه و علی سینه و بنفشه و زیانی زوده و پیلای و علی اندام
 نهانی زنان و علی می منی و غفلت و ذکر دفع شود و برای
 دفع عقیمه بهتر از این و در روغنیت این را بهار استخوان گویند
 و یکجمله پیار و اجمود و مرج بسل و از بایرنگ دیو در چپه سو

نکته

نمکنک پیمول هر يك و از ده درم مونسه بد ناره پيمول پيمول
نوت هر يك پيت درم جدر اميده مسخته بدار و مقداری
باب گرم روزينه بخوراند و اگر دار و مذکور را در جلد بقتل
سیاه بگذرد سال انداخته کوی مقدار درم بسته بدار
و مریض را خوردن دهند ازین علت انبیات بر نوحی
که باشد دور شود و در دینست و کم و مقهور و در دینگاه گمان
و نوزه و آفاس عید دفع کرد و محبت **و بک** علی و انبیاء
چار و لیس قدر و نیم میر باک کرد و کجی سیاه چهل سنت درم
اکثر و بریان کرد و چهل سنت درم تر کته ساجی چوکی نمکنک
بر لون سوخ لون کلون سمندر لون سولف کوه پیمول
چینه اجمود کینه اجو این هر يك شش درم جدر اميده

کرده در آن روز جرب انداز و بعد روغن کز سياه بکشد و با و با
 و کاخی یک نیز با ^{با} باک بار کرده سازد و روزماندن و بعد
 مقدار سه درم روزینه خوردن دهد ز جهت آن بابت هر
 نوعی که باشد و در نو و با و تمام اندام و با و که در یک عضو
 باشد و در دهنک و چوله و در نو و جرب است **و در عصبانیت**
 بسیار و سوننه نو و شش درم روغن کا و کینه و با و نیز با و
 دو میر شکرتری چهار میر اول حیده سوننه کتد بعد و در نو
 مذکور اندک بریان کتد عله ده نکا هدا و شکرتری را
 در نو مذکور عله ب سخته در آن سوننه و روغن مذکور که عله
 در شسته بودند انداز و بعد ای دار و ما انداز و بار و تر که
 بخ شمع را با پی خور و هر یک و از ده درم حیده سخته نیز انداز
 و منقلا

و مثل حلوا کرده نکاه دارد و روزینه مقداری بخوراند انگیخت
در نوعی که باشد و در نور مجرب است **در علاج** انگیخت به گونه
که باشد پیاز و پیچ را پس را بگوید و معیده کرده نکاه دارد و هر
روز مقدار یکتوله باب کرم خور و مدت است یکروز مداومت
ناید انگیخت برود مجرب است **در علاج** انگیخت پیاز
پیچ و شاخ پنجه کلیه که میل میباشند معیده ساخته نکاه دارد
و روزینه مقدار یکتوله باب کرم خوراند از این انگیخت
که باشد برود باید که این را مداومت یکیم ماهه بخور و تا
نگذ مجرب است **در برای** آماس کل معصوم که از آن رنگ
بر آورده باشد کرم کرده بر آماس لبیب کند و دفع نمود **در**
جهت انگیخت و در اعضا در و درم پیاز و کند یک

سه درم ابرک کشته بها که زیره سیاه و ترکمه هر پنج تنگ
 رصف زرد و جوک ترس کوه هر یک سه درم متاوی
 آن وزن بیک و بار یک ساز و افکاه شیره و هسورده و نیره
 که پخته و نیره سه پخته شیره برک پیدا بخیر شیره سپیدالو
 نیره پخته هر شش شیره راحت وی بیک و ویکی کرده و نیره
 مقدار ازین داروی گرفته تا نیرمای مذکور مخلوط کرده
 مقدار ری کرم کرده بر وجه مذکور لیس زرد و زرد
 از این نوع که باشد برود و امین ادویه دوسه مرتبه بار یک باشد
 مخلوط کرده لیس کند **در علاج** آکس دست و پای پاره
 جرایمه سونته بها رنگی سوده بار و غنی سوز بجزر و آکس
 مذکور برود **در علاج** که در دست تا پای موج زده باشد

جویش باد و از ده درم کند یک اندک که صاف کرده
 باشد و سی و شش درم کوکل چهل دشت و سه روغن
 پیدا بجز در آن نهی کرده باشد شش زخم بزده تا آنکه غلیظ
 شود و سوخته نکند و دو چون بخته شود نکند و در وقت
 مریض دیده مقدار یک درم باد و درم یاسه درم روزبه
 خوردن و در ازین غلبه نکند و باد و بلغم دفع شود و اگر
 بسبب غلبه باد و شک و شل شده باشد بخوردن این علاج
 نیکو شود و از هر پنج نوع سرفه و هر پنج نوع دمه و هر چند نوع
 بیست کول و سول و جبهه زخمیه می شکم و آئینات الکیم
 دوا بر زنبور و دفع شود و و خفای که مدام خورد و مویهای سفید
 سیاه کرده باید که غذای برنج سبزی و سال و روغن شود

در وقت بخت

و روغن کچور کند این را است که در کول کو پند و پند **در کول کو پند**
یا و پوست هلیله سی شش ورم چته و در کپان هر یک سی
شش ورم دانه الیچی و تته ترح ز میکا هر یک شش ورم نالیکه
سه ورم ترکه پهلول اینکشته نبو جن بجا ک سیاب کند
پکامه رسا که بریان هر یک و از ده ورم ستانند و جلی نموده
حمه ادویه را یکی است کرد و بدارند و قند کنند شش ورم
که جلد بکند و تخم دار و مای مذکوره در آن بندارند
و در شش آتش چون غلیظ شود بار و عن باد کا و آیه
کوید با بسته قدر کن رجلی در آوند جرب لک دارند
قدر قوت در یض دیده چهار حبه یا شش حبه بخورند
روزینه مقداری زیاد ننگه از یخمه باد و باد کیت و
هر نه روز نفع پست دفع شود اگر کسی دو ماه بخورد
زعت بدم برود و اگر کسی یک سال بخورد از یخمه ز قتهای

بروند و اگر کسی بچمال بخورد زحمتهای بری دفع شوند و در
 خوردن این کوبان از هیچ چیز سبزه شرط نیست این را بجای
 کواکوب **کوبیدنی** بپزد و میخند تر بهد کتکی بخورد و یودار زرد
 کھوی نیم هر است و میخند بپزد و بنوشند از این باب کت
 و فاش و پیت و نقطههایی که لب ف و ح و ن در اندام
 نیفتد دفع کرد و در مجرب است این را بجای کواکوب **کوبیدنی**
 مدی و انگشت هر یک پیت چار و درم کواکل سونماکی
 کرده است سنش و درم یکی شصت و در کواکل صاف کرده است
 و درم بار و غنی ستور بگوید و در اندام جرب نکا و در و بر قدر
 قوت مقدار یکم و درم یاد و نیم و درم حریف را روز نیمه خورد
 و در این باب رکت و بر بزد و نوع پیت و درم یکی
 سبزه و حبه علقهای شانه و بندر و ک و ناصور و علقهای
 سینه و ید و دفع کرد و در رنگ بگوید و در و از خلق بگوید

شود و استخوانها شکسته و درست گردند این را سبزه گو کل گویند
دریک ادویه جهت ناییدن جائی که بی حس شده باشد پیاز و آمله خم
بنوار و برنج ساقی متاوی بآب ساییده مالد و بالارای
خوردن علیق اینست و بودار مغز که واده چپته و ارهله جرات
برنگ پوست سر چهره ری برده کند بهنگاه و نه بخزند این
شده و بنه هر یک سرشاهی مایه مازده سرشاهی باریک عام
چیز کرده نگاهدارد و روزینه قدر سه درم بآب بخوراند
ازین حریفی که از سبب ف و فون بود و بآب رکت
و غارشی و داد و بهری و بیست دفع شوند از موده
مجبورست **دریک** پیاز و برنج سر بهو که باریک نموده نگاهدارد
روزینه مقدار طبع غار و درم پنجم بآب برنج ساقی
باریک عام میند کرده بنوشاند مدت سه هفت ماه
فون از هر نوعی که باشد برود و مجربست **ترکیب سیاه**

دو حصه کند یک چهار حصه بلبیل و را ز نشنشی حصه حصه
 هشت حصه کوکل ده حصه بار و غنی پید آنچه کمرل کند
 و مقدار رو و نیم درم کوبانند و یکی با کاره سونته و پو
 بخ پید آنچه بخوراند اگر اشتباهی شود و طعام جرب بدید
 ازین باب رکت و جمعه علیتهای با و نکلی دفع شوند با تار
فصل بیستم اندر علاج مرضی کرم و که و دانه بداند و در و د
 آدمی کرم پید می شود و رشک او را قی و رستمال بار نکند
 پیار و موساکبه باریک نمکند هر سه متاوی گرفته نمید
 کرده باشد بخوراند و با لادن کاجی بدید کرم و که و دانه
 همه نوع دور شوند **یک** پیار و باریک بکند مرد را سندان
 متاوی میدهند کرده در جفراست انداخته بخوراند کرم و
 که و دانه دور شوند مجربست **دو** علاج کرم حرا طین که از
 شکم همراه قی اید مثل ما رخور و باشند پیار و مونه و دانه

موسا کی روزیہ مقدار یکتوبه پوست پنج سببجه برابر
گفته و برابر حجم بارنگ اندازد و مید ه سخته روزی
مقدار یکتوبه بخوراند کرم و خراطین و در شونده **خراطین** علی
خراطین و کدو دانه پارد و قلع رانک گشته مقدار می
در حیوانات انداخته هفت روز بخوراند مقدار دو
دیک علی کرم و کدو دانه پارد و سوت و بزی موسا کی
و پودری پوست پنج سببجه متساوی جوشانده و در آن
حقه رری بارنگ و کیده انداخته بنوشند ازین که مری
که از راه دهن و مقعد باشد بدون آئیند و از بسیار
روز با نوید و در شونده **دیک** علی کدو دانه و کرم و خراطین
بیار و لاکه خام شست نشن و درم نهشته پیت بار
درم تر بهد کلوی هر یکد و از دوه درم کربخ جاب زکته
چینه کلونجی بارنگ هر یک نشن و درم چده از بار یک

ساخته بدار و بعد از ترپه یک سر پا و باد در آب چنانچه
 در آن شکرتری نیم برانداز خفته جلای ساز و دوار و مار
 مدکور رسد آن انداز و مخلوط کرده نگاهدار و
 مقدار سه روز و روزی نیم بخوراند ازین که مهای شکم و
 آکسی و کوله و علقه شکم و در شوندر **ر** علی از
 طب رس رسا که نوشته شده پیار و سیاه قند
 سیاه که نه سه سال اندر جو منسل نیم بدید بعد از احتیاج
 گرفته در کهرل انداز خفته با سیر بهندال یکروز حق کند
 مقدار یک روز و روزی نیم خوردن و بدو بالار آن جو منسل
 موی کینه و شکر انداز خفته بنوشاند ازین که مهای
 و در شوندر **ر** یک میزه برک که بخورده را بشهد یا کرده
 مقدار ری بخوراند کم او و در شوندر **ر** اهل این
 خراسان را باب شبانه بار یک حق کند و در آن

قند سیاه

قند سیاه گفته مقدار می انداخته وقت صبح بخوانند
که مهای شکم نه الحاح برون افتد **در** علاج کرم و
که و در آن **شو** نیند و قی ایچمه گویم دورا ما **و** و قوی یکن
استی قند را **پا** میز باد و غ **تر** شو بخور **و** **فرو** زش
کرم سوی و بر **و** **بروزی** که خواهند در رو کنند **و**
در آن شب بی قند خورون و هر که تا جگر بر قند
یکی شوند **و** زور و میرند پرون روند **بیت** شمره ز
در و ر سنگ آورند **و** بسایند با دهن **و** سم خورند
میر و کرم بطن اندرون **و** خراطه سوتی در آید
رون پوست انا ر قدر چهار درم در آب خورنده
بهار بخورند خراطه کرمها فرو و افتد اما در آن شب
قند بخور و تا جگر مهای بر قند یکی شوند صحت یابد
فصل بیست یکم اندرقی و سو فجا و با

چون وقت صبح قی از کرائی و بدیضی کند و با در غایب
 شد زور آورد و مریض را بقرار کند و شکم
 اندام و گرمی شود و اندام سرد شود بداند چنان بایستی
 بهات کند و قی شود و شکم نرم شود و بار بار روال
 شود و ران بیارد و بدیضی شود و قنفذ بکشد و نمک بکشد
 همه را حیده ساخته بآب گرم بخورد و صحت یابد **در**
 علاج بایستی بهات و بوجها بیارد و کوه سرت ای
 نمک پیرسای باریک نموده و در روغن کجی زانده
 و گرم کرد و بر اندام باله بدهد ز رطب سه درم جوهر
 بکدرم هر دو را حیده کرده بآب غلظت کرده و در غلظت
 مذکور حیده اندازد و بخورد بوجها و بایستی بهات
 دور شود و مجرب است و باله را آن سه درم قنفذ را کاره
 کرده بدندان انداخته و صحت شود **در** علاج بایستی بهات

پیار و مریح شکر فمیده ببل و راز قلمونها که بریان عقوقه
ایفون متاوی میده کرده در نیره اورک کولی کرده لکا هارو
هر وقت که در کار شود یک کولی خوردن و هدا اگر طیت قبول
کند و موافق آید زهر آن دور شود و کرند و یک کولی کرده لکا هارو
هر وقت که در کار شود یک کولی خوردن و هدا اگر طیت قبول
کند و موافق آید بخور و صحت کلی یابد مجرب است **درک علی**
رسن سوجکا معمول و مجرب است بعد انواع سوجکا را دور کند و
مکن یک صاف کرده سرهای سیما بیک سرهای هر دو را چلی کند
بعده زهر دو در هم سفید در شیر مادکا و جوش نه باشد اعمود
زهره زکرتا جی جوکها رحینه نمک سوخ زیره باریک نمک را
مشاوی گرفته بوزن همه در روغای تخم بکاین بکرمیده
کرده با نیره جنبیری بحیق تا ما دام که غلیظ شود بعد و مقدار کوف
کولی بسته لکا هارو و هر وقت در کار شود بخوراند ازین

بسوجک هر نوعی که باشد دور شود **در یک علاج** بسوجک پیاز
 پنج و شش از بویچی را کوفته معیده ساز و مقدار دو درم
 یا یک درم در روغن اندازد و آن شیره بخور و ان شاء الله
 بسوجک برود **در یک پیاز** و شیره پیاز مقدار دو و سترشاهی
 مریض را بخوراند آن را بعد با سه به است برود و صحت
 شود **فصل بیست و دوم** از مرضی قی بازداشتن
 و گمانیدن بد الله ز صحت مذکور از خوردن نمکی و از خوردن
 غیر وقت و از آشپز که اهیست رس و خلط و سکنه
 محل خود که استه طعام و شیر آب را هر غیری که خورده بود برآه
 و این تقوت و سکنه اعضا را برون افکند و قی برهم کند
 طبعیت را مرضی و قی انواع است در پنجاه جمله بکفیه مختصر
 کرده است علاج آن پیاز و کلوی مغز بیل هر دو را یکی
 کرده یک یک بر سالی در آب جوشانده بنوشند قی

رفع شود و **دیکر** بیار و قلف مغز تخم نغزک کینه مغز
این مغز تخم کول هر یک سیرابی آمیخته کرده و نکاه دارد
بآب بخوراند قی بکلی فالحال دور شود از موده است
دیکر بیار و مغز بیل مغز تخم نغزک بیدم هر سه متاوی
میده ساخته باشد بپزند قی دور شود و **دیکر** بیار و صندل
با بول بتر با لکتر با آب مغز تخم کول قلف متاوی میده ساخته
باشد محوط کرده بپزند قی دور شود و **دیکر** کلوئی بپلو
ثم تربله متاوی بپزند در آن شهد انداخته بنوشاند
قی دور شود و **دیکر** بیار و تخم جامن تخم این مغز تخم
کنار بتر با لکتر با سینی متاوی میده کرده باشد
بخوراند قی همه انواع دور شود و **دیکر** بیار و زرشک و صغری
و شهد هر سه محوط کرده بخوراند قی دور شود و **دیکر** بیار و
لالچی خور و قلف ناکیکر مغز تخم کنار زرشک با بربنک موده

برود و مجرب است و در دندان **دیر** پیاده و پوست هم که از اندرون
سفیدی باشد یکسایه قندق یکسایه می رود و راجوش نده
بنوشانند که هر مرتبه می آید و زرد به سفیدی باشد برود و مجرب
و از موده است **دیر** پیاده و مغز تخم اینها مغز تخم کول سائیده
در آب مقدار سه ورم بنوشانند و الحال برود **دیر** مغز تخم
کف رنگ لاهی خور و صندل سائیده بدرود و در شند انداخته
بخوراند و از موده است **دیر** پیاده و برگ من که مرغ
و زرم باشد اسکودن باشد یا ر کرده باب بنوشانند و نیز
اندک بپاشند نوع برود **دیر** پیاده و سپاری و مسکه کاو
حل کرده بخوراند شراب خوارخانه الحال برود **دیر** زنجبیل
بس رنگ و سود شند **دیر** میفرما و فنی که گردند عهد **دیر** لاهی
حل ترنج نمک چمنه نوزک متاوی باب اسکودن و دوم
به هدیه کودک باند **دیر** پیاده و لکتر استیسی ببل و از این

تنه وی بتانند روزینه درم اسس کرده باشند
 رفته وقتی بروید **علیه** از نمود و بقیه که قی آید قدر مرغ
 چون که بابرک تنبول میوزند تنها بخور و بقیه بروید **دل**
 یار و قلندر در رجه مغز خسته اند مغز تخم کول با هو
 شکوفه جامنی بود نیمه هر یک چهار بر سالی بت بابر
 جوان هر یک شش درم آورده جوکوب کرده رفته
 دو بر شالی جوشانده بداده اند تا صحت بخشد از نمود
زکیم قی کنیدن یار و منهل خشک کرده بسا مقدار
 سازد درم بعضی است درم در جوشی صخره و یا اک
 و یا کم اندازد و مقدار ری نهد و نمک انداخته بپزند
 بپزند **دل** یار و منهل را در جوشی صخره انداخته
 بپزند قی شود **علیه** تنقیه بدن از قی کردن یار و
 نمک قدری در نیراک سه مرتبه تر کرده خشک کند و

و نکا هر دو وقت در کار قید چهار و مری بوری و روان
اندر زو و باله رفقدار و دو بر ساهی نیز مادکا و بنوشند
استفراغ خوب شود و سینه هاف کرد و **فصل**
میت اندر علیح مرضی صرع یعنی مرکبی ز صحت بادی است
منه و علیح از طب خراسته الفواید بسیار و گرم تیز که برود
اک می باشد و روده شکم او را خالی کرده و مرجع میدهد
کرده در شکم آن بر کند و نکا بهار و هر وقت که در کار
شود آن را بار یک هفته و ریخته انداخته و ریخته و ریخته
نهاده و دم کند تا در ر و اندر و باغ برسد چند مرتبه عمل
کند مرکبی و در شود مجرب است **در** بسیار و بیخ میدهد کرده
نکا بهار و روزینه قدر دو نیم گرم باشد بهر بخور انداخت
چند عمل کند مرکبی قوی و در شود **در** بسیار و تیزه اکسار
درم سیما تب بار بنده ال از ر خوب بنده نهونه هر یک بار دم

یکی کرده در آوند کجکیت لیب کند و آتش پر و
 سائده لقا بدار و در شیره ادرک و آب دار و سائده
 در پیچ ناسی و همدی و در نو و **در پیچ** و بر این پیچ
 ورم بخ بفتا و درم اندام بویا بفتا ورم همه را عیده کرده
 در چهار چند آب بخوشاند بعد بر این پیچ اندام بویا
 هر یک سه ورم را عیده کرده در آن جو شست واده
 نکا بدار و روزینه بار و غن و شیر مادکا و مخلوط کرده بخوراند
 مرکبی و در نو و **در پیچ** از طب سکندر شاهی پیار و کوه
 اسکندر نکسنگ اجمود و هر دو زیره زکمه باری اسپند
 متاوی می شده کرد بمقدار بجمه تخ خراسان انداز و بعد
 شیره بر این پیچ کشیده تا جو شس گرفته بپست یک پست و
 افتاب دوده خشک کرده عیده ساز و نکا بدار و روزینه
 بشهد و در غن مادکا و مخلوط کرده بخوراند مرکبی عین النور و در

شود و وقت حافظ جان افوزید و عقل زیاده کرد و اگر چهارده
روز بخور و نه رست شوی و کرد و برای زیادت شدن
عقل و دفع مری و جنون بسیار مفید است **بیاض**
در از کوشش انگشتی ساز و دور انگشت کند نافع **دید و دید**
زیره شغال را میج بر کرده های که دو دالتش بسیار بود
یک روز آن کند بعد چند روز صیده کرده فلکها در وقت
هفت و کی را نیده نو کور باب سائیده ماس و هر یک
خور شود و مجرب است **دید و دید** برای صرع آزموده شده است
بروز و شنبه نماز بامداد گذارد و کسی نکند ترسیل
از اینکرم سلمان نماز گذارد باشد این اسم اعظم الهی
بسم الله الرحمن الرحیم یا عارک و پنج بگوید و اگر
حضرت غوث الثقلین فاتحه خوانده خرم کند و اسم
اعظم را با برسمان از وضو نارسیده کنا نیده برسمان

انداخته در کروی صلب صریح اندازد و بنیت الهی صحت
 یابد بشرطی که پنجمین یک بهلوه با و بالا را ششدهم صفت
 میرا بنحو خرج میگرداند باشد از موده اندید اس **فصل**
بیت و چهارم در عرض با و جهود و در و هتک و با و خنی لطف
 و غیره بدانکه از صفت با و ی بر هشتاد نوع اندازد و پنجمین
 یونجه متعارف و مشهور بهستند علیحده گفته شد **میرا**
 تخم ببول اسکندره هویر کروی سناور کو کهر و بدانه
 را سنا سونف اجو این سونته کجور سیما ب و کشتیک
 هر یک برابر میده کرده و از سیما ب یکجی نموده و برابر
 جمد کو کل اعظم صاف کرده با روغن مادکا و چهارم صمد از
 جمد باشد مخلوط کرده بگوید و گوید مقدار را آله کلان بپزد
 نکا بدار و روزینه مقدار سه درم بآب گرم بخوراند ازین
 کرم های و باد و جمد اعصار و در و کمر و پشت و ران و کون

و اینه زانو و بندگاه و مغز استخوان که از باد باشد دور
شود و استخوان شکسته درست کردن و تنگ شده را
نافع است زود بنگ کوکل **دیک** علاج بندگاه درد
ران و کمر که از باد باشد **بیارو** اجمود و پیمول و جرج بیل
در آن و بود و در سولف برنگ نمک چته هر یک یکدزم
و ده ورم سوخته بازده ورم پاپیل و نخ ورم سوت بخدم
قند سیاه سی و چهار ورم **بیارو** و **بیارو** و **بیارو**
بخدم ورم را غلوط بند و رو زیند باب کرم بخوراند از این
و باد و دست و پای درد و کمر و پشت و بقل و کت و مال
انگیات دور شوند اجمود و **بیارو** و **بیارو** و باد و
لبن و صاف کرده و انگور از جود میان کشیده و یکدزم
شبه و قند سیاه و روغن ستور هر یک شش بر سببی رو
برف و روغن کچم هر یک چهار بر سببی و عود را سحیح کند

بعد از آنکه در میان هر دو زیره بپسول تنه یک حبه باب
 انار دانه کچل چهار پهلر مول زنج سوننه بلبیل و دراز جوکار
 ساجی هر پنج نمک لایچی اسیست کشتینه یک سنس دوم
 همه را حیده کرده پیامیز و و نکا هدار و بقدر طاقت حلق
 خورون و در ازین با و تمامی وجود و نبی وجود و وار و نهک و
 انبیات و شکست استخوان و در و کمر و پشت و باد صاع
 و کوزیت همه زحمتهای بادی و در و خود مجرب است این را
 از سون بند گویند **در** علیه همه انواع بادها پیار و در شش از جو
 انگر و جرایم مکنی زنیکا و همی هر سر یا راج از اند و بودار نکند
 باریج بابت سوننه بلبیل چاب موی کلوی بد ماره سو
 انیس موز کوردم ستا و ز بلبیل و دراز کشتینه در لوزا
 مکار بادل سو رکی بکر اهر و و کتانی کوکهر و موز بیل ترا
 میان نوت حبه جوانه کزنج ببت باره کرا کچل برهنه

برم دندی لپس پیدم بکرمول اندر جو مرج کنگول اجمود
 اجو این کی به به رنگی جمده وارو با بریکه دهر یک بخدم
 کوفته فلکا هدارو روزینه دویشهای داتب حوث ند
 بنوشند ازین جمده دودع با وجهوله وارو دهنک و کوزو نیکی
 دفع شود **دیکر** علیج دفع جهت با وجهوله وارو دهنک و
 جمیع امراض از قول حکیم های نوس و حکیم بقراط و لقمان
 رحمه الله انکه نافه است خوردن آن در بیماریکام فصل
 روی و گرمی و مقوی دماغ و بدن و بوی سر را دور کند
 و بدم و خفقان بوی نورش و ناباک اندر و پیا را دور
 کند و گرم و کد و دانه و در و نیست و خفتن را نافه است
 و بوی کفنه که بر هفتاد امراض را دور کند از آنجمله نیست
 و دماغ سفید که از برص پیدا شود آن را بسیار نفید است
 پیاز و لپس سی سرشای او را باکی کرده در یکم سرشای

اعطای اردینک

شرمه و کا و انداخته بگوش مذ و بر دستش نرم جنبه
 مثل حلوانه و بیده دران روغن رز و صفت سرش ای
 اندازد و نهاده فایده یکنم میراندازد و یا کف حل کند بسیار
 بملول در چینه زیره سفید سونه جوز بویه جوتری اگر غول
 هر یک دو درم قلع فرج هر یک یک درم همه را صیده
 ساخته میراندازد و حل کرده سرد کند و نگاهدارد و وقت
 کنار بزرگ صبح و شام بخورد چون وقت بسیار خوردن
 عظیم بخشد و قوت جماع آرد و **ترکیب تل** چند تیل برای
 رفع باد و غیاض و سید بار و نیزه برک آگ نیزه برک
 دما توره نیزه برک زقوم نیزه برک سه بهجه و سه که بیدی
 و جزوات ترش و روغن کنجد هر یک یک بر یا و بالا
 کوبه بملول صیده بخشد هر یک جابیرش ای بجمه را
 یکی کرده بر آتش برزد چون بخته شود نگاهدارد و بر اندام ماله

ازین باد جهول و سست و نلک و کوز پست شده و
اردنک و سول و رنگهن و باد همه انواع دور شوند
بحر است **و** **بدر** علاج بادی بیار و بر باره اری بیخ دارند
به دو کشتی گوهر و پیل از لوبادلی که رست و سونف
کوته اسکندره کنده باری سرون تهنون نیابان
هر یک و دویشتی همه را کوفته و هشتت جندان
آب انداخته بجوشانند چون چهارم همه آب بماند
صاف کرده بگیرد و بعد خوش تر باره و خوش
کلهتی و روغن کنجد هر یک یک سیر یا و باد باشد اندازد
رستامکنک کا کوا که کا کوا میدهند حوک کلهک
رو و روه و دویشتی منگوبه ناسوبه و بودار کوه
جهنم بیکول میخندد بخ برنج الایچی خور و چوتری موی
بالا بداند که کایر امینک تکر اسکندره سونف بسکه برادر یک

یک سیرت می گرفته بآب سیده اندازد و شیر ما و کا و ده میر
 اندازد و برکتش برز چون بخته شود و از دلها هر دو از این
 چمد عیشی باد از مالیدن و خوردن و ناس و اوان و رینی دور
 نوند زحمت آفتاب و زنگین و از رو نیک و کون و نیت
 و نیک و مثل شده به شود اگر عورنی که بار نهاده باشد او را
 مقدار زنی بخوراند از هیچ زحمت با وی گرفتار نکرده و
 عورنی که بچه نمی زاد بید و می که منی او و نقصان شده باشد
 ازین روغن منی زیادت کرد و وزن بچه زیاده و جمیع
 امراض با وی را نافع است و در اینها فواید کم نوشته شده
 که عبارت در طول افتد این روغن را لایق با و سنان
 و مویگان در تنه تلد و تبیل گویند **دیکر** پیاده و تبیل اسکند
 کتانی خور و کوکبه و سولف بر بالا گوشت کتانی برزک کنکبی را بپزید
 کند سیاه می هر یک یکسیر با و بالا بکشد و جو کوکب کرده در آب

وونیم من انداخته بجوش مذجون چهارم همه آب باقی
ماند بکیر و بعد در آن روغن کبچ و زن بخت نهم
اندازد و نیز ما و گا و نیم من و جوش سنا و پنج نیز اندازد
بعد را شنا اسکند و یو و در کوزه منکوبه تا سوزانند
نتیون اگر نمک ناکبیر چهارم و آب و در هلد کبچ
صندل بکرمول الایحی خور و ملتی موی تکریم روح کاکا که
کولی میدهند میدجیوک بر کبک روه بروه تیر بالیخ
هر یک چهار شیر شاهی گرفته آب سید و اندازد
بر آتش بناده زرد چون پخته شود فرود آورده در آن
که خور و عطران و مشک برای خشنوی مقداری اندازد
و نکاهار و و بر اندام مالده ازین زحمت لذت است و مل
و آدمی دور شود لکی و کوری و باد نمی وجود و کام وجود
گرفته بود و دور شود و و نهک با دور و نهک و از بدن

اندام و گری اعضا نقصان منی و بقوه دور شود
 عضوی که بسبب فساد و باد خشک شده پشونیک گردد
 وزن عقیقه قابل حال گردد و عضو شکسته راست
 درست گردد برای دفع علتی باد می بهتر از این دارد
 نیست این را نیز این تیل گویند **ترکیب** جهت دفع جمیع
 باد و مار پیاز و ماس بنز مکن بوزن خام در آب چهار
 جندان انداخته بجوشاند چون یکصد بماند بگیرد
 بوزه بکند و ستا و رکند بسیار را لی کشکی برآرد
 و بخورد بیابان منز کوچه کیوره هر یک پست بر
 سای و سمول ده انما رخام هر یک پست برشای
 باشد جو کوب کرده در آب چهار جندان انداخته
 بجوشاند چون یکصد بماند بگیرد و روغن کهنه سیاق
 بر بوزن خام اندازد و کوشند و شش نه بر جوشانده

و جوش او گرفته نیز اندازد و بده سپرد و هم میبرد
رود بروه کا کوی کپیر کا کو یا چوک رکبیک ملتی منزل
نکسک و بود در بریار گوت و رشتنا کو نیم جریخ سوزف
بلد نیکندید ماره بابرنگ ستاور اسکند ه کجور ترکت
امیت اگر پنج ارند هر یک و ویرت هی گرفته باب سده
نیز اندازد و باتش نرم بز و چون بخت شود نگاهدار و در حق
زحمت بادی را بنویسند و بر اندام بال و ناس دهد
و حق کند و در کوشش اندازد و در چشم کند ازین عفت
اروت و در کوشش و لقوه و در کردن که از باد کج
سود و او با یک یعی دست برداشتن و جام پوشیدن
نوازند و رکف در و کند و رینگس و انیات و در و کند
و رو پای و ساق و پشت و پهلو می و ران و اردنیک باد و کوز
پشت همه و ورنه و لری کوشش و علت های سر و جان و زیاده

خایه و هشتاد و هفتی با در آوردن کند و می افزاید و طورت
 عقیقه را فرزند نمود و بسیار مفید و آرزو ده است اینها
 ماکن و تیل گویند **دیکر** جهت دفع جمیع با و ناریتها و کندی
 ریه پانزده سیر بوزن کلان بیابان ده سیر سنگدانه پنج
 پنج اندرند بر یاراح تراشنا بسکیر و کیوره هر یک پنج و سول
 یازده سیر کونته پنج سیر و در همد و ونم سیر لاکه وانه بغیر زنگ
 کشید دیکر با و بالا رود و یکسیر با و بالا جده را جو کوب کرده
 در آب که نه من بوزن کلان باشد اندازد و خوبشند چون
 یکمن باشد جو شش بگیرد و بعد روغن کچن نیست سیر بوزن
 کلان اندازد و یکمن کاجی اندازد و یکمن سر ماد کا و و یکمن
 جوات اندازد و نیره نیشکرده سیر اندازد و گوشت بز
 فریج سیر جوشانده اندازد و میخته بگیرد با و در پست آب
 جوشانده اندازد و بعد هزار عدد ببلد و و ز کته هر یکی دوازده

پیشای اندرز و در کجندن ترپند و دیوار و سونفسج کجور
موت با پهل سیمول میخته اسکند به کبر اومول
پست مرشای تم بنوار سوت ز رجب کاکول
کبر کاکویار و ده پند میاید چوک رکیک و دوی
ملتی هر یک و ویرشای بیک و باب ساید نیز اندرز
و به آتش زرم بز و چون بخت نووی مصاف کرده بکند
بعده اسپند خ پتغ چهره حسن چهر کبور کجری
دیوار زخ بریار وانه الاخی خور و نگر بریان کرده
رنیگی هر یک نشن پیشای بیک و باب ساید در
در روغن مذکور اندرز و پایش زرم بز و چون بخت
نود کجامه صاف کرده روغن بیک و بعده خ پتغ
جوری حسن بریار موت کوته هر یک پست ساید
کفته در آب چهار چند جوش نده چون یکصد باند صفت

کرده بگرد و روغن مذکور سیوم است برز و چون بخت نمود
 صاف کرده بگرد و روغن بعد ککول نالکیر کوه تخ اگر
 زعفران هزل قلع فوج می بکشد بریان کرده و آنه الله می
 خور و چهار یک شش سیرش می بکشد و مشک کافور یک
 سه سیرش می بکشد ساید و روغن مذکور اندازد و
 چهارم روغن را برز و چون بخت نمود و روغن صاف
 کرده روغن بگرد و الله قلع ری مشک و کافور
 ساید و اندازد و الله قلع ری و روغن زیت بادوی
 بخوراند و ناس و هر دو روغن و کوشش اندازد و
 و حقنه کند و بر اندام مالده ازین تیل مثل آب است
 اگر این را سر خور و جوان کرد و اگر عقیقه خور و بجزا بداند
 یعنی خور و مرد کرد و ازین تیل هشتاد علت بادوی
 شود و برای کراره است و مادیان و فیدان مفید است

اگر در پیچ و رفت خنک اندازد سبز کرد و پیچ روغن
رزک و مفید تر از این روغن نیست این را کند بسیار
تیل گویند **دیکلین** تیل جهت جمیع باوهای قوی فیه
حقیر نسخ ظاهر مولف این کتاب برای بادکار اقطاع
فرو نموده بنابر آن مینویسد و این آرموده و در عمل
آورده بسیار و شیره برگ سبزه یکسره باو بالا شیره
برگ زقوم شیره برگ اک شیره برگ و بتورده شیره
برگ اکاس پشل شیره برگ سبزه شیره پنیکره
شیره ادرک هر یک یکسره باو بالا روغن کچر سیاه تخم
بروزن شاه جهاد روغن ارندی روغن آبله هر یک
بغیر شیره ادرک و و یکمین جوات ده سیر کاجی یکسره باو
بالا روغن کنا جوش کوشش سغال جوش کوشش
دوده جوش ستاور جوش بریار جوش

جوشش کلنی جوشش باش هر یک یکسیر باو یا با عده را
 در کرای ای آن گود و بر آتش بز و بچه و پاره و اسکند کوه
 سولف بد تاره ریشنا کلوی بر دو کتای دار و نادر سول
 پنج اند هر یک چهار سیر شای کوفته در ده مراتب جوشانده
 چون یکم سیر بماند باز انداز و بده مال کنگه کوه زهر چنگ
 اسپند جوشش هر یک ده سیر شای قهقه قیده کرده نیز
 انداز و بده ریشنا اسکند و بود را اگر چه زرد و ب
 در ابله کپور کچی ضدل پس مول حس را با پی خور و
 ملتی بگو و ته حایع کا کو با کپور کا کو یا میدها مید و و بروه
 جیوک رکبک هر یک یکسیر شای گرفته با آب بیده نیز
 انداز و و روغن را بر آتش نرم دو انداز و با سس بز و
 چون بخته شود فرو و آورده کا فر ریشش سیر شای
 مید کرده نیز انداز و و فکا بدار و و پاندهام با بدارنی

با وجهوله واروینک و لشکرش و دیوانه شده
 و کوز اینست و ریندین و جمیع انواع با و دور شود از
 اسب و میل که با و زده باشد حکمی و دور شود و محسوس
 مفید است **دیکر** بیار و در چغنی تخم و بتوره کجده ببلد و
 مال کنکی بر بارها جو بملی جو کترش بدس بایره زیله
 زربوب و از بلد تخم توری تلخ عرقه زربزه پاک
 درغن بید ایچر روغن سرف هر یک چهار سر ششای
 روغن کچده هشت سر شاهی جده را کوفته در هر دو روغن
 مخلوط کرده در شیشه روغن بکشد و نکاهدار و وقت
 در کار ببالد ازین دور و بند که از با و بسته باشد
 و دیگر رسیده باشد و در دگر و هر عضوی که باشد زود
 مجرب است **دیکر** بیار و شکر بارک و بتوره پنج سر ششای
 سینه کویزه برک تو بنده تلخ میزه بسکیر انیزه برک

پیدا چرخ نیره برک سپیده نیره برک کنو یا نیره برک
 کلای ری نیره کم نیره برک بکاین نیره ایبر لکنی نیره
 برک اک نیره برک ز قوم نیره کا کجکها نیره برک او نکر
 هر یک بخوش اسکنده پنج پیر از سی بر جوش نده
 بگرد موافق آید جوش از شش چند موافق آید جوش نوار
 جوش چیده جوش میدا بستنی کلیر مکه ریدار یکند کا
 شندی بسیار قی تر پهل جوشهای هر یک پنج بر جوش
 داروهای و سمول یکین ده بر جوش ستاور یا نیره
 بخیر هر یک متاوی روغن بخور روغن پیدا چرخ روغن رخ
 هر یک بخیر انداخته بزبون در جبهه روغنهای شیرهای
 و جوشهای در خورد و موه خور و دوش با لاهاف بدو
 بعد از کت اسکنده رشتنا کوته کیمیتخ دیو دار کرا جوی
 سبا که هر پنج ملک میده پوره کای نسل بارهای رنگی نو هاور
 کنند

کند یک پیکر مول سدرش بخور همه را معیده کرده
یک یک کرک بشد کرک از چهار درم می باشد زهر
بخاک میزد و سیرت می معیده کرده و ریتل فکورا اندازد
و برانده نگاه دارد و بر اندرم ببالد هر همه با دوی را و
جمع امراضی سنگ و پهل و در آنها و رسیده و هر سوه
اماس و اما سسی را آنها دفع کند و ریتل پس و در و سر
شکست اعضا و در زیدن اندام و کرن سول و کند بالا
و ریتل و لرزیدگی اعضا را رده کنت گرمی کوش
آتش یک هر همه با دوی را بر طرف کند و از ماییدن
تیل مذکور چنانچه بشود و ریتل در این مایه آهوان و
غیا میل برانند این را بس کر به تیل گویند **دیر** پارد
نیزه برک اک نیزه بر کم نیزه برک سونا با دل نیزه
برک کینه نیزه برک سینه نیزه تخم و پیل کرید نیزه برک

سببها و هر یک دو نیم بر جوشش کجور دو نیم میر که
 از باز زده میر دو نیم بر جوشش خواهر بر آمد و موافق وزن
 است روغن کنجد دو نیم میر زهر چاک میت و غ
 برش ای تخم و متورده میت بخیرش ای روغن بز
 و بر اندام و من کهنه باد ما بر کله و از ماییدن روغن
 مذکور دفع شود خضابخر از بر آمدن افتاب طلعت
 سیاهای بر طرف شود و همچنین اوراق باوی دفع شود
 کس که باد قوی و زور دارد و شتاب دفع شود و در
 تمام اندام برود استرنگ تیل نام **زخمد** چار و شاد
 تهنون سرون کجور رریار بوست پنج بدایر تخم کدو
 بخور کنکر پنج بابت هر یک پل یکد و جو کوب
 کرده در نصبت چند آن آب انداخته بخوشاند
 چون یک عصر بماند جامه پیر کرده نگاهدارد و در یک

براست

رشت روغن کجند پنداز و پارد کند هر نه بخ و بودار
 سونف رکتخدن اگر ایکنکی عدل کوته الایچی چهار
 رون نلنگ رر سن هر یک سنس درم باب اشکده
 نیز انداز و برشت نیز ماد کا و و و و برشت
 نزدیک برشت ستا و نیز انداز و و و برشت
 بخته نو و باله و خورد اگر اسب و یاقیل یا آدمی باد
 گرفته باشد ازین فلاحی شود اگر عین خورد و کرد
 و اگر عقیقه خورد و فرزند زاید و در دسینه و دل و در
 نیم سرور کت باد و بند روک و سنگینا دفع
 شود این را سلب ز این تیل گویند **زهر** ترکیب
 پس که به تیل از رس رتیا که بیار و زهر یک برشت و
 گویب کرده و در روغن کجند چهار برشت شیره نهاده
 هشت پرشته با تسن زخم بز و چون در چیل ندکور قدر

نیم بر آب مانند هر مذکور را بر آورده شلیده بر
 کند و تیل مذکور را بر زدن تیل نماید صاف کرده بگردیده
 سونف بود و زیره ترکمه بهر مصل تر بهدایون اسکند
 پنج هزار تنگی الایچی خود و کاک تند و سدر و راسن و یک
 یک کرک مید کرده باز بار و عنش مذکور مسحوق ساخته
 نگاهدارد و باید ازین همه انواع باد بر طرف شوند **و بد**
 جهت دفع سردی دست بای پیار و تخم فستق و بکره و کوب
 کرده در روغن کجندیم میرخروط کرده در تبال خسته جووه
 بکنند و بدست بای باید سردی بر طرف شود **و بد** پیار
 مغز تخم نال نمکینی یا و نکور روغن کجندیم بکجا کرده باریک
 سمیق نماید در پیار صکاره بچخته نگاهدارد و وودن میکند
 باشد ازین جمع انواع باد هجوم آورد و شک و غش دفع شوند
 بحسب ممول است اصل تیل **و بد** ماسک بکدون اسکند

لکهنی

کند بهیاری و دسمل ریاری را کوچه بیدار بچهره یک
دل بل بستانند جو کوب کرد و در آب که چهار چندان
باشد بچوشتند چون بکشد بانه چویش ببرد و در یک
ادینک روغن کجند باندازد و ملتی دیو در کوته دانه
الاهی را کس جدر یاج سولف کوچه اسکند هزل
کو برنج بیدار بچتریک ترکه اگر لکرا سینه می نمکند
تند می کنند کند بهیاری بستاند و ربه ماره کله بر
هر یک بل باب اشکده نیز اندازد و بمقدار روغن
نیر ماوگان و اندازد و با کشش زخم بزده چون مرتب شود
نگاه دارد و مقداری مریضی را بنوشاند و بر انداختن
بماند و بدین بهیاری دهند و حقه کهنه ازین زخم است ارادت
و درد کوشش و علت های سر و دهن و زخم از آن دیا
و کردن و او ماهک و علت های کوشش و دل و کرد بهیاری

و انمیات و دروگر و درو بار و وساق و ران و بندگاه
وزماده رود و فایه و بآب رکت و پشتاد زفت
بادی و خن شوند و عقیقه بار کرد و دویج و روشود و باد
اسبیل و تیل نیز رود **ماس** فام ادویه جویس
روغن کجند شیر ماوکا و ادویه کلک تیل کریم
یار و روغن کجند چهار ^{انار} بر فام نیره سنبه لویه بر
انگ نیره برکت ازندی نیره برک سهجه شیر سنا و
هر یک ده میرسای و برار نیمه شیر ماوکا و ادویه
جوش دریا بادل هر دو کشای اسکندره رستا پادانه
کوچک هر یک پنجه شای به بر و درون کند از نیمه انواع
باد ما بروند معمول است **کلب** یار و چهر مخته مال کلک
هر یک شازوه و درم چهار ملا جنبه و یا کجور هر یک
مست بجز درم نیکه رگشند نیمیته هر یک بجز درم کوتاه

درم مبد ما نژوه درم تیل کجند و انا ز نخسته بسیار
تیل گرم سمت **تیب** علیح با و مخلف پیار و شیره
برک و هستوره شیره برک نم و برک پیدا پنجه و پنجه
همه نیر با یکدیگر پنج حصه آن روغن کجند و برابر همه شیره
ما و کا و خلط کرده برزد چون روغن صدف باشد با که
کردن در آن زهر بیل و را ز کونه هر یک سر درم باشد
پار کند و برتن مالده صحت شود **یک** علیح با و مخلف
هر جا که زور آورده باشد پیار و کونه کا نیشل رخ شای
باریک نموده هائی که با و تخت شده باشد میخا خند
مالد و برک پیدا پنجه با روغن کجند صرب کرده
گرم سخته و را بنی به یکد بالا ی آن هابه بند و عبده
پیار و چند چشت و را شش کرم کند یکان چشت
بر آورده پاره آب شسته در بار صه هابه کرده هائی

و در جری کرم سازو که عرق آید چند روز برین علاج استعمال
 کند صحت یابد محبت **دیک** علیل باد گرفته بیمار و شیره
 سبها لونه درم شیر مادکا و نه درم روغن مادکا و تخم
 تخم درم سبده با یکدیگر مخلوط کرده با ریحور زنده تا هفت
 باد با تخم یکبار و نه **دیک** علیل دیکر باد هفت اذام
 بیمار و پوست سبها لوب بید قدری روغن کنجد و
 زعفران شان شکوره هر روز با ریحور زنده دست بخت
 هفت هر روزی و هر سردی که باشد در سر یا در استخوان
 یا در مغز فروغ شوند **دیک** تیل جهت جود که حکم مقصود
 بود بدین تفصیل در عمل دارند یا در قطر در ریحی مرغ
 به درم قلنج سبکی تخم عرقه هر یک به درم لاون
 ریحیل هر یک شش درم فرفنون ده درم کونست شغال
 سرانار ماروامی سردم بریده کتخک پنجاه عدد و ادویه

و در باره

جو کوب کرده در دیک انداخته یکس آب بالای آندارد
وده میر و غن کنجید بزقما تمام آب سوخته شود و غن
و ادویه باید تیل را صاف کرده در ظرف دیگر لکاید
تمام بدن را و دست و پای را هر جا که در کار باشد
بالد و از شیر و دوغ و صغوات و ترش و شیرینی
و ماهی و مانند آنها برهنر کند و غذا قلیه و درایم و کیک
و کنجشک و مرغ و صلوان و کباب و نان کبزم و حل
فرمایید باقی چیز برهنر نماید **فصل پنجم**
اندر باد رنیکهن و در و مکمدانکه رنیکهن آن را گویند
با دسر دهند و در نیکهای پخته پای در آمد و زحمت
نیکور پیدا آرد ازین نان و ساق پای سرکار کرد و در
کند چنان دور شود که حریفی را قرار نباشد و دست
در دمی ماند علیان پیار و روغن مادکا و روغن کنجد و شیر

اورک و ترس ترخ و خورکیزش و قند یکی کرده
 متاوی بنوشانند ازین باد رینکهن و در و کمر بود
 و **یک** بار و منفرجه نیمه انچه باک کرده و ریش ماد کاو
 جوشانند چون مثل کپچی نمی شود روزینه در بعضی را
 بخوراند ازینکهن هر نوعی که باشد دور شود و **یک**
 عسلع باورینکهن پیار و میداست یکی بازنک کوه و
 برنج ارند سونده هر دو کتانی متساوی گرفته جو کوب کرده
 در آب جوشانند و روغن پید انچه بار کرده بنوشانند
 ازین زحمت نکور اگر چه دیرینه باشد رود و **یک** بار و
 پوست بکاین باریک ساخته بآب بخور و ازین مرغن را
 رینکهن اگر چه قوی بود و کهنه باشد و در شود و محرب
 و از موده است و **یک** عسلع در و کمر و ران و رستخوان
 صندب پیار و پیر اول زر جو ب سیاه که بعد کنند

مایل بسیاری بود بپیل و از مزج ساجی سفید بپول
جمعه را برابر بخود بریان کرده ایم وزن جمعه برابر میزد
میده کرده بداد و مقدار یکدم بخوراند صبح باید
و یک پیار و ستاور سوخته بپوشید موی سیاه
هر یک دو درم اسکند بنده مار را شنا هر یک چهار
درم کوند کیکر بخورم قند سیاه کته سه بار چهارده
سرخشای جمعه را میزد کرده در قند مذکور کوما مقدار
آنکه کلان بندد و زینه بخوراند در دگر و نیست و
مفصل هر نوعی که باشد برود و محبت **و یک** ترکمه
را شنا کلوی ستاور سوخت کشید اجمود بنده
مت و ی گرفته با یک ختم مقدار سه درم باب
کم بخورد و در دگر برود **و یک** پیار و اسکند بنده
هر یک شش درم هر دو را با یک ختم بایش کوشند

روزی نه سه درم بخوراند و در دیگر نوعی که باشد برود
 و **یک** پیاز و اسکندره ملتی بهر مول موصل سیاه
 برابر میدهند ساخته روزی نه مقدار سه درم با شیر مادکا و
 بخورد تا هفته از ترششی و بادوی برهنه کند و در
 کمر برود و **یک** پیاز و کوندنا کوری چهل درم در روغن
 مادکا و نیم میر بریان کند بعد مغز ناله بر مغز بسته
 مغز با دم مغز بیدانه مغز اخروت جوز بویه و
 قلع چهرک به مغز نیم کوبه نیم تنوع را لای خورده
 کیک تر کته کوکهر و اسکندره شتا و رسی ده درم
 موصل سیاه پاشوده درم در دو شیر مادکا و جوشانده
 چون مثل هوا شود و در روغن سابق را میدارد کرده
 بداد و بجهه شکر زی و دوسه نخه را به طبخه و
 وار و مای مذکور مخلوط کرده در طبخه مذکور اندازد
 مثل هوا

مثل هوا سازد کتکی نای کرده لکها را در روزینه
 بخورد و این در دگر و پست دور شود قوت مایه
 بسیار جمع جو پهای دارد بسیار مفید و محبت
 و **یک علاج** در دگر و در اعضا را از درد یا از غوث
 باشد پیاز و زربوب و اره و کلونجی سخته هر یک
 دو پیرش های قند سیاه که نه ساله هشت پیرش های
 چمد را بمیده ساخته و قند مذکور مخلوط کرده کو
 کهای مفتر بسیار بنده روزینه بخورد و در
 کدو و رشت و مجرب است و **یک علاج** در دگر و در
 جوب مالون کوته کنور پوست سپهر چمد زامیده
 کرده بار و عن کرم کرده بر کمر پست کند چند مرتبه کند
 و سیدم کند در دفع شود و **یک علاج** در دگر و در
 زربوب چهار درم سپهر که ریان کرده یک درم باریک

اعلاج در دگر

یکی کرده نگاهدار و بیک بچکویا کند روزی یک گویا
 باشند بخوراند و در دگر برود و جیست **در ترکیب**
 بنار و سوخته بدیل در از زیره اجوان بکنک سوخته
 انگه در بیان هر یک چهار درم گویا بر سرشای
 گویا مذکور را در دوغ نادر کند یک روز نگاهدار
 روز دوم همون وقت دوغ دور کند و در حبه
 آب انداخته نیوید چون صاف شود و آب مانند
 نهد گویا مذکور را در سنگ باریک بید و در دوغ
 مذکور که سبزه درشته است خط کند و در او نهد
 غن نگاهدار و با جوشش پوست بپزد ارند مقدار
 پیرسای جوشانده بخوراند وقت صبح و شام هم بخورد
 و خوراک قدر نم پیرسای اردنک و جمیع باد و جود
 و تقوا و حرکی و باد نویز و بر نویز و باد دندان

بافت و کبره و بهشت شش انما و بهشت شش موتراکات
وزنیکین و شکستن اعضا و باو سینه و پشت و کمر و کولم
و بهوی و گرم شکم و اچرن و قنخ شوند و بسیار دوب
و غصه و آب بخور و و بر قنخ بخور و جمیع با و نارادور کند
نور علی و در دگر بار و قنخ با و درام تا کیر نم و درم را لایحی
یکدم مرج دو درم بنیل و راز با و درم نونته بهشت دوم
سکند و ش نژده درم برابر هماد و به مصری هم را با لایحی
نموده نکا بهار و و بهی و شام نیم سیرش ای بخور و ان
بهشت نمود **در علی** و در دگر بار و اسکند و ناگوری
بخورم بار یک کند و در حیان ده درم شکرتی بار
بخورده بار یک سیرش ماد کا و هر روز بخور و در دگر
رو و قوت باه بسیار حاصل و زنک ایجو زر کرد
در علی و در دگر بار و اسکند و ناگوری

بر میو بداند ز نعت بر میو بیت یک نوع است همه حکما
 بنده گفته اند از اینجمله ده نوع از بلغم و شش نوع از تلخ و
 چهار نوع از بادوست و یک نوع دیگر است سوری زرد
 در اینجمله فصل آن و علامات آن نوشته شد که
 کتاب در طول خواهد افتاد و بنابر آن از روی تجربه مرند
 نوع مرض بر میو معالجات نوشته شد اول بر میو بلغم
 پیار و آملد زرد و آب هر یک بچینه های میوه سازد با
 شکر مخلوط کرده بخوراند از این سیدان میوه نوری
 که باشد برود و مجرب است **و** **علیه** سیدان میوه پیار
 تر به در آملد زرد و آب حوت و حنظل و کوفته نکاهد از رو
 روزانه قدری گرفته در آب جوشانده و در آن بلد را
 میدک کرده قدری بکندرم به شکر مخلوط کرده بخوراند و
 روز مدامت کند از این جمیع انواع بر میو برود **و** **علیه**

جلع سیدان می پارد و تر پند دارد ز جوب موتی
گرفته طاهر و روزینه مقداری گرفته در آب جوشانده
در آن پند را میده کرده قدر یکمدم بهشبه مخلوط
کرده بخوراند چند روز مداومت کند ازین جمیع
انواع بر میو برود **و در غده** جلع بر میو و سوزاک پارد
یکوی گوهر و ویک یک بر ساهی گرفته جوشانده صحری
اندر خسته بنوشاند بر میو تلخ برود **و در غده** جلع بر میو پارد
با ویر میده سازد بعد بکیر آمد و بکیر جوشانده
در آن جوشش میده اند مذکور هفت پت در آب
داده خنک کند بعد پارد و ز جوب پا ویر میده
کرده بکیر پند را جوشانده و جوشش میده پند مذکور را
هفت پت داده خنک کند بعد هر دو را میده رخته
بوزن برابر کنند نیم لیوان هر دو شب کلوی اندر زو

و همراهِ شنبدر و زینه مقدار سه درم یا چهار درم بخورد
 همه انواع بر میو برود **در** علیح پر میوست سداست
 موجر سس پاکان بیدار لاجی خور و هر یک بر شاهی یوست
 انبه کوکبر و هر یک جارسر شاهی مصری پست جارسر شاهی
 همه را میده ساز و روزینه مقدار سه درم روزینه بخورد
 این همه انواع بر میو برود و مجرب از موده است **و**
 کلکیک خشک کرده با یک ساز و مصری برابر او تیار
 کرده روزینه مقدار سه درم بآب بخورد و بر میو برود
 ببار و خشت از چاه کهنه که ساهای باشد او را میده کرده
 باشد کتری بار کردن کاها در روزینه مقدار چهار درم
 بآب بخورد و بر میو و پیرینه هر نوعی که باشد و کهنه بود و
 بر پست **و** میز یونجه می ساهای مقدار زی روزینه کوفته
 و بچینه بآب باشد کتری بخورد غذا نان نیمک بخورد

ز میور و دودید علیهم بر میگویند و قدیم که هرگز نمی رود و میارود
کثیرا و کثیرا و دودهای بر سه متساوی در سایه خشک کند
یا مصلی هر روز بخورد و همه انواع بر میور بود و خوب است
و دیگر علیهم بر میور و کور کپان فوینی را مقدار نیم پاو
شب را از کرده نگاهدارد و علی الصبح یک جام صاف کرده
بنوشاند قدری صبری اندازد و چند روز کند بر میور رود
و خوب است و دیگر علیهم جمیع بر میور با قوی و کثیرا و کثیرا و کثیرا
و موصی سیاه کوند بدست هر یک نیم میرسد را
منیده سازد و بعد از شیر بادکا و ده میرور و روغن زرد
نیم شیر شکرتری چهار میراول حیده کوکبر و موصی
و کوند مذکور را در روغن مذکور بریان کند و عدد ده نگاه
دارد و بعد از شیر بادکا و مذکور شکرتری انداخته
جلد سازد و این دارو را بگیرد و پیارد و ترکند و فریب

جوتری الیچی خور و قنفرا کره ببول جهز عوزان همه سفید
 بقا کبر تنزیک عقوقه موصع سفید موجر سس اهر کشته
 مویه بنلو جن ست کلوی تخم اتکلی سمد رو کبر هر یک دو دو
 کوفه میده سخته بنرا انداز و مثل علوا کرده نگاهدارد و زور
 مقداری بخوراند ازین جمع انواع بر میورود و مجرب است **در**
 پیار دوست برو کور لاران ارلو کور و الم را کسن نوزک بدلی
 کینه هاشم از جی د هو کلجکان دانق کرخوه و هری بر
 ببول میده سسکی چینه تربله اندر جو پند و و عیده و
 متاوی کوفه میده سخته نگاهدارد و روزنه هدی
 بشبه مخلوط کرده بخورد و باله را آن جوش تربله بو
 ازین بجه انواع بر میو و سوزاک دفع شود و مجرب است **در**
 علاج بر میو هر نوعی که باشد برود و واضح این ترکیب فقر
 سح ظاهر مولف این کتابت پیار و کینه اکره کشته تخم زیا

ست کلوی موجر سس با کمان سپید بوست البته لایچی
خود هر یک دو درم کوند بلاد سس دیوند چنی ست مملکت
روایا سمد روکم هر یک دو درم کوند و سنس درم
جمه رامیده سافه برابر جمه مصری اندازد و بار یک
کند با جوشنی پهلوان تخم ببول هر روز مقدار درم
بایمور و از تخم انواع سیدان مینو در شود موجب
از موده ست **و** عسلع ربیور از طب سکنه شاهی
که از طب سارنگ و بر منقول ست **و** چار و جوزج
هموت جراینه دیور در زربوب ایتیس و ارهد ببول
جسته کشته تریده باب رنگ کجیل ترکته جوکی رنج
سونا کپی نمک سنگ سوخی لون سدر لون نسوت در نخی
تبع لایچی خورد و در چنی بنسوهن هر یک سه درم و بار یک
سافه در جام عجمه بکزد و سارکشته سنس درم شکر تری

و در زود و درم است کلا جهت بیت جارد درم کوکل اعلا
 صاف کرده بیت جارد درم یکی کرده بار و غن زرد و باد
 میر خنوط کرده پانزده کو یا حقد زرد درم کرده نکا هزاره
 روزینه یک مریض را بخوراند ازین بهرست بر میو و
 سوزاک و سنگساز و جمیع امراض سول و جینه دور
 سوزن مجرب است **در** بر میو قدیم زرد هر نوعی که باشد
 برودنیار و تر بهر حیت بارنگ مونه تر که مت و ی صید
 سازد و در بر غده و در و نا فولاد کشته اند از نکا هزاره
 روزینه قدر لوله باشد بخور و موجب است **در** علی بن
 و مات پیار و ریش درخت زرم و سرف قد چهار میر
 شای و آب تر کرده و در شب نم نکا هزاره و علی انصاح
 مایده مایده کموت نمودن مقدار ری شکر تری انداخته
 بنوشند **در** پیار و برک تنیسم قدر چهار میر شای بار یک

نکا هزاره و درم است کلا جهت بیت جارد درم کوکل اعلا
 صاف کرده بیت جارد درم یکی کرده بار و غن زرد و باد
 میر خنوط کرده پانزده کو یا حقد زرد درم کرده نکا هزاره
 روزینه یک مریض را بخوراند ازین بهرست بر میو و
 سوزاک و سنگساز و جمیع امراض سول و جینه دور
 سوزن مجرب است **در** بر میو قدیم زرد هر نوعی که باشد
 برودنیار و تر بهر حیت بارنگ مونه تر که مت و ی صید
 سازد و در بر غده و در و نا فولاد کشته اند از نکا هزاره
 روزینه قدر لوله باشد بخور و موجب است **در** علی بن
 و مات پیار و ریش درخت زرم و سرف قد چهار میر
 شای و آب تر کرده و در شب نم نکا هزاره و علی انصاح
 مایده مایده کموت نمودن مقدار ری شکر تری انداخته
 بنوشند **در** پیار و برک تنیسم قدر چهار میر شای بار یک

کپوت نموده جام پنهان کرده و شکرتری انداخته بنوشانند
صحت یابد از موده است با ران **دیک** ادویه بر میو از حر می بارد
و دودی گوشت کیکر سنگین را به یک شای قوی و شیرینی
باریک یکی کرده نگاهدارد روزی سه درم بخورد و موقت
طبع صحت شود **در** عسل بر میو بار و هیچ خولای کینه بمقدار
باز ده درم با شیر مادکا و شکر در دو درم شکرتری
تیار کرده بخوراند بهیت یک روز تا بچشم کند باغ آید **دیک**
پیار و کندوری که راست باشد با شیر مادکا و شکر ده باشد
هم و اول روز بر میو ما که که باغون باشد رود و خوب
و نافع آید **فصل بیست و یکم** اندر عسل سنگین که نهاده
بهتری گویند بدانکه سنگین نه که پیدانود علتش آنکه
ساز منفی گردد و در زانف و در زری که از مقعد و فم
آمد **در** غش و نیمور چنان در دیکد کوباکه شکاف

میکند و بقرار کرد و بول اندک اندک بسته آید
 قطره قطره چکان و مریض سوارا وقت بول کردن
 بدست بالا و سوزاک شود برای آن چند عید فوشند
 پیر و کم کجوه را میدهند کرده نگاهدار و مقدار یک نیم
 در شش و نه مادکا و انداخته مریض را بخوراند تا هفت روز
 این عمل کند سنگ نه بر نوعی که باشد شکسته شود
 و برون افتد اگر در دو غن مادکا و کم کجوه را بخورند و نیز
 مریض نه کور رود مجرب است **دیکبار** و کلهتی نکسک باریک
 اسپند جو کله نیم بزده گوهر و وشکر نری را برابر
 میدهند با خنجر در جوشش پوست درخت بر نه چند
 پت داده خنک کرده باروغ غن مادکا و مخلوط کرده نگاهدار
 و در روز مقدار یک نیم بخورد سنگ نه بر و از نوعی که باشد
 مجرب است **دیکبار** در چند عدد کاه در شکوره کلین کرده و

و دیگر شکوره بالا داده و را آتش بز و چون خاکستر کرد و
قدر سه درم خاکستر مذکور و خیطن یا رومی یکیم درم
مرح و دو درم بلبدر را ز و دو درم چند پیداشتر چهار درم
جمعه را گرفته میدهند و هفته در نهند یا که در مدت یکماه
ماندن و هر بود و قدر سه درم گرفته ازین باب کرم خورد و
چند روز بعد او مت نماید سنگها به و در شود اما بعد
نور دن ازین داروی و آب نشیند محراب است
در پیار و چند کزوم در آوند کلیسی کلکمت کرده و در
تنور بز و چون خاکستر کرد و در آنجا هر روز مقدار
یک درم جو که ریگ درم باشد یا که در و هر طفل را نیم نیم درم
دهد سنگها نه هر نوعی که باشد که در ضمه پاره پاره شده
همراه بول برون آید محراب است **در** پیار و پوست در
برنه و میخچه هر دو را خاکستر کرده و در آنجا و بعد باب شراب

کشت کبته را جوش نده با جوشش آن مقدار بکنید رم
 بخورد و سنگها نه بدو می کشد و در سو و محبت
 و **بکسار** و کبته بکسیر با و بالا در آب چهار چند بخوش نده
 و جوشش ببرد و در آن هر دو جوشش روغن زرد و نیم میر
 باشد اندازد بدهد با روغنک با برنگ اسپند جوهر
 تخم زرد به کوکبر و هر یک میرسای برادر گرفته تا آب سوده
 در روغن مذکور اندازد و چون بجوشد فرو برد و آورده نگاه
 دارد و روزینه مقدار ری بخورد و ازین سنگها نه و نور
 و بستگی بول دفع شود **فصل** اندر علاج خوراک
 بول و بستگی بول و بستگی بول بداند این علت از گرمی
 بود و از بلغم نیز بود علت منش آنکه وقت بول بول کردن
 تمام آنست بوز و بول گرم آید و تشنگی غالب شود و درنگ
 ببول زرد و گدازا با کوه و علاج آن با روغن کوه و و پاکه ن

نهند دانم کتای خورد نیز بالا رشتن است کتای
مساوی گرفته نگاه دارد و روزی مقدار ری و ویرایی
در آب جوشانده بنوشند سوزاک برود **در** علاج
سوزاک بول **در** پیار و کوه و مغز کر و المینج و به
بنج کاس جوان بکمان بهد ز جوب بلیمه را بر
گرفته کوفته نگاه دارد و روزی بنوشانده در آن نشد
و اگر خفته بنوشند ازین سوزاک اگر چه قوی بود بسبب آن
قریب بهد کت رسیده باشد و سنگ به هم دفع شود
از موده است پیار و کتای خورد و او را نیز کشیده
و جوش کلهتی برود و را یکی کرده بنوشانند از پنجه انواع
سوزاک برود و جریست **در** پیار و کتای خورد و ویرای آن
مقدار چهار پیرشای گرفته روزی بنوشانند از پنجه
انواع سوزاک برود **در** پیار و کوه و ویرای بنوشانند

در آن نیم بر ساهی روغن ستواند از دو میده سوتینم
 میرشاهی و قند نیم بر ساهی اندازد و شیر مالد و باوید
 همه را یکی کرده بنوشند بمیمن قدرت تا بهفته کرده بخورد
 سوزاک بول بکلی برود **و یک** پیاز و کوهبر و دو بر ساهی
 در آب جوشانده در آن یکدرم جوکها را انداخته بنوشانند
 ازین سوزاک اگر چه قوی بود بسبب آن قریب به ده گت
 رسیده ماند و سنگ به هم دفع شود از نموده **و یک**
و یک پیاز و گتائی خور و اورا نیزه کشیده و جوش کلتهی برود
 یکی کرده بنوشند از پنجه انواع سوزاک برود و جوبست
و یک پیاز و گتائی خور و شیره آن مقدار چهار بر ساهی
 گرفته روزی بنوشند از پنجه انواع سوزاک برود **و یک**
 پیاز و کوهبر و مغز گردالمیخ اندیخ گان به جوش ببول بکلیان
 بنیده بنیده نیز باید هر یک مساوی گرفته کوفته لکا بهار و

در روز بیست و دو میرش ای ازین گرفته در آب جوش نهند
سوزاک بول از مرد و عورت هر نوعی که باشد رود
اگر اعیان از سبب سوزاک بسیار در خیم عورت
در دین پیدا آید و با و غلبه کرده در فرج درد و سوزاک کند
و بپزد و بپزد و آن پار و سوده و سلف کلویکی تا آن
هر یک متاوی یک میرش ای ازین هر چهار را در آب
جوش نهند بخار آن درون فرج عورت رسد از گرفتگی
دود محدود و رنود و فرصت یابد از سوده و مجرب است
در یار و کوبید و با شخ و برک و تخم پست هشت
میرش ای جو کوب کرده در شش چند آن آب بپوشاند
چون یک حصه بماند صاف کرده بکشد و در آن کوکل اعلا پست
برش ای صاف کرده اندازد و با شش زرد چون طریق
فلو انود بعد از تر پخته تر که مخته هر یک میرش ای فیده کرده

نیز اندازد و در آتش نرم برزد و چون بجای شود مقدار باده
 بر روغن مادکا و اندازد و لکها بدارد و روزی نه قدر رسد
 و دم گرفته بآب تازه بخورد و ازین سوزاک بول هر نوعی
 که باشد و سنگمانه و بر میوه و علقهای میوه و در شونده
 بسیار مفید است **و یک** عذیر از طب جرایم الفوارید
 مسطور است بپار و الاچی خود و یکبیاں پدید بلبل
 در از هر یک ده و دم است سده چیت بپست و دم میوه
 کرده بدارد و روزی نه مقدار رسد و دم باشد مخلوط کرده
 بخورد ازین سوزاک بول برود **و یک** بپار و ببول ابله
 پوست درخت بر نه مونه پنج بنی شرباله و رونه کل بنیوه
 خود و بپار ببول اندر جو کر بخورد کل و نای پوست درخت
 سنبل زر خوب بادل برابر عجمه را گرفته حبه سافه
 بدارد و روزی نه ازین ادویه و و دم و نیم دم است سده چیت

از پنجه بخوراند از پنجه انواع سوزاک بول و بر میو و شکما
رفع شود و جربست **وید** چند علاج جهت بستگی بول گرفته
می آید بسیار و مقدار دانم ناشی نیلیری و کافور هر دور
باب سوده در سوراخ ذکر یافتند در آرد بستگی بکینه
و مال آن بر جبهه آب خشک ریزد چون بول بکیند
دور کند جربست **وید** علاج بستگی بول بسیار دلیس افکنده
برخ خروشن از زینه بر نم گرفته در سوراخ بند بول خلدی
شود **وید** علاج بستگی بول بسیار و کودیان سوخته و بوم
مقدار ریس افکنده حوس هر دور آب سیده باب
لیب س از د چون خشک شود باز آب سیده لیب کند
به دوتیه استحال کند بستگی بول بکینه جربست
وید علاج بستگی بول بسیار و سوره قلع جوهر زویند
چین سونف مت و می سخته برابر همه هری اندازد

مقدار بسیار بجز و بستگی بول برود مجرب است
 و **بزرگ** ادویه زیاد و بول که موافق هر مرتبه احتیاج باشد
 باشد بپار و در چینه جوز بویه گوهر و کجند بسیار مساوی
 سائیده قدر یکیم درم بآب کوزه زیاد بپاش بول دفع
 شود و **بزرگ** بپار و گوهر و کجند نیم نیم باوس سائیده در دو
 سیر شیر بادک و انداخته بجوشاند غلظت شود و فرو داده
 نکاهدار و مقدار یکسیر شاهی شهد ایخته بخوراند این
 دهد دفع شود و **بزرگ** بپار و پوست بجنه مرغ سائیده میدهد
 کرده بدار و دروغن زرد بریان کند قدر یکدوی کوزه
 برای دفع زیاد بپاش بول نافه است و **بزرگ** حلیع سوزاکی
 بول برنج خسته و شام غلیظ برآورده در آن قدر می کشد
 ترش و دروغن زرد و انداخته بخوراند بیک هفته همین
 عمل کند صحت یابد و **بزرگ** بپار و نوها و رقد ریکدم

پای برنج ساتی رو رینه بخوراند سوزاک از هر نوعی که
باشد برود مجربست **نوع دیگر** جوشی پوست پنج گانه
مریخی را بنوشند جمیع انواع سوزاک برود **دیگر**
بیار و پنج و برنج کاسی پنج نیشکر با شش تخم زرد
جوشانده قند و وساله انداخته بنوشند سوزاک
برود **دیگر** جو که رقدر یکدرم شکر تری سه درم کمی
کرده بخوراند سوزاک برود **دیگر** عسل بستی و زرد
بول پیار و هیدر آمله کوکهر و بکبان هیدر و سما به نبات
مغز کر و ال هر یک مساوی گرفته کاره سازد و بخورد
میست **فصل در بخت و نیم اندر عسل زیادت**
شدن قوت باه و احساک یعنی مردم را جوشی خود را
جویت حاصل کرد و جمیع بسیار تواند کرد و پیار و
مالکینی با و سیر اول بر سنگ باید هیدر کرده در

مادها و کم پنج میر باشد بجوشاند بعد شکرتری بکشد
 در شیر مذکور که بقیع عده دهده و شسته باشد جلد بپزد
 بعد این ادویه میدهد کرده اندازد و پاره قلف بپزد
 در از کباب چنه جوتری دار چینه کافور هر یکد و سرشای
 جوز بویه سرشای عقو قره یکد سرشای هجده را میدهد کرده
 اندازد و مثل هوا کرده نگاهدارد و قدر سیرسای روز
 بخورد و قوت باه عظیم آرد و مجرب است **در** یار و مغز
 کوبیده کوبیده و بر باراج مع ستاور بدار بکنده اسکند
 لاجی خورد و روح آید قلف تا بکشد چهره صیاسیه
 رکتچندن هر یک متاوی گرفته میدهد بخت تهنای
 آب جوش و رحمت سنبل داده خشک کرده با
 مصری یار کرده نگاهدارد و روزینه مقدار بکند و بخورد
 قوت باه قوی و عظیم آرد و مجرب است **در** یار و عقو قره

موجر سس موصع سیاه موصع سفید بهیلع اندر جو
کوکهر و ست ککوی تخم اتکس مخم کوکجه نال مکاره
کباب چینه به یک متاوی و برابر همد باد و چند شتری
اندر زو با و نکا همدار و وزینه مقدرری بخور و ازین قوت
باد شود که به سبب ده عورت را بکار برود **وید علیع**
بروی زیادت شدن قوت باه یار و سباب یکدم
کنند یک هدف کرده و وسیع مایه یه و در کی کند بعد
پار و عقو زه موجر سس به دو موصع بهیلع اندر جو کوکهر و
ست ککوی تخم بهوره تخم اتکس تخم کوکجه نال مکاره
کباب چینی و ارجی زلالی خورد همد را برابر یکدم
میده کند دو چند از همد شتری اندر زو و صلبت همد
کو تا مقدار آنکه بند در وزینه علی الصباح بخورد و قوت
زیادت شود و کسی که از کار ماند باشد قادر شود

کت و هم برود و **دیر** بپارود تخم اتکن ده ورم تخم کن
 و سوادیا تخم بکباره هر یک بخدرم کنج سياه اسکند
 یکسرا چو این خراس یا غرقه مغز تخم کوبه بسوره
 هر یک باز ده ورم رک مروده ورم روغن زرد
 نیم سیر شکر تری یکسره هوا سازد و غلظه کرده لک هر ارد
 یکی روزینه بخور و قوت باه زیادت شود **دیر**
 بپارود اسکند با و سیر بلبل و راز پنجسرت هم تخم کوبه
 موجب سیر بختی سپاری ستا ورم مو صیاسیاه
 هر یک پنجسرت هم میده کرده و ریش ماوکا و کمرنج بپزند
 بجوشند چون قاتی شیر درخورد مثل هوا کرد و بعد
 پنجسرت هم کوند و روغن زرد بریان کرده با
 چوب قویه جوتری لونک هر یک و از ده ورم میده کرده
 در کپان بریان کرده با و سیر لنگر کشته پنجسرت هم

شکری

شدتری به اثار جلد بساخته و ران دار و ما اینجکه
نکاه دارد و هر روز بخور و قوت باه عظیم و قوی آرد و مجرب
و آزموده است **در** پیاز و مغز کج که بید و ران
آرد و برنج سبزی یکی کند و در روغن رز و بریان کند و
و جندان از هر دو مصری یار کند با جلد بساخته و
مواضع طبع بخورد و بالا ریزه ماکه و بنوشند قوت
باه عظیم آرد و آزموده است **در** پیاز و مویله سبزی
بخیض سبزی میده کرده شیر ماکه و هفت سیر روغن آرد
بست بخیض سبزی شدتری دو سیر اول میده مویله را در
روغن مذکور بریان کرده عسل صده بدار و بعد در شیر
مذکور شدتری انداخته جلد بسازد و بعد این
داروهای میده کرده اندازد و پیاز و جمع بلاد سوزد و زرد
سیر سبزی مغز جعفری و مغز بادام جوز هند هر یک سوزد

درم جوز بویه بنفش درم قلع زعفران جاب کباب
 کوبیده پنج تنغ ناگیکر ترکیه جوتی عرق قره هر یک چهارم
 سارگسته ووز زوده درم باهرک کسته ووز زوده درم
 در حباب مذکور افراخته مثل صلا کرده بزور و زینه
 مقدار سه درم بخور و مقوی باه بسیار است که در بخور
 بکنج از موده است **دیگر** پیار و پوست انوب کاه
 میده کرده پاویس پوست سبیل موجه سبیل اسپند
 هر یک پاویس نیم ربان کرده اول اسپند را در سیر و کاو
 جوشانده چون سیر در موزون در آفتاب خشک کرده
 میده ساز و بعد قلع جوتی جوز بویه زعفران
 هر درم کافور راجع یک درم هر یک میده رخته با داروهای
 سابق مخلوط کرده در مری که برابر عجم باشد یا رکته زوده
 خردم بخور و اساک و قوت باه شود **در** شخف که

زودان

ز دانات و از کارمانده باشد در عمل آرد و با پروال
باش بنویسد و خشک کرده و لیده کند و نکا هار و روزینه
بیت چار و روم و لیده کند و در یکسیر شیر ما و کا و کوشاند
شش فریاد زود فرود آورده و دوسیرشای روغن زرد و
سیرسای شکرتری انداخته بخوراند تا اثر الله در دهان
بر قوت اصل بیاید از نموده است کم نبوت در عمل آرد
در پیار و بیل و راز پنج سیرشای در پنج سیر شیر ما و کا و
به زود چون تمام شیر و زود و خشک کرده بر آب بیل دراز
نکودر شکرتری انداخته نکا هار و روزینه سه ورم در
یکسیر شیر ما و کا و انداخته بخوراند تا فایده این بسیار است و
قوت با **در پیار و بیل** پنج انوت کناره یک انار
مختم اشکن نیم انار موصل سیاه با و سیر ببلد راز
نیم با و عفره و دوسیرشای جو به قلع هر یک یکسیرشای

یکم شیر ماد کا و بچوشت مذ تا ماد ای شیر مذ کو نصف
 جع شود و چار ادویه که در تحریر اول اند ساییده
 صاف کرده و در شیر مذ کو را اندازد و چون شیر مثل حلوه
 شود هر سه ادویه خور و راس بنده در آن حلوه
 مذکور اندازد و مجروح انداختن جوشی ندهد غلیظ گردد
 و رسایه خشک نموده نکاهد ارد قدر سبب می رسد
 و شام بخورد و فایده بسیار است قوت باه و امساک
 و اگر الت کا و دم هم شده باشد برابر آید و محکم گردد
 میان کردن حاجت بنیت شرط جوشاندن شیر است
 که گنج از دست نکند و چون دیک بر آتش بند تا کم
 غلط شود تمامی ادویه **دیک** قوت باه و امساک بسیار کند
 آرد را مال کنی که بوی کبھی تخم و هنوره کچد زهره یک شیر
 گرفته در میان شسته کرده مانند جووه بچی مذ و جووه

مذکور که برآید مقدار یکجه همراه سیما بختی
داده وقت آنها را همراه برنگ تنبول بخورد و یکجه
جووه و یکجه سیما را برابر تنبول مالشی داده
همراه نیز بخورد و **دیر** قوت ماه موهله سیاه سوار
کوهر و سونته هر یک دو سیر شاهی باریک نموده مساوی
شکر زری را جلد بساته سه دو کو یا کند بترشت
که شکر نخ باشد روزینه یک کو یا بخورد و **دیر** قوت
باه پیارد کو نذریخ ساتهی مصری هر یکی بر شاهی
باریک بکجا کرده هر روز قدر سه پهلوان بخورد و اگر
بالا ریزد بخورد و نفخ زیاده کند تا مدام او به بخورد و **دیر**
روزینه در دو سیر شاهی بتایر نیز بزدوشد
و بوقت هیچ بنوشد تا مدت سه هفته قوت باه
بسیار شود و **دیر** برای قوت باه پهلوان مال مکه را هر یک

بخت بی یکی باریک نموده و در سیرت بی شکرتری
 حفظ کرده نگاهدارد و روزینه قدر قوت و موافق
 طبع بخورد و البته دو هفته قوت با تمام بدن
 آزموده است **در قوت با** و امساک **بیار** و کمزور
 و در سیر قند سیاه که در پخته ادرک بریده و در سیر کلونای
 سر با و یکی در آوند نموده مهر کرده و بر زمین های گرم
 دفن کند بعد از باز زوده و روز یکشاید به بند که چنان است
 و از شده است روزینه مقدار روز و کرسنگ دیده
 قدر بهلول کم و زیاده هاله بهر کرده و بنوشاند اما بشرط
 که طعام تیار دارد و ازین کرسنگی افزاید و روی برنج
 و روغن شود و قوت افزاید امساک بسیار کند کفایت
 شکم عطف بر طرف شود و دیگر نفع بسیار دارد و از **سیر**
در عین قوت ماه حجب از حضرت میاچو ترکیب دارد

پارو بلد وریم انا رو غن زرو نیم زنا ر شهیدیم انا
اول بلد و را و رو غن انداخته کجاست بد چون بلد
تبرند و ویرایید آن زمان فرو آورده بلد و شبید
برون انداز و بعد در آن میان شهد انداز و چون
جوش فرو کشید بعد ادویه که ساییده خواهد شد
انداخته کف زده یکی کند بوقت هیچ و شام مقدار
جوز جوز و آن در بسیار نفع خواهد بود چون و آن
که اندام فارس کند بر آن شربت اینی با نیک
با کجند سیاه ساییده باشد چون زیاد و فارس کند
بار روز ناعه کرده باز و عمل آرد و ادویه که در آن
می اندازند و اینست عرق قره جوزی جوز بویه قلع
بر دو موصل کوکبر و مغز تخم کوبیده بملول مع راجی
قلنج گایه نعل هر یک مساوی با یک نمود و انداخته

کف زده بکار برد و مجرب است **در** عمل خوردن بلاد
 چون خواهد که بلاد و راتابه هفت باید رسد بدین عمل
 ببار و یک بلاد و یک انار شیر و با و انار آب انداخته
 بخوشند چون دانند که آب سوخته شده است بشخورند
 و بلاد و رسیده برون اندازد و دویم روز یک
 نیم بلاد و رسد کوزه و باین نوع یکم نیم زیاده نموده تا
 بهفت باید رساند آن را نه عجایب خواهد بود و موها
 بسیار شوند **در** ترکیب قوت باه ببار و آنست که
 با پنج رک آورده بریده و در یک انداخته یک شنب
 آب تر کند بمثل کدب عرق بکشد قدری موافق
 طبیعت بنوشد ازین قوت باه بسیار و زنک
 سرخ کرد و منافع سیاه و **در** چند علاج جهت
 ببار و قنفط تا کثیر عوز بویه هر یک سه درم زعفران بوز

اونست که

افزون مصری هر يك شش درم مع پنج درم رسیده
بیش درم در کمان بریان کرده بیش درم عهد را
اشکوده در مصری که برابر مجموع باشد انداخته
مطلب سخته کوه مقدار کثرت خورد بند و بخور و
امساک لطف بسیار و قوی آرد و مجرب است **دیک**
بجهت قوت باه پیار و ولید هاشم و جمع اسنبل
و شکر مع و روغن ستور و شکر هر يك شش
درم اشکوده بخور و وقت نیم یا صفتن بالا
آن نیک گانه شیر بادکا و نبات یاد و شیر و ک
گفته است این نوع کیسه کند که حد زن داشته باشد
دیک عسل و قوت باه پیار و سوننه نو و شش درم
مع بید را زنجیر و ارچه هر يك و وازده درم وانه
الایچی ده درم نیک مع قلع بکیر شکر تری پنج درم

مایه و یکم میر و شیر یکسر اول سونه در روغن مذکور
 بریان کند بعد هله ب شکر تری کرده شکر مذکور
 و یک پیر بار یک سخته خلط نماید معجون کند مقداری
 خوش آید بخور و قوت باه حاصل آید و در ششها
 عظم آرد و رنگ سرخ و روغن کند از دهن بوی آید
 باد که در اندام غالب آید باشد دفع کرد و وزن
 زهر را معجون مذکور بسیار سودمند است علیه قوت
 باه مغز نیم کوکبه نو صیغ سیاه هر یک یکسره بید را نیم نرانی
 بهم در ده میر شیر مایه و بچوش مذتابه شیر و غر و بعد
 دار بدیج جوز بویه هر یک بچیزم وانه الیچی حار ورم عفره
 شاترون ورم همه یکی هارمیز کند و وجده ان شکر تری
 بار کند یک کف دست نه از بخور و قوت باه بدنه را فزاید
 و پر میو بار و و کرده را قوت بخشند و اگر سبب و ناکه

برود و خورد و نشی و محکم شود از موده است و مجرب است
دیک ست کلمی بنمیرید و درم بار سبکیان باز و ده درم
اندر جووه و درم تخم زیتون است و درم مغز کوه و سی درم
باریک بید هفت توله تنک یعنی قلع کسته انداز و با
شکر تری بار کند هر روز هفت درم با شیر ما و کا و خورد
چندانی شہوت افزاید که ده زن را را بجا و او و بر سوار
هم جنس بروند **دیک** پیار و شیر کحل نیمل بعل بنکر هم مقدار
نهار بخورد و از ترسنی بر پیش کند چند کا قوت بسیار
صل آید که ده زن را خشنود کند **دیک** زیتون و درم
کنیر است و درم هر دو را یکی کند بعد کبر و درم
قلندر غدرم سربید باز روی پخته مرغ کبر و سارو
باریک بتول بخورد هفت روز خورد را از جی و بریزد
دیک چند علیج جنت اساک پیار و قنفچ و بوی مرغ زعفران

مصطفی جوتری دار چمن سونه هر یک دو درم کافور نیم
یک درم مشک یک درم افیون چار درم عطر را بار یک کرده و در
چندان شهد انداخته یکی کرده کوبیده مقدار عطر بسته نگاه دارد
یکی بخور و در جمع شود تا سه پاس خروج می شود و
امساک قوی است **دیرینه** و قلع و عقره کیم کوکبه نیم
انگن موصل سیاه ملتی کوکبه و زعفران کیم پنبه جز نیم
تخ رله پی خور و دهنور چرخ مویته جنکلی افیون متادی
میده کرده در شهد که دو چند عطر باشد مخلوط کرده کوبیده
مقدار کنار خور و بند و یکی بخور و و امساک بسیار
از **نوع دیر** عطران جوز بویه مشکرف سها که افیون
هر یک یک درم جوتری دو درم مشک نیم درم کافور را
نیم درم عطر را مید کرده در شیر بویسته کینه سفید حق
کرده مثل حب کوبیده و و یک کوبیده را با شیر مالد و بخورد

امساک نفوذ

اما ک نطفه شود مجربست **دیک** علیہ از طب کند
 ن ہی پیار و جزوبه قلفه عقر قره سونته پنج اک کنکول
 زغزال ببلدر از غزال من وی میده ساخته و
 دو چند از یک واروی افیون انداز و تحقیق کرده با
 مقدار می شهید مخلوط کرده و دما به کویا بند و نگاہ دارد
 یک کویا بخور و بالا را کی نیر ما و کا و بنوشد ازین اما
 منته تا دو پاس شود مجربست **دیک** علیہ اما ک
 از طب کما المنافع پیار و نکوفه باشکفته کل سهجته
 سکی عقر قره جزوبه جوتری اسپند و از چنی مرغ
 ببلدر از جوی خراس یا افیون همه مساوی و
 افیون و دو چند از یک او ویه بکیر و میده ساخته
 در اندک روغن کچما لیده و در بره زک تبول
 کویا مقدار کما خورد و بند یک کویا بخور و بالا را کی

عذر میسر

برک قبول و شیر ما و کا و بخور و و دیگر طعام و غیره
 نخورد و ازین امساک بسیار است تا و با پس از آن
 می نشود مجرب است **دیکر علی** امساک می بارد و قول
 جوز بویه قنفط تال بکهاره سمدر سو که مت و می صیده
 سازد و در ششید که مقدار کن رخور و بند و یکی
 روز بند بخور و امساک قوی آرد مجرب است **دیکر**
 پیار دست کلوی ستا و رهر و موصیله مندی او این
 خراسان هر یک یکدرم پنج مونه جنکلی و و درم نیری
 بریان کرده پناه ورم تخم و هتوره و و درم جمده را صیده
 کرده بار و غنی و ششید بار کرده بوزن کن رخور و کا
 بند و نکا بدر و یکی بخور و پنج ساعت جمیع کند از آن
 نشود مجرب است **دیکر علی** امساک از طب خراپه انوارید
 پیار و غرقوزه کوچه ایتکن هر یک چهار درم موصیله سیاه

ساده یون هر یک ده ورم جوز بو بهشت ورم سونه قلف
هر یک یکدم بهشتی دو ورم کوکبر و چند ورم قلع بهشت
اجرای خراسانی ده ورم تخم بهل دو ورم رغو لای
یکدم ورم جینی دو ورم لایچی خور و بهشت ورم تخم
و بهتور بهشت ورم مال کینک ده ورم ورق تبریان
کرده بهشت ورم پنج نمونه جنگلی بخورم جلد را حیدر
ساخته در میان آب کوکن را مالید که نیم بر کوکنار
باشد تر کرده و رافق آب خشک کرده باشد بعد و
چند از جمه شکر ری از آن آب کوکنار جذب ساخته
ادویه میدا کرده را مخلوط کرده کوپهای مقدور کنار
بسته نگاه دارد و وقت حاجت بخور و در اثرش
بر بیمه کم از آن به تاسه پاس نشود و مجرب و از موده
و دیگر علیحده اساک جهت لیست کردن ذکر از داروی

و روغن آزموده پیرو پوست بچ کینه سفید ده و درم تخم
 و هتوره بچ درم جوز بویه و و درم کوه و و درم کافور ایتلا
 یکدرم همه را میده ساخته نکا هار و وقت حاجت
 قدر چهار رجه از آن گرفته بآب ساییده لب کند بعد
 چهار ساعت نشو و جماع کند اما ک لطف شود
 علاج اما ک پیار و کافور ایتلا سها که جمیع هر یک یکدرم
 قلع و و درم همه را میده ساخته نکا هار و وقت
 حاجت بآب ساییده لب کند اما ک قوی
 آرد و چنانچه بدو عورت نزدیکی کند و چیز بر زلف
 نشو و چون بنویسد فرو شود و محبت **دگر** پیار و
 مغز پدانه تخم پهل پو است بچ کینه سفید هر
 متاوی در تال خیر روغن بکشد و وقت حاجت
 بر آلت لب کند از آن نشو و اگر شود زبونی

نیار و موجود با نذاجو است بویید **زرد** **پیر** علیح جهت
امساک پاره پوست پنج کنیز سفید هشت ورم پوست
ریخ اک دو ورم کج پوست کپوره کافور را با تخم هر دو کای
بشک موشی هر یک یکدرم همه را میده ساز و نگاه دارد
وقت ضرورت بآب سائیده لیب ساز و بآب
بسته کرده و در سوراخ نهد بعد یکبار پس جمیع کند پسند
که امساک عقرقره پنج کنیز سفید جوزویه کافور را با
هر یک یکتوله برتال طبع دو حبه همه را میده ساخته
نگاهد از رو یک ماه ببول آدمی سائیده مخلوط
کرده لیب کند و زنی که کند اگر خواهد که یک روز غده می شود
بآب بنویسد و اگر خواهد و روز کند بآب کرم شود و
شود امساک کلی از و موجب است **زرد** **پیر** علیح امساک سازد
کافور را با یکدرم جوزویه یکدرم کل کنیز سفید دو ورم ریخ

کینه سفید و دو بندرم عهد را جیده کرده و ریش کیده سائیده
 نکاهدار و وقت حاجت بآب سائیده لیس کند
 بسیار اساک آرد و مجرب است **در** پیار و پوست رخت
 کینه سفید جارد و رم جلد بکدرم پوست برنج اک بکدرم کل کوره
 بکدرم کافور اعلا نیم در عهد را سوخته جوده و ریش پنج کوره
 سائیده کوبیده نکاهدار و وقت حاجت بآب سائیده
 طه کند و برک تنبول بالا رسته و در و چون خشک شود
 جماع کند اساک میخ تا همه پارس شود مجرب است **در**
 پیار و زیره کل کتانی خور و دو مال که در میان کل زرد
 رنگ می باشد کافور و همه دو مال شسته پهلوی
 خاک بکاسه عهد را میده کرده بآب سائیده مقدور شود
 کوبیده نکاهدار و وقت حاجت بآب سائیده لیس کند
 بسیار اساک آرد و مجرب است **در** پیار و کند یک اندک سار
 در نال صفت

بستان طایفه ها که کجده تخم و هتوره دل کهو کجی پنج کینه بجه
کوته مال کینه جو زبویه عقروقه تخم نهیل مغز سیدام آید
مغز ارندی هر یک متاویحا گرفته میدهند خسته در روغن
کجند اندکی ماییده در ششی جووه بکشد و نگاهدارد وقت
در کار اندکی گرفته تیب کند جمیع کند اما که چنان شود
که عاجز شده بماند از زال نو و دهنده من نذر و بسیار از خود
دیگر پیاز و گافور اعلا و مقداری مرغ هر دو بآب سائیده
لیب س زود اما که کل از موده است **دیگر** پیاز و تخم
کتانی بزرگ کجده پوست پنج کینه سفید غوک حویه جبه
متاوی سائیده در ششی جووه بکشد نگاهدارد وقت
هفت یکماه لیب س زود اما که قوی و عظیم آرد
از موده است **دیگر** پیاز و خراطین که از راه دهن برود
افند تخم کتانی بزرگ هر دو برابر مقدار جبه گافور اعلا

جهم را باریک ساخته بآب کویا مقدار پنج ذره و نه کام
 جمیع قدری در سوراخ آلت نهند بآب ساییده لیب کند
 چندان قوت دهد که عییب بیند محراب است و از زوره
 است **دیک** پیار و پوست پنج کینه سفید اول با شربت
 باید باز و ریشه برک و هتوره باز و ریشه برک بدخیز
 چون سه مرتبه غلوط کرده نگاه دارد چون خواهر لیب کند
 با ریشه برک و هتوره حل کرده لیب کند اگر یک ساعت
 تحمل کند یک ساعت اساک شود **دیک** پیار و جوز و پسته
 عقرقره ایون هر یک قندوی باریک ساخته کویا قدر
 کنار خورد و بندد وقت شام بخورد ساعت تحمل کند عییب
 بیند **دیک** پیار و پوست پنج کانی سفید و و درم نیم اتکین
 یکدرم کافور یکدرم هر یک متادی ساییده مقدار یک کاسه کویا
 بندد و تا زمانیکه که سیر بخورد و از زال شود **دیک** اساک و درم

سینه قصب پیار و تخم و هتوره کونکچی پوست سنج
کنیز سفید کجده اجودین خراسان یا نه همه متاوی همه
ادویه را کوفته در روغن کنجد مالیده در تنبال خیر
جووه بکشد بعده پیار و پوست پرخ کنیز سفید پرخ کنیز
روین کاوه سر را با رب یک نموده با جووه قلط کرده
نکاهدار و ولیب کند سه هفته متواتر کند اگر عیض باشد
مرد کرد و دوا اگر فواهد بخوراند قلع جوهری جوز بویه
هر چهار رات وای گرفته بیده سخته همه ده جووه
ذکور کو یا قدر خرد و کلان بندد بخورد و بان آن
نیر ما و کا و خور و امسک کل آن **درد** پیار و کجده با و
تخم و هتوره یکیر مال کهنی یکسر همه را در ششی انداخته
روغن بکشد چون روغن مذکور رنجدم باشد حمل
عدد جوز بویه انداخته بریان کند سائیده نکاهدار و

چون یکبار اسل امک کی شود نیم حصه از یک جوبوبه
 بخورد اگر نیم پارس چهارم حصه چون یک عت هشتم
 حصه خود را امک کی شود **و یکبار** و پنجاه حصه سفید
 پوست پنج کوزه سفید کچده افیون شش و یک کوفته اول
 کچده را و صبر را در آب تر کند و قیچ کر پوست آن
 تر کنده دور شود بمرده جمعه ادویه سائیده در جگر
 خاک بانیله بار کرده لیب کند تا مدت خشک شدن
 و گرمی دور شدن نگاهدارد و عجیب است امک
و یکبار و مغز تخم بنکوب پنج مویته چنگلی شش کوفته هر یک
 بر ساهی افیون نیم سر ساهی تمامی ادویه را بار کرده
 در افیون مذکور حل کرده کولی بند و ویاور مغز بنکوب
 مذکور یکی کرده قدر نیم کوزه کویا بند و و بخور و ازین
 امک تمام است در بار افغان **و یکبار** و نیزه برک دهنوره

ا مینون هل کرده لیب کند اماسک خواهد بود **در پیاد**
 کجده ا مینون کلونجی باریک جامه پز کرده باب لیب کند
 تازمانیکه ترششی بخورد و خلدش نشود اماسک نماید
در پیاد و پیه اماسک پیار و تخم کوبیده باریک سائیده در
 شیر بز تر کند و بر او نند کچین گرم نماید چون اندک کم
 شود فرو بردا و رده سرد کند بعد بر غصیب لیب
 کند از موده است **در پیاد** ترکیب اماسک پیار و
 مال گنکی جوز بویه کسیر ورق بنه قلندر جوتری بول
 کجده ایست اسبند تخم خنثی شش تخم بهیل هر یک شوی
 و برابر همه شکر ری اول مال کین را در روغن زرد
 بریان کند و شکر ری را بلب ساخته قدر کم از
 خورد کویا بند و بخورد اماسک شود از کیمساکر
فصل سی و دوم اندر علاج دور کردن بندکش و

علاج مردی که چون نزد یک زن وقت جماع قاعد شود
 از زال بمون زمان افتد مانند عی شده نماید باز نیز
 و فورست نو و علاج آن پیار و جوز بویه و ارچنی چوری
 قلعو اسپند افیون هر یک ست و ای یکد رم کجند
 سیاه سیده کرده شش ورم همه را با یک سخته
 در شهمه با و پیر افیون را حل کرده مخوطاس زود هفت
 سینه ای قند سیاه را جلد ب کرده کوبا قدر کنار
 بند و روز بند یکی بخور و مدت یکماه مداومت نماید
 ماه بکند و در اثنا خوردن این داروی از ترسی
 و جماع بپرهیز کند بندک و و همه انواع وور سو
 بسیار مفید و آرزو موده است و اما ک هم آرزو جه
 بعد از جماع ورزشدن از زال الت فروخته
 نکر و و مجربست **در** علاج بندک و اما ک هم پیار و

اسپند

درای کدو رنگم

کرد و شکر فندک بر آوروه در کوزه دیگری که بمجنین
چار مرتبه کند و بهمن روغن بنفشه که کوزه مذکور در روغن
عرق بماند بعهده بر آوروه بار یک ساییده نگاهدارد
و بجای سیما بکار برود و فوراً کبارک تنبول
قدر ترخ و برهیز رز ترشی و بادوی نماید از پنجاهی
و طبع ترکیب بندک و پیاز و آرد جو خام با و سیر در
شیراک خمر کرده و قوی است از و در با جلد شستی برزد
چون عمل شود بر آوروه با پیر جام پیش کرده بعهده غوره
ایون بید را زخم نکند هر یک قدر یکدم ری پست
بخ پست و بهتوره نیم و مری بار یک و رفته کینه قدر کنار
خورد کوبیده بند و پست یک روز بخورد **و طبع** ترکیب بند
ک و تخم که از یک رمانده باشد و اساک شود پیاز و
کچا هفت نیم ورم در بول مایه و هفت روز تر کند بعد

از آن سوتته پست یکدم عتقره دو نیم درم جوز بوم
قنفق هر یک دو نیم درم هم را بار یک نموده در سر
دو عدد یک تنبول تر کرد کولی قدر درم بند و یک
کویا هیچ و یک شام بخورد و بالا ریش ما و گا و بوش
تامت خوردن از زرش و جماع نیز کند **در**
علیه مروغی که نهوت در جویت نذر و و لکات
کرفتن نتواند بر آن چند عسل آورد و شد اول الک سبزه
سباب از شکر ف کسیر و کند یک صاف کرده
هر یک دوازده درم هر دو را یکی کند بعد جوز بوم قنفق
جوزی عتقره کته سفید موصی سیاه ستا و مروغی
بدر یکند بر بار کویا هر یک شش درم صده ساز و با
کی مظهر بار کند باز روی ریشه مرغ مخلوط کرده کویا قدر
کفاز یک بسته بکاهد و روزی یک کویا بخورد و بالا

آن برک بتول و غذا نیز کاود و گوشت هر او مرغ
بخورد و در ترشی و جماع برهنه کند و از آب سرد
غسل بکند ازین قوت رجوست بر باد بنو و مجرب
ست و از موده است حکمی بد خط **دکتر** علاج مرد
عینه شده و رجوش از دو قرانگی بکشد و قار
بر جماع کند و از این ترکیب فقر حقیر نسخ ظاهر است
بسیار مفید و از موده بیمار و بهمن سفید خیطیانار و می
هر یک جو تر می باران اینون مصری بکهنیک جو زبویه قلع
موسس سیاه تخم کوبیده اسکند سنا و رموس
عقروقه در چینی هر یک دوسرهای زیره سیاه خفیه
الشغلب در روغ عقیق باطل هر یک چهار سیرهای کنگر
صاف کرده بار سیرهای سفیقو ریح ز یک ماهی چهار
عدو کم جبه را بار یک سخته در زردی پهن مرغ و قدری

شنبه انداخته مخلوط کرده نگاهدار و روزینه مقدار یک
 توله بخورد و بالای آن برک تنول بخورد و از ترشی
 بریزد و شیر بادکاو بنوشاند و در باب قوت مردانگی
 و رجوبیت شهوت مثل این دیگر ترکیب خواهد بود و
 قوت جمیع جنان شود که هیچکدام در او قرار ندهد و
 بغیر جمیع دیگر خواهد بسیار آرزو شود ^{علیه} است
 مردی نرسیده باشد یا رویک و مرغ کلنگ او را در
 گنجینه کرده نگاهدار و روزینه او را گوشت سافه
 بخوراند و آب دهد و دیگر هیچ چیز نخوراند تا وقتی که تمام
 پروبال دور شود و از کرمی و تشنگی ضرور باشد
 که نیمه و جناحه تمام پروبال کم شوند و از آتش کز گوشت او
 صاف کرده بگردانند و در روغن نوار سیردان نیم را
 کز چون آب بوقش آید فرو آورده در ماهون انداخته

بگوید بعد پیاو این داروهای قنفذ جو زبویه جو تری عرقه
در چینه کم آتکین بهیست سنا و ربه و موصی اسکندرم
کوچم بدریکند موجرس نکبیک سونه بلبدر ازخ
بشرع زیره سیاه بر بار اهریت و دیندرم بگردمید
ساز و در کوشش مذکور انداخته بگوید و سه همدادی
الکزد بگوید بگذشت شود کو یا مقدار رکو ایا بسیار
بسته نگاه دارد و در آفتاب خشک کند روزی یک
خلوط بخورد و زعفران آن گرمی بسیار شود و مرغی
رله ویست شود و شربت بسیار شود و در جوش آید
و مرکب و در باب شربت در جویست بهتر از این دارد
دیگر نخواهد بود و از موده است **در** ترکیب مرغی چون
که از دست ماییده و جلق زده باشد از این مرآن جمع
کون نتواند علی پیاو کند یک آندس رود و درم برآل

طبعی یکدم سها که چندم سیاه یکدم روغن ستور چهار
 سرشای همه را غده غده غده غده غده غده غده غده
 بار روغن بار کرده بر برجه کار و لیب کند فیتد سازد و
 بنوز و روغن بکشد و اگر همه وار و نکور را در روغن
 کچند و شیشی انداخته مثل جوده بکشد نکا هار و ازین
 لیب کند و در جماع شود و وقت عظیم و نهوت بسیار
 کرد و اما کارد و مجربست **و** پاد و تخم و بتوره
 با لکین پوست بر کینه سفید هر یک بار و درم و کینج و درم
 انکوزه و درم هر یک میدد و زود و بار روغن کچند مخلوط
 کردن و در شیشی انداخته روغن بکشد و نکا هار و لیب
 کند ازین الت سخت عظیم کرد و اما کارد و درم برای
 تخف که خلق زوده و مردی است شده و کما و درم شده
 و در جماع عاجز باشد وقت جماع کردن حاصل آید از زوده

محرست **درد** بیا رو تخم و هتوره مالکین پوست
پنج کینه سفید هر یک چهار درم کهنه کج و دو درم از گوزه
دو درم هر یک صیده سازد و باروغن کج مخلوط
کرده در شیء انداخته روغن بکشد و نگاه دارد و لب
کند ازین آلت سخت عظیم گردد و اما کارد و بر
سج که خلق زده و مردی مست شده و گاه و دم شده باشد
و زرع عا جز باشد قوت جمیع کردن حاصل آید **درد**
و جو و مذکور را قدر دو سببک موافق طبع یارک
بنبول بخوراند و باده ای آن برک بنول داده بقی بندد
درد بیا رو تخم و هتوره پوست کینه سفید کهنه کج
هر یک پنج شش ای کج مالکین هر یک چهار میرا ای انگوزه
هفت میرشای روغن کج بخشد و ای ادویه مذکوره
جوش کرده در روغن ستور زکند طریق سابق جووه

آلت پاردروین گا و پوست بخ کینه سفید بخ زکس اکه
منقه عقوقه هر یک را برادر گرفته اسل کوه لکا هر دو
باشند مخلوط کرده لیب کندا که مدت هفت روز متوا
بدناغه کند شسته و کرای آلت دور شود و مجرب است
در سیم علیح سیس ذکر و اساک پاردوخ و پتوره وال
کهنه نکی پوست بخ کینه سفید کجه احوالین طراسانی
جهد را برادر گرفته سید س زو مقدار ری در روغن کهنه
مالیده و ریشینه انداخته جوهر بکشد و فک هر دو بعد
خواب که لیب کندا همراه این اوویه لیب کند پاردو
پوست بخ کینه سفید عقوقه روینکا و بخ زکس هر یک
توی سید س خسته تبار و غنی مذکور لیب س زوازی
سیس و کرای قویب و کس که بلیق زود باشد درست
کرد و واساک قوی ارد و الد اعلم **در سیم**

اندر عروق و فی خون فاسد حیضی و مستی ضمید را که این
 عیبه است که مردم خون جاری باشد و نمی ایستد و
 زن مستی فزاید گردد و ضعیف شود و مرد لا غویبار شود
 آتاس دست و بای بیدار آید پیار و وار هلد جرایبه تهلل
 و کج بانه رسوت کیر و موشه مت و ی گرفته نکاه دارد
 روزینه معذور و ویرسای و راکب جوش نده و ران
 شهد انداخته بنوشاند ازین خون حیض بسته گردد و
 بر دور شود **در** عروق خون حیض پیار و پوست را
 یکبار و در پشت چند آب بجوشاند چهارم حصه گرفته صف
 کرده و ران قدر سیاه کهنه سه سال نیم بر اندازد و جلد
 سازد و بعد از این و از رو تا صحن کرده اندازد و پیار و مغز
 سیل منجسته پیارهای مکره های ناگنیر موشه موشه سیل
 بودمانی رسوت کیر هر یک نیمه سیل گرفته میدوده کرده

نیز اندازد و جدا ب مذکور مخلوط کرده نگاه دارد و هر
روز مقدار کمی بخوراند خون حیض و سیرد نوعی که باشد
و در شود مجرب است **دیک** علیحده خون حیض یا در پوست
نوزاد جامنی پوست پله سس کوند پله سس رسوت مانین
موجر سس هوره میخته که از عفوان امس نیل موده
بود که و نهیل ملتی رگتخند ن از و جوانی ار جن
کله های ست وی میدست ز در و زینه سر درم با غانه
برنج و نهید مخلوط کرده بخوراند ازین عرض مستی فم که
در آن رنگ سفید و معل و هم و سیاه و ام و زرد و ام
آید و در شود و جمیع امراضی خون حیض برود و مجرب است
دیک شک و شش را باریک با آب سائیده مقدار سه
درم کوبانند و با شیر ماد و گا و بخوراند ازین خون حیض که
مثل آب جاری باشد برود و بسته گردد و برنج برود

مجرب است **در** علاج خون حیض که حتی گویند بسیار
 کنه گویند بلداسن لاکه وانه که از سیر پاشید پنج کعبه
 و بر کسب آتش کاموی بر رخسار بیتی مت و می مید
 س زو و برابر مجموع شکر تری اندازد و در نگاه دارد
 روزینه مقدار بکتوله بخورد و خون حیض که جاری باشد
 بسته گردد و آزموده معمول است **در** علاج خون
 حیض که جاری باشد پیاز و پنجال بکوت و سرکه هر دو
 برابر میدهند ختم شکر تری مقدار مجموع اندازد
 بکتوله روزینه بآب بخورد و خون حیض دور شود
 و آزموده است **در** علاج خون حیض پیاز و فانه زنبور
 که جهت گویند او را وراوند کل کرده بسوزد و فانه کسره
 بکشد و باشد یکجا کرده مقدار سه درم بخورد و خون استقام
 برود و مجرب است **در** علاج جولا می روزینه قدر سه درم

بانی نادر کاو

بایست تا و کا و بخور و تا و و هفت در دست ناید خون حیض
هر نوعی که باشد برود و مجرب است **در عسل** پیر سفید دارد
بخیال کبوتر میده کرده قدر یکتونه باشد بخور و در خود
ترکیب پیر سفید بار و غشت گفته که سایدن تواند
دوینای قدر سه درم بخور و نفع دارد مجرب است **در عسل**
پیر سفید بار و غشت برو که سفید را کوبد قدر الله
بند و با آب تازه بخور و هفت باند **در عسل** کوبد
حیض بسته بار و روغن کنجد قدر سه ساه ساه گفته
بر ساهی اول روغن و قدر مکرر محوط کدر است
تا الله بگذشت شوند عیده ساه که انداز و بار و روغن
محوط کرده تا الله کوبد و عیده ساهی تا کرده هفت نیست
خورد طور دو چهار خور و تر دو چهار بزرگی زکند و در این
رم که دهرن کوبند مرتبه شد خون حیض کث شده کرد و مجرب است

و از موده است **دیر** قند سیاه را بر عمر که به بند و نیکو شود
 و درون کند اگر دهن زخم بسته باشد بکشد و یرم برود
 اگر چه دیرینه باشد سه روز بند و نیکو شود **دیر** دفع بستی
 حیض پیاز و کلوی و دوسرهای جوش نده مقدار رنج و بهانه
 بریان کرده انداز و بنوشند چهل روز مداومت نماید
دیر ادویه حیض رنگی اگر خون سفید بنایت سیاهی زنده
 از زیادیت تب خون باشد پیاز و لایچی یکدرم نبات مصری
 بیست درم هر روز تا دو هفته بخورد بعد از آن نیز یک
 بخور و نافع آید خون حیض که از غایت سردی باشد حیض
 او مثل کاجی سفید که بهزی زندیار و بیل و خطی زنج
 اجمود هر یک متوی بتا نذر و زینه و و درم باب
 سوده و هفته بخور و نافع آید **دیر** علاج بستی خون
 حیض پیاز و سندور کاهی قدر یکدرم با رب یک کرده

در نالی انداخته

وزنلی انداخته و نلی مذکور را در قمع در آورده تقطیر
تا سوزند و مذکور زیاده برسد بستی نکور یکساید
علیه سوم روک به آب سایل کشی بر آه مخم
بول بار و ولیده ماس را بنویسد و پوست دور کرده
خاک اسکند و ملتی بدار یکند اس کرده با سیر و
و شهد بخوراند و آنه لایحی منع را اسکند چون بخور
مریض جواری باشد بحق مذکور را با سیر آب آمیخته شود
ازین آب فاسد که با بول آمیخته مایل کرد و در د
بیدار آرد و دفع کرد و مغز تخم تا رو خورما و کیده را با سیر
اس کرده مریض را بخوراند ازین وضعی مذکور اگر چه
کهنه بود برود و مغز تخم تا رو خورما و ملتی بدار یکند
اس کرده با سیر آمیخته مریض را بخوراند ازین وضعی
برود و **رک** علیه ک و ن حصی قبه یا بول کل و بار و رک

و پوست درخت چاهی که کل آن رزومی باشد تانند
 و وارزه ورم جوشانده جوشش بکیروند و در روغن
 کچد که نمی از آن باشد اینجته عورت را بنوشانند
 هابض کرد و **دود** تخم کدو تلخ و بیدر زرد و در روغن و بیدر
 و قند و حبه هر سه مت و ی بستانند و با شیر قوم
 باریک آسی کرده از آن قند بسیار زند و بگوید و فرج
 در آرد و زردی نیز حلض کرد و در برک بنم و پوست
 بار و برک بکستان مت و ی کوفه برانش نهند
 و دود آن عورت در اندام نهانی خود رساند از ی
 هابض کرد و **دود** بخت سوننه مرج بیدر زرد و سر سیدندی را
 با جوشش کچد اینجته عورت را بنوشانند و از ی نیز
 هابض کرد و **دود** **سوس** و **سوس** اندر تنگ کردن
 فرج و بدوی و سیدن رطوبت از فرج زن علیحد آن

بیار رسنگ جراحیست خون سیان بهتری غزروت
کاهش موارسنگ قلعو در رچی کباب چینی قلعین
الایچی خور و کله های سسند و ره یک یکد رم مازون چهارم
بعد برامیده س زو با شراب ترک کرده س سینه نکا پادرو
و بارجه کاره جام را بدان آب او و به ترک کرده چند مرتبه خند
کرده نکا پادرو وقت حاجت قدری جامه کور در فرج
در آرد و بنیت تنگ کرد و آب رغن دور شود
در سیه خنک کردن فرج با روشاخ پدم زم نو بریده
در سیه خنک کرده را بر آن شکر رتی بار کرده مقدار
سه دسم روزینه بخور و تنگی فرج حاصل آید محبت
با رو مازون کله های بهتری ناسبال کنیس
بر یک مشت و ی جامه پنه کرده در پوتی بارجه بار یک درون
فرج نهد و چند روز مداومت نماید تنگی فرج حاصل آید

محبوب است **و بد علی** بد بوی فرج پیار و خشک کاو علی
 ز عفوان جو زبویه سلا رس کلاب کیر و ضل
 کهنه بول جمد را کوفته و دو بر آتش کرده در فرج کیر و بد
 برو **و بد علی** تنگی فرج پیار و بهلکان کیکر ما جو بهل پرو
 و آب جوش نده و در آن ما جو بهل مائین کبیس بتگری
 گرفته سیده سخته و آب مذکور انداخته بارم کاره
 بدان تر کرده خشک کند چند مرتبه کرده و را افتاب خشک
 کرده نگاهدار و وقت حاجت مقداری بارم در فرج
 در آرد و چنان تنگی حاصل آید که دقول کردن نتواند **و بد**
 پیار و مائین لوده بتگری و های ما جو بهل بارم سیده کرده
 مقدار دو فورم بآب بخورد و چون یک هفته تمام خورد و
 قدری خام کهنه و رین و در روی بآب ز کرده در فرج در آرد
 چنان تنگی حاصل آید همچو بکر کرد و محبت و آرد نموده **و بد**

ز بکری

ترکیب برای عوارض بسیار نافع است باد و مویس
نیم با و کوند بدس باد و میر کجور نیم با و مویس هشت درم چهار
تخ ترخ هر یک هشت درم کبیده کبکی کوه و و پوست بکاش
هر یک با و میر سیاه اند اجودین خراسانی رنگ هر یک
هشت درم سیببازی موصی هر یک نیم با و قنفذ لایق خرد
هر یک بازده درم جوز بویه جوتی هر یک با و میر کبیل
نیم میر مغز بادام مغز نایر مغز بسته هر یک با و میر اگر
هندل زعفران هر یک بازده درم مشک به قدر باشد
روغن زرد و یک انار شکر تی برادر همه او و به شامی
میده کرده شکر تی را به دب سخته کتک کند نگاه
در و رو و رینه قدری بخورد نهایت نافع است
جهت خشک و تنگی قرح و دفع بر یوزن پیار و قنفذ و از
ملاتی هر دو موصی کوه و زنجبیل جوز بویه سیببازی عقوقه

کتاب چینی قاقده پترج ناکس مکدهای مایه بیل کبیر موریه
 تخم انگلی مغز تخم کوبیده اسکنده موجر سی سنگره ترکته
 جهر جهر حبه بایرنک اجمود کجور راسه پیر ماری اجو این
 مستکی بود و صدل هر یک یکدم این کسره دو ورم ابر کسره
 دو ورم جهر را سود و جهر پترج کر و لک بدار و در ورمه قدر
 دو نیمدم ماسه کجور و با آدویه مطبوع را با شکر تری
 هلدب ساهنه بخور و بعد از آن اراض نهانی اندام و تراوش
 و آب خشک شده دفع کرد و جهان تنگی حاصل آید و اول
 کردن تواند و رنگ مرغ شود و اگر خواهد کشتی کرده
 بخور و اگر فرزند زاده باشد از خوردن این آدویه
 مذکور جهان شود کویا که گاهی زاده **و** آدویه تنگی
 فرج جو بیل ارکمه سسم مایین مایه پیر انگری بهرگی
 سینک نادی جهر سار و تخم بکایین بیکر بود و هر سه

گرفته و در آب جوشانده فرو و او در حوض آب اندکی ماند
 در آن قدری کیس میزد کرده انداز و باره بر ریه
 در آب مذکور تر کرده خشک کند نگاهدار و اندکی از آن
 باره گرفته و فرج در آن جهان تنگ شود که مرد و زن
 دخول عاجز آید **محبست دیگر** نود و هشتکری تربله جو
 میلو و مای مابین زیر اجی بری جزی سنگ کی بی باره
 کیس میزد رم مابین مایه پهل هتکری هر یک ده ورم
 همه را سوخته نگاهدار و به بنیان کیکر نمی سستند و گوشت
 کرده و در آب جوشانده آن را دو و سه بار در آن آب
 عام ز کرده خشک کند چند کرات به چنان کند و خشک کرده
 نگاهدار و باره از آن گرفته و سازد جهان تنگ
 شود که دخول محال شود **در سی و چهارم** اندر علاج
 با و فرنگ و نالکی باره و سیاه و ده ورم آهسته و ده ورم

مس کشته سی ورم به تال کشته چهل ورم جمده را در شیراک
 سی و دو بیت بد و در پیره نیم ترسی و دو بیت بد و بعد
 بخور از این مرض باد برون آید و در نو و مجربست و
 از موده **در علاج** باد و فزک و تا بکی یار و هلیله زنگی با و سیر
 سی و سی ورم اجوائین خراسانی با و سیر کشته سفید
 بهلد و سنس ورم جمده را یکی کرده باب بهتکه است
 تمام روز بحقیق کند چون آب مذکور خنک شود و در او
 نیم درم بخور و هر وقت باب باد هر نوعی که باشد در او
 مجربست **در علاج** باد و تا بکی یار و بهلد و دهانه اجوائین
 بهلد هر یکی ورم هر سه یکی کرده اسس کند بعد اسکند
 و پنج سهجته که آن را خنک کرده باشد این هر دو را
 یکی کرده اسس کند و هابیه نیز کرده علیحد و در او بعد
 زینق پاک شده ورم بکیر و در میان قند کته که سی ورم باشد

در او نذلق

دراوند این انداخته چندان باشد که در سیاه در خور
و ناپدید کرد و انگاه بعد دارو را در میان قند و سیاه مذکور
اندازد و مالد و بگوید تا یکدست شود و بعد غلوه قدر دو
نیم گرم بسته در او نه جرب نکاهد و چون خواهد که ^{بعضی را} مری
بخوراند چیزی صدقه داده اول روغن زرد و روغن
مریخی کرده جرب سازد و بگوید از دو و دو روغن
غرف کند انگاه غلوه علی الصبح بخوراند و وقت شام
نیز بخورد و دو نیم گرم بخورد و بچنان روزی نیم گرم دارو
و وقت خورد تا آنکه تمام دارو بخورد و درین ایام برنج
سبزی با شیر ماکا و بخورد و چیزی و بگوید بخورد که مفیدست
اما در خود و این دارو چند روز استمال خواهد شد
و چون خواهد افتاد باید که خوف نکند بعد چهارم باجم
خواهد ماند اگر کسی را ازین باد مذکور شک و گور و خشتکهای

کهنه و عمیق و بین بود و گوشت اعضا بر بعضی رزیده بود
 بندگاه گرفته بود درست شود مجرب است **و**
 علیح باد فرنگ و تالکی با رو سیاه سه ورم افون
 دو ورم قمر کهنه سه سال شش ورم هر سه را در و
 طسک کانی انداخته و شیره و و لیمون کاغذی داده
 سحر کند خون خشک شود باز شیره و و لیمون کاغذی
 داده سحر کند همچنان مرتبه سیوم و ریشه لیمون
 سحر کند چون طیار شود یکدم شکر ف بار یک
 اش کرده اندازد عقوقه و و ورم نیز بار یک کرده
 اندازد تا جمد بگذارد شود عده سی کویا بند و نگاه
 دارد یک غول و در سام و یک صوم بخور و بر بنز از عجم
 چنان کند و شیر بر رخ بخورد و باد فرنگ بر و و پاره و بگذارد
 بشن و جن سبیل فاسدینکه کته هر یک و و ورم
 متوی

مساوی حیده کرده بآب غلظه مقدار ریش بند اول
روز یک کوسا بآب بخور و دوم روز دو کوسا سوم
روز سه کوسا چهارم روز چهار کوسا بخور و پنجم ششم
چهار چهار بخور و هفتم هفت روز بخور و پس هر نوعی
که باد فرنگ بند دفع کرد و خوراک نیز بخورد
کته کتیره سپاه که بالای جراحت باریک نموده خشک
ببراند و کوسا موافق طبع بخوراند تحت باید حوصلت
نوع باد فرنگ پیاده عرقه نیمه گرم افورین بخورم
از جوب سیاه بهمد و پنج اونت سته هر یک یکدم
برک بشول هفت عدد قند سیاه یک هفت کوسا
بند و روزینه یکی بخور و تا هفت غذا ریش بخور و یکدم
اند تا فرصت شود **نوع** باد فرنگ پیاده جوب
چینی با ویر و ارچینی چپته بپزد و مرغ اسکندره هر یک

میرشای سونته چهار میرشای موهیاسیاه چهار
 میرشای سونته چهار میرشای سونته اول داروای عیده کرده
 باشد مخلوط کرده گوید مقدار رکنی رنجور و باد و فرنک
 و تانگی رود و مجرب است **رید علی** باد و فرنک بیار و خوب
 چینی بکیر مرغ سونته جوتری جوزوبه قند و کلوی اجوایی
 هر یک شش میرشای عرق قره و دوسه شای هم را عیده
 ساخته و ریخته میرشای مخلوط کردن نکند در روز
 مقداری بخوراند و از ترششی برهنه کند و جمیع
 نکند باد و فرنک همه انواع و در شود **رید علی** باد
 فرنک بیار و سیاه و دو درم قند سیاه بکند سه ساله
 و دوسه شای اول سیاه را در قند مذکور انداخته
 تا سه روز بکشد و سپس بلیغ نماید بعد از اجوایی
 خراب سیاه و اجوایی بکشد و هر یک میرشای هم را عیده
 ساخته

سخت در شیره برک ستول که ل یا که ره کند قند و سیاه
مذکور انداخته یکی کرده که ما مقدار بیفت عدد کند و نگاه دارد
روزیه علی الصبح باروغنی زرد و غره کرده خور و اول استیل
دهد بعد و اردی بخور و غذا را شیر برنج خورون بد
جون دین بخت نمود و جوشش تربیده و منک را غره کند
باونک و تانگی هر ذی که بشه برود و مجربست **در علاج**
باد و منک پیار و سنگد ف و دیند رم بتکری یکم درم
هر دو را میزدند خسته چهارده پی کند هر دو وقت تا
هفت روز و بعد از آنکه سر یا با فسه و بد باد و منک
دور شود **در** سار و نیده تهور تبت درم سیاه درم یکم
موم سفید دو درم سنگی راحت دو درم که سفید دو درم
دو اسنک دو درم عجم دار و مارا سینه در تمام گانه
انداخته تا خوب بایم سه روز باروغنی زرد و کا و کس کند

دکانها را در دو بار به جام لبیب کرده بر جراحت بند زخم
 فونک با دوازده نوحی که باشد برود و در نیم آید مجربست
نوشه که بجهت و اینهای فونک که به نمی شوند اگر به می شوند
 باد و عود میکنند ببار و زرنج بگردم و بقیق ابرو این فرا
 بخورم یکبار صاف کرده بگردم روغن ماد کا و ده درم عود را
 در میان طاسی انداخته تا تمام درخت نیم سه روز بماند
 و بسا را نشی و بهر معده بر خشکیهای مذکور هر روز طلعه
 کند تا دهم که به گردن و دفع شوند **دیک** پاره و یکبار به دهم
 عقوقه سه درم که شش درم اجمود و بتکری شش درم
 بهلد و به پاره عود و اینهمه را آورده پاره را در روغن
 بهلد و در او نذحل کرده تا نیمه او ویم را جدا کرده و با
 انار قنده سیاه بکند و آورده تا تمام او ویم را در او نذی انداخته
 خوب کوفته حل کند و تا قدر نیم بهلد بزند و قافا با صیقل کوز و

که بدندان آلوده نشود و یکس چون بپزد و دوباره حل کند اول
روغن کنجد بریزد و دوست نماید و حل کند که دستهای اما
سید و نشوند از عبد اللطیف **و** درم اوویه تانگی
بپزد و مشکف سبزو بریند و منبتگری
که هر یک یکدرم بسیاری سوخته و خاکستر کرده کودی
دو عدد و خاکستر کرده نیند بهوت قد و دو برنج موم و دو درم
روغن پهلوسا هم اوویه را با رب یک جامه بپزد که موم در روغن
انداخته تمام اوویه اندازد و از مود عبد اللطیف **و**
که سفید و دو درم سببغا سفید و دو درم بر وقت وای
و خاکستر با یکدرستی یکدرم عدد عدد با رب یک کرده با
سایده یکی کرده قدر موی که مابند و نگاهدار و بوقت
صبح یک کوزه نیمه بآب قوت ریختن دیده بخوراند و
احتیاط کند که از جامه بدر نشود و اگر تخته شود و استهال برود

[illegible]

بوشهر

جوش نده بنوشاند و بعد از آن پیرایه نافع است
از این فارسی و پختنی که بسبب اینست و پخته و
نوش و مجرب است **علیه** بپشت یار و باچی و کج
سیاه هر دو رات و ی گرفته با هم اینجور نگاه دارد
روزی نه تا یک سال بخورد و در چیزهای محرم مرض احراز
کند بپشت اگر چه قوی باشد و در مجرب است **دیده**
علیه پیرایه و بار و برگ و کل و تخم و شاخ از آن
درخت نیم هر پنج چیز رات و ی گرفته خنک کرده
سازد و هر روز قدری درم بآب بخورد و انواع
بپس دور کند **علیه** پیرایه و هر پنج چیز از آن
نیم میداد سازد و آن را با جو پیرایه درخت کبرو
بخیار هفت هفته و هر دو رات آب خنک کند
بوده چینه با برنگ مغز گردالم بپزد و بهینه شوند آنکه گوشت

بنوار باجی مرج بیل در از زروب سار کشته کم
 از حجم برابر شد و بمقدار نیم از تخمین سابق باشند
 بگو و و از این هفت تسبیح بنکره در ده خشک کرد
 باز میده سار و بعد حجم مخلوط کرد و در روزینه
 سه درم بنار بار و غن کا و اینخته کورا اند و بالار
 همه آن دار و جوشن بسیار بنوشند و از زور
 داروند کور بزده نوع پست و هفت نوع دایع
 سیاه و ورزوند پار د منجسته پوست نیم
 تر بهل حخته زروب بانسه در رطل کلوی جرایع
 رکتند سار و سار کبر کتاع مؤز کرد و باجی مؤز
 دانتن غنفل رنک چهار ترا بجان بار بی نشوت
 بول مرج بیلدر از حجم را بار یک کرد و نکا پدارد
 روزینه دوسر ساری در آب جوشانده بنوشند

از آنجمله انواع بیست برود و عرض که از غلبه خون پیدا شود و
کودن **پار** و کهنه **پچی** به پا و روغن کچنیکیر با و با بلنج
سینا نوینم سیرنج و هتوره پوست سنج سبجه پوست سنج
بکای سنج کرمانی اسکندره هر یک نیم میرز هزجینا که ده درم
به همراه سیره و هتوره فنان کرده و روغن مذکور را اندازد و خوش
و ده تا انگشتان سوخته کرد و روغن نماند بجا و صاف کرده بکشد
مقداری سیر برانند ام جای رقیقه و دمل طلکند جمیع انواع
بیست برود **پار** و کند **هنگ** صاف کرده مقدار سیر
هر روز تا سه ماه بخوراند اول مریض را قی کند و سه سال
از روغن و ترشی و نمک احتراز کند ازین بیست هر نوع
که باشد برود خون صاف شود و مجرب است **و** جهت
شدن خون اول یک روپیه در حق وی بریزن خود بخشد و بعد
یکجیزی از و گرفته غسل به خرد و روپیه قدر دو سیر شاهی

شهد باب باران که چهار رک می باشد شاذالت ^{الح} الله
 در آنکه خون فاسد صاف کرده ^{در} علاج بپست از طبخ خانه
 الخواید منقول است بپارد مار سیاه او را در آوردند کلین
 اندازد و دهن را مسدود کرد ^{بها} حکمت در تبال جبهه
 روغن بکشد مثل جوده لکا پاره بده بیار و بکشد
 زبیده جله را بده ^{بها} حقه مغذی در یک دست ازین جله دار و دمای می کند
 جوده مذکور هر دو را کوسا کرده بخورد و مدت یک ماه او مست نماید نیم
 الهی نیست از هر نوع که باشد رفته از موصفت ^{در} دفع برای است
 بیارد مار سیاه تازه کشته در آوند کلین انداخته و دهن دیک
 بکشد حکمت گرفته و نه دیک در کور سوراخ کرده متصل سوراخ
 آوند خورد که خوب باشد لکا پاره کشته که نیمه در با جلد
 انداخته با نشن نرم جوده بکشد و بپس و یک کوزه از آن ماری
 که خاکستر شده بود خاکستر مذکور را بده با شیر برک بپزد جله

یا باشه برکت نبول کشیده کو بی بند روزینه یک کوی سهار بخوند
وجوده فزوده دوازده فطره ارسک کشیده بارک تنول بخوراند
بخورد و بخورد بریان بخوراند افش را بعد نماز صبحت باید **در** بخت
وضع بست صد بار بعد از نماز فجر و شام بخوراند الله تعالی صبح
بسم الله الرحمن الرحیم المجد الذی بعد شسته **در** تجدد **در** رای
وضع بست و جوام ارجا بجای سکل غلوله برانده پیش از اول کلک
زند از میان سگته بعد از آن شیراک و روعه ناکا و یکی کند در آن
مصحف ملا کند شکو شود **در** ترکب کشتن زده چ پارد و هر مال
طیغ یک سراسی بارک کرده و بوشه شمع از آن **در** سراس
بارتک ریزه کرده در کهل یکجا کند بیه جون خنک شود و اند
زری بانی مانند در و سر آئین کرده لیب کند و در پا صلیب شسته
دهد بعد روشن بر دوده به بند اگر سغید را به بند **در** سراس
و اگر نه باز و در کهنه از کهنه کرده ناکت هر خنک کرده در آوندی **در** سراس

بالای سر آسن داده بر یک پر کنه دیار وین مسدود کرده بردن
 دوازده باس آتش ده سفید خواهد بر آید خوراک قدر در
 با زبده و با مرغ بوقت صبح بخورد و بریزد از یک و نان بخورد
 و کله از بخور و پخت از این بخت و در کشت و کم قوت و کسبت
 و تنبیه بود و دردی بخت است که را با فلفله بخورد و درین
 افزاید و فواید بسیار است **در ترکیب کشتی برای دفع**
بست ذری اعطای دعوه یار و نزال چهره
 در تره بر یک سید اختر نام است روز که هر کس کند معده در یک
 روز و روز در یک روز سه روز که هر کس نموده قرضی بسیار
 معده آوند قدر سه چهار بر گرفته با کجبه هفت سید کند معده
 رزان در داندی کمتر نه و بالا رال جا کس تر تکرار و در
 بی انگشت کمتر نه و برای یک بر کس رزان نهند و بران
 قرضی نذر در کس یک بر کس رزان دیگر در کس

بلاس بد و بالای آن خاکستر از آن بد و سر پوش کرده خام
نماید و کل حکمت کرده خشک کنند و الیش بد بد و یکدان است
پاس الیش اندک و نه پاس اندک و نه پاس الیش متوسط و نه پاس
نیر و بعدی دشن بر آورده نگاه دارد و برکت هر طریقی
طوری خواهد بر آمد ساینه خوراک فدر رخ موافق طبع و غذا پیرا
سته می نمک آن را اندک کر و اعضا رست و امراضهای
و فواید مجرب است از سی **در ترکیب** را رست و در **در اعضا**
بیاورد و رخ سه درم بار یک جا به بزرگ کرده است و یک است از سر
در آفتاب و بعد باب کسوتی بعد شیر کنوار بعد نیک
جامن همه نهارد و آفتاب و بعد نیک است نگاه دارد و بعد
بیاورد و سه خاکستر پاس و یک سی و بر نمی بالاد و میان یک
بر یکدان و در زده پاس الیش دهد چنانچه رسم است که
بستند یک رخ در چ کشته یا باب و وزیره بنید ناد و یا به شتر

بخورد و بپزد و سپیدی در برش و این و در دهم علمت دفع شود و غویان
 و یا مکتب ملک دیگر از همه چیز ریز کند **در** رز و حوت و زرد
 پوست و نیم لنگه بار یک نمود و با روغ اسکرده روغ سرخ و غیره
 کرب و خمد و مالده لوده و انداخته و **فصل**
 سه و ششم اندر علاج برص اندام از سبب دخول و بلغم سرد بود
 این مرض داخل بیت است علاج آن با روغن بیهوده و بویست
 پنج گانه و نه هر یکی شش درم بکشد و در آب غلیظ من در آن باکی
 میده کرده سه درم انداخته بنوشاند و روغن مرکت براندام
 مالده و در افتاب بنشیند و این تدبیر را تا مدام که بر بد که جمله انواع
 داغ بخشد که از برص پیدا آید سکنه کردن آگاه فاکستر جرم مل
 و یا نیز با بلک بارو عن کتبه آینه طلاس نفیر کرد و در یک
 اصل شود و جریست **در** علاج برص مندر لعل داغ را بخشد
 سنبلیله هر نوع را برابر از مالش یک یک نوع را بیاورد باب

طلا کنند چو کر عمیق افتد معده هر روز پوست درخت میخندند در آب
جوشانده بدان آب بشوید فراهم خواهد آمد **علاج ریح**
بیارد باجی در کله غیر لوله ماده کاه و زرخ نازاد بپس بکند
ز کند و در ریح خنک کند و بار یک نف معده بیارد کتوهر
و پوست و پیچ و شح و برک و کل و مار ازاد درخت نیم هر دو بور
برابر بکند و بامیده باجی مذکور بپزند و لکه دارد بیارد و جوب کبر
مقدار دو کسای در آب جوشانده با دویه مسطور غلوه کرده
هر روز با جوش مذکور بخوراند نامه مخمربک اصلی آید بر ص دور
محبست **علاج ریح** از مجموعه طب ابراهیم شاه بیارد کسای
شش درم سیاه نیل کحلانی یا زده درم باجی کهنه سیاه
سه کسای جله بامیده تا رد بکرازی دارو که زده غلوه کنند
و بافی در روز را لکه دارد و هر روز یک غلوه خورد و بالای آن
ماده کاه و خام بخورد و یا شکر و سفید کوزه و در افتا سینه چند آنکه

هفت بود و غذای اجری مویک و موته و برنج سبزی و نان
 کند یک سبب بکند بخورد و هر جا که درخ سبب و انما خواهم ز قید
 و زرد آب و آب حوام رفت بعد از آن که در شش شب
 در آن سبب ده درم کند یک صاف کرده ده درم کحل
 کرده اندازد و قدر سه دوم غلوه کرده لکها در در و در یک
 غلوه بخورد و در مدت سه ماه بر می بکند لکها بر و در **دیر**
 علاج و از غلوه بخورد از طب جامع الخوارید ببار و سبزه بکر کاس
 حوز و مهندی که کثیر مال کثیر سبب و سبب است که در سه
 یخ بنویسد هر یک یک سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 جلد را یکی کرده در بنال حوز و عن یک شد و سه روزه و در بنال
 شنبول و چهار روز بخوراند سبب و از غلوه بخورد که باشد و در روز
 حوز **دیر** علاج و از غلوه بخورد و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 بکر و سبب و زرد بنول و دکان و زرد بنول و سبب و سبب و سبب

درخت نیم یکی کرده میده کند بآب کوبیده و مفرد و در دم
بخوراند و نان بخورند ملک عذاب زد و دایه بخند و در مجرای
دیر علاج دایه بخند و یارد زربے نوزده غم بر سر
بر سنگ است و دوسه روزه نهفته اند از دهر دور و بار
سینه بآب لیمون ز کرده بسکند و دایه بخند و در دم
علاج دایه بخند و بسکند هر سه باور و جوی و هر دو
میده بآب یک سکه و منقار از شراب است نیت دهد و بدایه همراه
کرده بسکند کوبند زنده و بخورند و بخورند نان و ملک
عذاب زد و مجرای **دیر** علاج بر دایه بخند و یارد
قدح بر سر نوحه و هر باجوب نیم و یا شیره غم در هفت گاه
بالد جهان مالد که انتر نهاده در او دوسه مذکور و خل نماید و بسیار
مالد و در او مذکور که هر دو دایه بخند و یا صمد روز و طلا کند
بنابر این بر ملک اصلا آید از موده مجرای است از در این موده

اگر با یکی و بهلاوه متبوی مدام شش درم نهار بخورد و بر
 کند بر جی نهی جوام و باقی همه علتها برودند و بر سر از کج
 تر ملک زین و دروغ کند که مرکب هیچ دیگر خورد **در**
 اگر با یکی و ملا در غوز و شش ماهه ریح و بری را بود ولی از طایفه
 ای مهربان کسنی کند چکر را روان دوازده و بار
 و در دوازده و بار یکی ایک اندر جینی است هر چه دوده شود
 صاف از خلطها بی عاف سینه را دود **در** بسیار و بهلاوه
 سیاه کم کرده شیره آن بکشد جانی که گریختن کسب کند و از
 آتش با یکدست نهی رکنید نماید به دو کهری بعه بر خاک
 از دباره گرم کرده بر آن بندد بعد از آن زده نهی کشاید
 و باز سینه نماند و ملا در رگ اگر بندد بعد از آن زده نهی کشاید
 و اگر دغل کم کرده با سینه باز از شیره مکرور کسب کند و بعد
 ملا در رگ سینه با بول بکشد و بعد از دهم در رگ

بعد از آن بر یک نیم شده بند و جمع اول روز جمعه است
 بهتر و اگر نه روز دوم باز یک نیم بند و البته روز بیفته
 بعد از آن مرهم داده به کتف صحت شود و اگر اعضا مطلق
 رود خوب است **در** زکب بر آوردن اگر اعضا بر بار و
 نو صاف و نه تیره و نه پاک هر دو بر این هر سه بار یک نموده
 کلاه زده یا شیره لیمو یا هر چه زرش باشد یک هر که ببالد
 چهار یا یک نیم نموده یا کلاه زده یا کلاه زده جمع کند
 را کشی و هر چه زد و خاکیست مدکور راسته پندیر کند
 دهد و دوت از شیراک و دوت از شیراقوم داده دارد
 مریض را بگذرد و در خور اند و غذا ارشال کند و نه
 مار و غیره اگر از اینها و استهال شود پس همان قدر کرده باشد
 تازه روزی و استهال خواهد شد و نه کواهد تا صحت روز
 بخورد و یکم رب الویت اگر اعضا بر رود خوب است صلی علی کلاً شود

علاج کری اعضا و ف و خست بار در تر پهل تر لسته با جی
 بر یک سیه به ملازه منک سیه کچد سیه ک نزد بر سیه
 سیه گفته دوتا که منیم بر کشته دارد و کور کوفته و پنجه مافته و پنجه
 غنول قدر رسیده بند در دو وقت یک غنول ماب بخورانه از می کوی
 اعضاء و ف و خست در نوع که باشد **علاج** بر آوردن
 اگر اعضاء بیارد و خور از می در میان شرز قوم تر لسته کوفته
 چنانچه شرز مالایر آید و اندک سیه کوفته سیه سیه سیه و در
 افتاب بر آید سه روز چهار روز باز شرز اندک سه روز دیگر
 بر آید سه روز دیگر و اندک سیه کوفته سیه کوفته تمام شود
 جام طلبد با لاکر اعضاء کلک ریزند و اندک تواند داد
 و سه روز مالایر او بارک است که بندد باز سه روز دیگر
 باز کلک ریزند و او سه روز دیگر بارک است که بندد و بعد سه روز
 بکشد سیه سیه یا بول مالک و نازاد شود و بر آن مهر

بختی بیدی بند دو در یک روز سه مرتبه یعنی دو کور بند کرده
 با بول خاف کند بعد از آن میارود و غنای با وی بختی در آن
 نکریم و یک سر ساهی میارود و اندر زرد و زرد چون روغن
 بختی شود مدام مالده در میان صندل و زنگنه و اندک صندل
 بسیار سفید رو و نوبه سر ساید هر جا که بپزد بکشد ده مالده
 بهر کور از پنج و بی رود و **درد** میارود و بختی با بول بید
 و بر کور اعضا با زرد کلک زده چسبانده و مالده و اندک
 جانی که مرده زنده شود بهتر و الا نه دوسه کرت باز بهین طور عکس
 البته جانی مرده زنده گردد **درد** علاج این و بر می از خوب
 در بکشد در زرقی ز کرده بکشد دیگر از آکنده و در آب
 خنک کند بهر که این و بر می بکشد با ده کاه و بیه بران
 جانی طلا کند این دو و برود **درد** ادویه لب غلظت تهویه **صاد**
 هر یک شش و یک بار یک بخورد، با بنویسند لیون شش بخورده بر کر

اعضای کلک روزه باله و اگر شبهه بیرون نماند بر که باشد
 یا هر روزه باشد در ماه یکبار و مرتبه یکبار اگر اعضا برود

محرم و از هم و **ص** و **ه** و **م** و **ن** و **ی**

اندر علاج ناهور و زخم و بهور علاج آن ناهور و برک های نیم
 بلبل کفاح دارا کله رز ز غور میخیزد بیکه بهوت ملتی نیم
 کج هر یک در دم جلد را در یک روزه و غنی نورا اندازد و زود جلد
 شود در آن چهار درم می کنند مخلوط کردن کفاح در دوشه
 تر کرده فنیله سخته این مرهم بر آن آسوده اند و ناهور در داد
 هر نوع که ناهور بود و دور شود **دیکر** علاج ناهور و زخم
 از طهر کنند و اگر منقولات است با در تر بهلم هو بهیر جاب صفت
 کجور اجوانی بهلموره تر که ناهور و کجور را بهور و یک
 آنرا دانه الطیف بکرمول دیو دارج منج الا بی مالکیم
 شش درم جلد را امید ساخته با کوهک است اعلا صاف کرده

بست چ رسای آمیخته باروغنی نوز بگوید و غلوه رخته
لکا هار و روزنه مفدا رسد درم بخوراند ازین رخم و هیچ الماع
ناصور و بکنند و او با یک و هیچ امراضی باوی دور شود خوب
و از مود بهشت علیح زخم ناصور میار و روغن رز در نیکه
کته یا برار کوفته هر یک سفیدی اول نیله هون به سوزد و
او را در روغن بد کور که در آب شسته باشد بسیار میزد مخلوط کرده و
و طلا کند بر جراحت ازین رمل و آله و نیک و ناصور رخ شود مرهم
برای خنجر بسیار و بیاب عقروقه نیکه تهو و کدر استیکه برکت
هر یک تخم بر بره ده درم روغن زرد پا و سر دران حل کرده
مرهم ز طلا کند **دیکه** رای و احصت مرهم مایه گرم بگو
بچه لهر کت و روغن مایه کا و بر زخم کت سفو لکا هار
بر ناصور و به کنند و بر می هر نوعی که باشد طلا کند به شود مرهم
زکریا علیح ناصور و رخم مایه و اسحقان که کنند با شنبور

بعده بنیده تنوته بوده مردار مشک و کتۀ انداز و چون خوب بخت
شود و فرو دارد و صاف کند بوده در تنالی انداخته کهره کند
چون کهره خوب شود نکا هار و طلا کند ناهور هر نوعی که باشد
دور شود **در عبلع** زخم و ناهور بسیار و لاکمه دانه قند سیاه
کوکل با بون موی سوخته هر یک متشوی یکی کند و حل سازد
و نکا هار و در ناهور روز خیم که چرک بسیار بود و طلا سازد
دور شود **در عبلع** تانگی و ناهور بسیار و گیسو و رال هر یک
بجدرم بنیده تنوته بها که هر یک بکدرم روغن زرد و با و میر
موم بیت درم رول موم در روغن مذکور گرم کند بوده
تمام او و پیرا حیدر کرده محنوط کند بوده در تنالی راز
آب انداز و وار دست بیک در جراحیست و ناهور طلا
سازد و **در عبلع** بهوره و گیسو بنیده تنوته بها که
دو دغام سرف سوخته بسیاری سوخته هر یک متشوی

سوده در روغن تلخ بمالد و بر جراحت و بهور و طلا سازد
 دور شود و محراب است **در** علاج زخم و بهور و ناهور و بار
 دال که نوکچی کشیده چهار میرسای در بول مادکا و یک
 شبار و زتر کند بعد از خیال چهار سرشای بند تپوت
 جوک فلیا که هر یک یکدم با بول آدمی کوده و مالند
 نکاه در دهر که الکد است یا جو ب زده باشد طلا کند
 زخم ناهور و دور شود **در** مرهم جراحت و ناهور و بار و جو
 سنکه جو به سترها که بند تپوت هر یک یکدم کته چن درم
 محمد صیده سازد و روغن مادکا و پنج سرشای مرهم سازد
 طلا کند جراحت و ناهور و هر نوعی که باشد **در** علاج
 جراحت و ناهور و روغن کچر است میرشای شیر
 یا زنجیرسای موم سفید و درم اینو و پنج درم بول حل
 نشن درم میرزه خراسانی یکدم ز قکا ریم درم اول
 روغن عود را

روغن مذکور را در سیره پیاز بجوشانند چون روغن خرف بماند
بعده در روغن مذکور موم اندازند و بکنند از کوزه بعد همد
دار و ناراجیده ساخته اندازند و در هم کشند و بر زخم و ناهور
طله سازد و جراحت و ناهور هر نوعی که باشد دور شود
مجرست **عسل** جراحت و ناهور بسیار مفیدست و جرب
از طب سکنه را بی منقول است بیارد و زربوب دارد
دو در رملتی بود و دودخانه انگران مشاوی بگرد و روغن
کنند که چهار چند دارد و ناهور و چهار چند از روغن مذکور
اندازد و بر زخم بکشد و صاف کرده روغن نکاه دارد
باید که در روغن مذکور دودخانه است کرده را بکشد و دارد
نصف اندازد و بکشد و میوه که بسیارست از روغن
جراحت هر نوعی که باشد برود و از موده **مجرست**
عسل زخم و ناهور و باد و فربک بیارد و سوز و مستکی

نیت تهوت به یک یک درم بنسب و جن کت موم سفید کودی نوحه
 سنگی است رال هر یک دو درم سیاری نوحه چهار
 درم روغن زرد و پنج میثای اول روغن زرد کرم کند و در
 موم اندازد بعد رال اندازد بعد جمله در روغن صندل
 اندازد و مخلوط کرده نگاهدارد و روزی قدری بر جراحت و زخم
 طلا کند زخم و ناصور را زهر نوعی که باشد فیدم و جدم دور
 بمالست و الله اعلم **در** حرم فحشاه یارد موم در در
 شکر ف روغن زرد و اول موم را در روغن مذکور کرم
 کرده بعد او ویساییده یکی کرده **در** موم سازد و یارد
 نیت تهوت کت سیاری سها که کودی نوحه و سینی نوحه
 در روغن زرد و موم کند **در** یارد و روغن زرد و با و نیز یاز
 با و میر اول روغن مذکور کرم کند بعد از آن کت یاز و در
 روغن مذکور بر یان کند چون خوب بر یان شود فرود

آرد نکاها در دور و غنی ندکور را در هام میانه بر حراحت
بند و بالایی هام کند کور داده بشی دیگر بند و ان
زخم و جراحت زودی فرا هم آید و در دم کرد و در
کجی نیز همین فایده دارد علیحدهوره سیاه دارد
نام است بیارد نیده توتی یکد حری کتیک بیلوایی
سوزن یک بیلوادی در و غنی رز و مخلوط کرده نکاها دارد
و در او نیکانسی بدارد و بر بپوزد و لب سازد
مریم از بنی حاجی بیارد و چون صد فی کیده نیده توتی بها که کج
لوتی هر یک سر سابی در و غنی رز و غنی سر سابی در
با جوب نیم بیلوایی سیاه بیده کمره کند هر قدر و غنی
دیگر خشک شود بکند و در عمل آرد و دیگر ادویه با صحر
بیارد و ساجی لوتی نیده توتی جو کهن ر قند سیاه بکند و ساجی
بها که هر یک متاوی با قند سه سام بار یک نموده بخوبی

و نگاه دارد و وقت در کار روزها صوفیه قند داخل کند
 شود و **یک** ادویه دانست جهت خراش آمدن زخم بر آمدن
 کونست بپزد و بعد از خوب دار بهلد مطهرتی دیو در برود
 هر یک مت و می باریک نموده با آب بر زخم لیب کند
 خراش شود و **عسل** تا صوری بر داند و چاک کوبیده
 زلال روغن کنجد هر یک نه درم آنست و چاک کوبیده
 و خاکستر کند با زال یکی بپزد و در پیازه پیافرو و در
 روغن کنجد مخلوط نماید بر زنا صوفیه طلک ز **عسل**
 جراحات تیر و تیغ که خون نمی ایستد بسیار و سر کس
 تازه که همان ساعت افتاده باشد بر جراحات که خون نمی
 ایستد در حال بند و نیکو شود و جامه حیض بپزد و و خاکستر
 آن را بر زخمی که اندازد و خراش آید و **دفع** خسر زیاده
 سبب بخار چون فور دیا چست هر یک مت و می گرفته عسل حله

بیم چاکاره

بسیار یکی کرده نگاهدار و دو ماه در روز دو سه مرتبه بر
زخم خنجر بریزد آن الله طاهر وی دفع شود **دو بار** ادویه
ناهور دست تجربه به بودند پیار و ز جوب با سیره تهنه
سوده بر بنه بسیده بر ناهور در آرد و هر روز پستی را
کم میکرد **باشد** پیار و بول لعل و سیاه و پیروزه خرا
موم زنگار که از مس می سازند هر یک یکدوم و پیار بخ
میرشای روغن کتجد خام ده سرشای سیاه دو سرشای
اول پیار را در روغن مذکور بریان کند چون لعل شود
تمام ادویه را باریک کرده خلط سازد و مرهم کند ناهور
از هر نوع کم باشد بود **دو بار** مرهم جهت زخم و ناهور
پیار و برک نیم کج سیاه روغن زرد شنبه هر یک
مساوی یکی کرده بر هوره و زخم طلا کند بر رجه چنانند
لبیب کند **دو بار** پیار و موم رطل کوکمل اعلا رسوت زرد و زرد

اول روغن را گرم کرده موم اندازد و او و به مذکور را سبیده
 در روغن یکی کند و نیب ز دارین زخم و بهوره هر نوع
 که باشد فراهم کرد و از موده محبت سیماب صاف کرده
 بیکدم کند یک صاف کرده بیکدم هر دو را یکی کند بعد شکر
 کینه بپزند تهویه ایوه بول بنزد یکس بریزه مائین
 مردار سنگ که سبب ساری سوخته جو نه صدف نهها که بریا
 هر یک بیکدم روغن تخم نیب نیم میر عده را بار یک میدهند
 ساخته در روغن مذکور انداخته بزد تا که تمام بکشد است بود
 مثل حریم کرده نکا هار و دیگر بر دق در روغن مذکور
 آب اندازد تا وقت بخت روغن سوخته شود دیگر سالی
 را ل بار یک کرده در روغن نیب مذکور زخمه فرو دارد
 در آب اندازد و بدست مالیده تمام او به خلط کند حریم
 کرده نیب کند مهور و بهوچی و غیاثیم بر و نذر عند بهوره

و زخم و جهان من هر نوعی که باشد برودار نموده پیار و مهر که
 سائیده سسند و روانه لایحی بزرگ هر صفت و بی میرد
 سازد و بر زخم اندازد و نیکو شود. بجهت ناهور بلغمی است
 جو سحیق بلغمی سرشخ آبنا کند بوده شکاف کرده
 از لکاه برگ نیم و ششید و نمک و کجی اس کرده
 سخت کند **علیه** ناهور از هر نوعی که باشد حرم
 حرست پیار و برگ سبها و خشک بار یک نموده
 در روغن مادک و یا مسکه حل کند و فیتد در ناهور
 در آرد در هفته فرام آید **علیه** جراحات ذکر کرد
 بوته کلین زر که در آن نقره و طلا گذار کرده باشد مقدار
 دو سیرشای سنگی می نیم سیرشای کته نیم سیرشای
 نیمه تهویه یک مانه روغن کنجد خام دو سیرشای روغن
 رول جو شس داد در این دارو و اما اندازد و پائیده لکاهد

اسعلاج جراحی که اول است

بر جراحت ذکر طلا کند بالای پتی بند و کوبست برویا
 و ارم آرد و مجرب است **در** علاج صغیر که زیر کتوی و کردن
 و بغل باشد مثل کرمهای و مل می باشد و در سنبلیله
 بهیچ یا نیم سیرش می میرد یک سیرش می میرد و رنگی یک سیرش می
 مسد می نیم سیرش می ملهتی یک سیرش می جود را حیدر با آب کرده
 کوبیده کرده و بدارد و بعد وقت حاجت مقدار سنبلیله
 و یک سیرش می میرد و آب کوبیده و بر خنجر بکافد
 با برجه کاره نهاده طلا سازد و بعد سه سوم روز یکت به
 باز همین طریق همراه سنبلیله را بکوبد طلا کند بعد
 سوم روز یکت به بعد سه مهری از بر خنجر استی و جفوت
 بخت بالای آن بند و بعد سوم روز یکت به چون نیز
 قدورم و جگر برون آید چهل درخت لیسور و زنی
 کوفته با آب یک روزه نگری کرده برون بند و دوسه مرتبه کند
 برون فلز

چون صاف شود این مردم طله کند **درد** ببارد در آل یک
سرسای می باچی میده کرد **درد** سرسای می کت نیم ساسای
روغن کبچر نیم سرسای می مالیده بر آتش گرم کرد در
تغار آب انداخته مالش داده مردم کند بدارد و
طله سازد چون گوشت فراهم آید و برابر سازد و بده
کتب ساری کودی هر دو سوخته میده کرده بر آن بپزند
به شود مجربست **نسل** سی و هشتم اندر عبله **درد**
که هندوی بانو گویند عبله آن ببارد و کوه و شتری کلوی
به تال منسل زر خوب بسند و رکیس هر یک متدی
گرفته میدهندش درم با روغن سرخس بر وجود مالند و
در آفتاب سهند سه روز متواتر کند روز چهارم **نویس**
کن و غار شش جمله انواع دفع شود **درد** ببارد و روغن سرخس
یکبار آتش یکجوش دهد و ده دو درم بچنای دروی

سوده اندازد و بعد بختی قدری شکوره بشارک اندک
 اندک اندازد تا آتش بخیزد و بعد همان مقدار ریشه بر
 و هتور داندک اندک اندازد و بعد سیره زقوم اندازد
 بعد ز رنج کند یک شتری نیده تنوته بیکره زروب
 دار بلد مرج مثل کوه اتمس کر ماری جوک هر یک شام
 سوده اندازد و بعد فرو داده نگاه دارد و در شش
 اندازد و وقت حاجت برود باید این فارسی و با تو
 و کجارد و اگونه و بس بهوتک اندام بکمی برود و بسیار
 کند یک شتری هتال طبع مثل بسند و هر یک جازم
 کتوبی بهشت درم جدر امیده سخته در روغن زلف
 یکسرا اندازد و در ویف کرده بر آتش برود و روغن مذکور
 لعل شود بعد این دارو را میده کرده اندازد و بعد آب
 رزد و در استخاده اندازد و باید که وقت آب انداختن در
 دیگر را سر روی کند

۲۱۰
و یک را بوشش کند تا آتش باله بر نماید آنگاه روغن را
از آب از دوست گرفته نگاهدارد و بر اندام طلا کند
ازین فارش همه انواع دور شود و مجرب است **و دیگر**
ساروسند در هشت درم زیره سفید زرد و دم
روغن سرف یکسره بار و روغن کنجد بچوب بند و زوعلی
بخنه شود نگاهدارد و اندام را بمالد و در افتاد شستند
فارشی برود و مجرب است **و دیگر** پیاز و کبیس به شال
منل برک بد کلونجی زر خوب و در هلدی جی حلیه
سرف بنوار رانی مردار شک سندور نکند تا بری
همه را برابر بکند و پوست به کثیر نصفه زر مجموع اندازد
همه ساخته در روغن سرف اندازد و یک هفته
بماند و در کوفه فارش و چنانچه جمیع انواع که به دارو
رفته باشد برود و مجرب است **و دیگر** پیاز و کند یک بخندم سما

و دور مهتال طبع بخدرم عهد را امید ساز و کند یک
 و باره را کجی و روغن مالدی و گس روز که ره کند
 نکاه دارد و هر روز بختک آید لیب ساز و عهد انواع
 ابد فارسی و بانود و رشود **پارور** و روغن سف
 یکس مهتال طبع بخدرم بخال کبوتر بخدرم پوست بچ کنه
 سفید و درم هر گس را امید کرده اول روغن مذکور
 گرم کند بعد این را دوی انداز و چون روغن بختک کرد و لعل
 شود بعد وین و یک دایا سر و شش که در آن سوراخ
 کرده بشد مسدود کند و بالا آن بار که آن نهاد و از دور
 ایستاده آب انداز و چون سرد شود فرو و آورده از
 دست آلاینه روغن بگیرد و نکاه دارد و مالدار عهد
 انواع فارسی و بانود و رشود و مجربست و از موده **دانه**
 پیار و تربله نور زبانی متاری میدهد ساخته مقدار است

در روزینه بخور و ناسته هفته فارش و بانو سرخ باد
و علبه خون و بلغم و در شود و وجود روشن گردد
پیار و کلوی بانست بهول پوست نیم موده و بودار خوب
بجای ربا رنگ زر خوب و در بند متک وی جو کو کرب
نک پدار و روزینه قدری و ویرش های در آب جوشنده
شوش ندمت هفت روز کند حمد انواع فارش
اندام برود **پیار** و بسند و رکول رسوت موم نیده
هر یک بخندم روغن سرف نیم بر آب چهار سر یکی کرده
بز و چون آب و در شود روغن باند صاف کرده نک پدار
روزینه را اندام باید که زو فارش و بانو و ختگی اندام و در
شود و خوب و از موده **پیار** و بسند و رها که بر
کند یک آملر ربا کمی روغن زر و بار یک نموده یکی نگاه
دار و برقی باید فارش سرب جرم و دل که چکا بانو ختگی

دفع نمود و در هفت روز و دو بار **دیر** بار و بنوار و در شیر قوم
 تر کرده و بار یک نموده بر اندام ها انداخته و شش برود
دیر بار و بنوار و در شیر و بنوار تر کرده و بار یک نموده
 البته طور ها انداخته و شش برود و صحت یابد **فصل**
 سی و نهم اندر علاج دمل و کجی و تهیدگی و تهیدگی و تهیدگی
 دمل انداخته اول بدیوه خون بکشد بدیوه کجی با روغن
 کجی امیخته طللا زد و هرگز زیادت نشاند و
 امیخته را با بوز و و باز نکند و و بختکی بنار و و اگر خواهد
 که زود بنود و بخت کرد و و بشکند و را با زود مل خور
 یعنی رانی و نام هر دو را با یک سودن و در اول روز با به
 دفع کرد و و چون اما س کند موم گرم کرده تگری رخته
 نیم گرم بر دمل بندد اما س فرو سبند و اگر در آغاز
 دمل سرد رخت بر طللا کند دمل دور شود و مجرب از مود

دیگر چون

چون دل بیدار شود و بعد از آن روز که دل آغاز کرد
روز یکشنبه آنکه طلعه کند دل در باقی عمر بیدار شود
عذبه دل در روی پزاندن دل و غی که به آلت شکاف کند
بیار و جوته و و درم سنبغا ر یکدم ساجی لوته یکدم هر
و و درم کرمانی و و درم باب سائیده لب ساز و دل
شکسته بریده کرد و از موده است دل بیار و گی
لوته جوک هر دور سائیده بر و دل باب سائیده لب کند
انبارده تا شکاف شده به شود مجرب است عذبه دل
پیار و جیح اندر این بار یک سائیده باب بر و دل لب
کند و بند و بخت شده و و شود عذبه دل بیار و
جیح بکهره جیح اندر این بخت سبزه هر متناوی
گرفته با بول آوی سائیده بر و دل بند و بخت و رخیته
کشته و و شود مجرب است پیار و جیح بکهره تخم

سن و جو و کج و سرف و ال و عجمت و می سیده
 بادوغ یا با سر که یا با کاجی بر دمل بند و خسته بن کند
 عید شگستان و مل پیار و عیش و میل کل کند و ی که کند
 نماند رانی بوست و بهیچ نوره خست و عیون
 بیج بس که بهیچ بیج پیدا چرخ بیج بس که بهیچ بیج بس که
 منت و می منده کرده بر زبان هر دو غله جو ارد و لید
 کرده و در دوغ ما و کا و بز و چون بخسته شود بر دمل ازین
 بخسته شده ریخته کرد و عید دمل و دندان و کیمین
 پیدا شود و بر سر می نمود و پیار و پیازه و سبزه و سرکه و سرکه
 قند سیاه و روغن زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 کوفته بر باره جامه بند و ویر و دندان و ویر و دندان و ویر
 آن بند و ویر و ویر و ویر و ویر و ویر و ویر و ویر و ویر
 اگر در حق شکست و بفک بزرگ و اما سیده و رنگ و رنگ
 و ام لود

و ارم شود اول خون از دیویم بکشد بعد پنج اک و پنج
اونکه و ایلوه بآب سائیده و کرم کرده بنزد و در شود
رای سها که زر خوب کجده عت وی با بول آدمی
سائیده لیب کند تهند و در شود مجربست پیار
برای سیاه موده هر دو سائیده لیب کند تهند و در
شود مجربست برای تهید اول اما س و بخت شود
و در و بسیار کند پیار و برک نیم در آب جوشانده بار
همون برک برستان بنزد و مدت چند روز تهید برود
بعده پوست درخت سینبل را کوفته با ریک کرده
در و و غ مالدکا و بخت بر تهید بنزد و هر نوعی که تهید باشد
برود چون جراح است باشد مرهم کند و لیب ساز و به
شود و علیل مرهم فیل ازین در کتاب نوشته شد برای
براندن دمل و غی که سرخ باشد پیار و کد هیره و سونه

با بول آدمی سائیده بند و زود بخنجر کرد و زنانه
 برای دل و غیره که زود تر به نزد پیاردارد و چو پوست
 بخ که بهر نه میبندد نازک سائیده شش پند گیر و هر یک
 متاوی با رنگ نموده لیب کند بشتابی بخنجر کرد
 محبت ترکیب دفع رسو یا اول بر رسو یا
 برک کلجی ن هفت عدد کرم کند و بر رسو لی قدر
 میبندد سائیده لیب کند بعد برک مدکور هفت
 عدد مقدر ری که رسو یا باشد بند و باید که پتی بعد
 سه روز یک مد تاده روز کند بعد از آن بر
 اک را بهین کرم کرده و لیب میبندد بر رسو لی
 کرده تاده روز بند چون رسو لی بخنجر شود بعد
 پیار و جو نه ساجی نوت هر دو متاوی سائیده آیت
 موافق رسو یا تری بند با شکسته و قی که شکست
 نوده.

بعد در روی مردم گذاشتند و نگاه داشتند و در سوپا بود
چهل اندر عسل و فلفل کون و ادویه و عسل
آنانا پارو تخم بنور با بخی کوه مرزف کهنه بخی اگر سفید باشد
بهتر بود متاری گرفته در مویخ ما و کا و سه روز در
آفتاب بدارد و بپزید و بپزند و با جوارات ترش می پزند
طه کنند و اگر چه ده ساله بود و بود و سفید و ادویه بپزند
پارو لاکه رنگ ناکشیده باشد بهتر می کند یک انگشت
رال هر یک حصه بنور رس حصه باریک در شیره لیمون
که غذای سینه بر و در و باله و در و کهنه بود و سفید نیز بود
پارو دایوه کجایه یک شیش هی اجواس خراسانی
و و سیر می سینه تهوتیک سر می می هر سه را می پزند کرده
در آوند کدیس کند و قدری آب لیمون اندازد و زیر
زمین دفن کند بشرطی که در گلخن باشد بعد از بیست

یکروز بیرون آمد مثل سرکه خواهد بود بیرون آورده در
 شیشه نگاه دارد و در آخر شیشه طلک کن داد
 کهنه دور شود مجرب است ادویه دارد و غنی پیارو
 تخم بنور ده سرش می کتد و در سرش می رال سیاه
 بند تپو ته هر یک دو سرش می لاکه بر رخ سبزی کند یک
 اندک سر هر یک چهار سرس می اندک سرش می عمل
 ادویه را سبزه بدرد و بعد مقداری گرفته بآب
 لیمون یا با جوارت حل کرده در افتاب بدارد
 چون گرم شود بر داند و غنی بماند ازین و در کجارد و غنی
 شود مجرب است ببار و به تانک کهنه بپاشی کند یک آجیل
 بند تپو ته کوه با نجی سیاه بجنبه ک هر یک بدرد سبزه
 در روغن سرف یا ویر انداخته بز و چون بخند شود
 نگاه دارد اول در کجارد و در آخر شیشه طلک کن ازین

کجدر دهر نوعی که باشد دور شود بیمار دجک سیم
تخم بنوار رس درم آنکه کافور چسته هر یک بکدرم سوده
بایره لیمون طلک زو کجدر دوضع شود از طب
سکندر شاهی حجاب و تیل و فوم است بیمار دروغ
سرف بوزن شاهی بیکه و جی بپسند در مثل
کوته و بود در زربوب دار بهد جهر کجدر دنج
اندرا این بوست بچ کینه سفید بچن که بر تکیه
نش درم با بول ما و کما و که جی ر جند از روغن مذکور
باشد و شیراک و شیر کین کا و میش که هر یک برابر
روغن مذکور باشد در او اندامی کرده بر زو جی بخته
شود در شیشه نگاهدارد و روزیته واد و کجدر او را
خراشیده طلک کند اینی واد کینه و قدیم و کرو خارش
و ادله زهر و بویخی و کوی اعصار دور شود و اندام نرم

کردد اگر مرضی وادرا بجهنم زده طلق کند اگر چه سه ساله و او باشد
 دور شود مجرب و آزموده و مرصع و تیل چهل یکم
 اندر علیع جهانند و بیونجی و اکونت و کردن علیع اول برای
 جهانند بیار در سوت سند و رنید تهوت برار در روغن
 ماوکا و مرهم سازد و بردستهای که جهانند باشد مال
 برود رال بند تهوت سندف کند یک شیره تلخ
 در روغن ماوکا و مقدار یک با و مخلوط کرده با جوب
 نیم یکی کند و در آن روز آهنی باتشش گرم کرده نگاه دارد
 بعد از چهار روز مال جهانند برود و صحت شود
 بیارد و بهر موم را معیده کرده نگاه دارد و بعد بیارد و برکت
 خوش نده هر دو دست را بدان جوش مذکور بخار
 برساند تا آنکه نرم شود آنگاه معیده مذکور را بر هر دو دست
 مالد چندگاه همچنین کند جهانند برود و مجرب است یار

ال غنم

بال بچرم قند سیاه بچرم موم سفید که درم روغن زرد
هزده درم محمد را باریک براتش جوش نده نکا هارو
وقت حاجت برتر قید کی دست و پای ببالد جهان دن برو
پیار و منسل و ورزده درم بهلد و ه بنم سیر روغن کنجد
یکم اول روغن را جوش دهد بعد بهلد و ه اندازد بعد
منسل اندازد جوش داده نکا هارو و ببالد جهان دن
برور محبت پیار و روغن از نخود کشیده حذی
جوک سایده مانند حنا بناد و سود و ببالد جهان دن برو
پیار و سیاه یکم زرد و درم اجمود و
درم اجوای خراسانی هلد زنگ نوت پوست
سه جبه پوست کینه هر یک دوسر شاهی بهلد و ه
هار سیر شاهی قند سیاه یکم تاهی ادویه را یکی سایده
در قند مذکور قدر یکم شاهی روزینه بخورد و لذت تریش و

پیوسته برهنه کند چنان برود نخچه را که دست
 و پای بخت و یا سوزش بوند علیهم آن اول باد بوم
 بر انگشتان و بر بند دست خون بکشد بعد در خون
 زرد و صد یکم تپسته و پوست کولر یا کوسر و کتار
 چنگلی دانه لاکه زر خوب مت و ی کوفته تا بار یک نموده
 بار و غنچه کوری کج کرده بر دستهای طلای زود و رو
 مذکور و بختگی و سوزش را به دفع شوند علیهم چنان
 پیار و ستاورد و انش هر دو را با پیده بر دست و پای
 مثل چنان طلای زو چنان برود مجرب است علیهم
 پیوسته پیار و سر کین کبوتر یا مرغ هر تاس طبع هر دو را
 برابر با پیده بار و غنچه صرف ایخته طلای کند پیوسته
 برود پیار و سوزشها که بریان دانه الاهی بر
 بار یک کرده نگاه دارد و ببالد هر سه در روی متاوی

ان دزن

در غنچه چنان

آن وزن باشند بوی برود عین بوی و کردن
پار در آل یکم سرش می نیده تهوته کته هر یک سرش می
در روغن سرش ۱۰ سرش می جوش داد و آش
و هر چون یکذات شود بر آن بنفشه تر کردن بالای دست
و پای نماید تا چهار پنج و زیب کند چندان بوی کردن
ایده و سوختگی و آید فرنگ فارس و ورنه
ادویه چندان تخم کور در آب جوش نده در دست
و پای هر که چندان باشد کرم کرم سید کند و نماید
چند روز این محل کند به شود پار و شغال تازه
فنج کرده در روغن آن دست و پای نکهد و تا
مدت سرد شدن صحت شود پار دکه سفید چهار
سرش می جونه رک تنول قدر دمی نیده تهوته قدر دمی
در روغن زرد چهار سرش می بپلویا در جوب چسبانده

سه روز بگذرد که بباله صحت شود کتفه سفید چهار
 سرشاهی زر خوب دو دمری نیند تپه یک دمری
 مغز اندر این دو سرشاهی باریک یکی کرده ببول آدمی
 بر بونخی بباله صحت یابد عذبه ترقید کما اعضا
 پیار و قیر قند سیاه هر یک بچندم استعمال کند
 اگر جزند و مغز و رسته خوان روغن زرد موم هر یک متساوی
 بر آتش یکی کرده نگاهدارد و بر ترقید کی دست و پای
 ببالد و بودنی نیز برود و مجربست با و خلیل یعنی
 نخه دست و پای طریق همانندن باشد و در و کتفه بپارد
 در و در سنک و کیده باریک نموم با روغن زیتون مالیده
 باشد نخه دست و پای برود و نرم شوند و صحت یابد
 روغن تخم نیم بانا حش و دست بباله صحت شود
 نخه و شکمی دست برود و در و انگشتان نیز برود

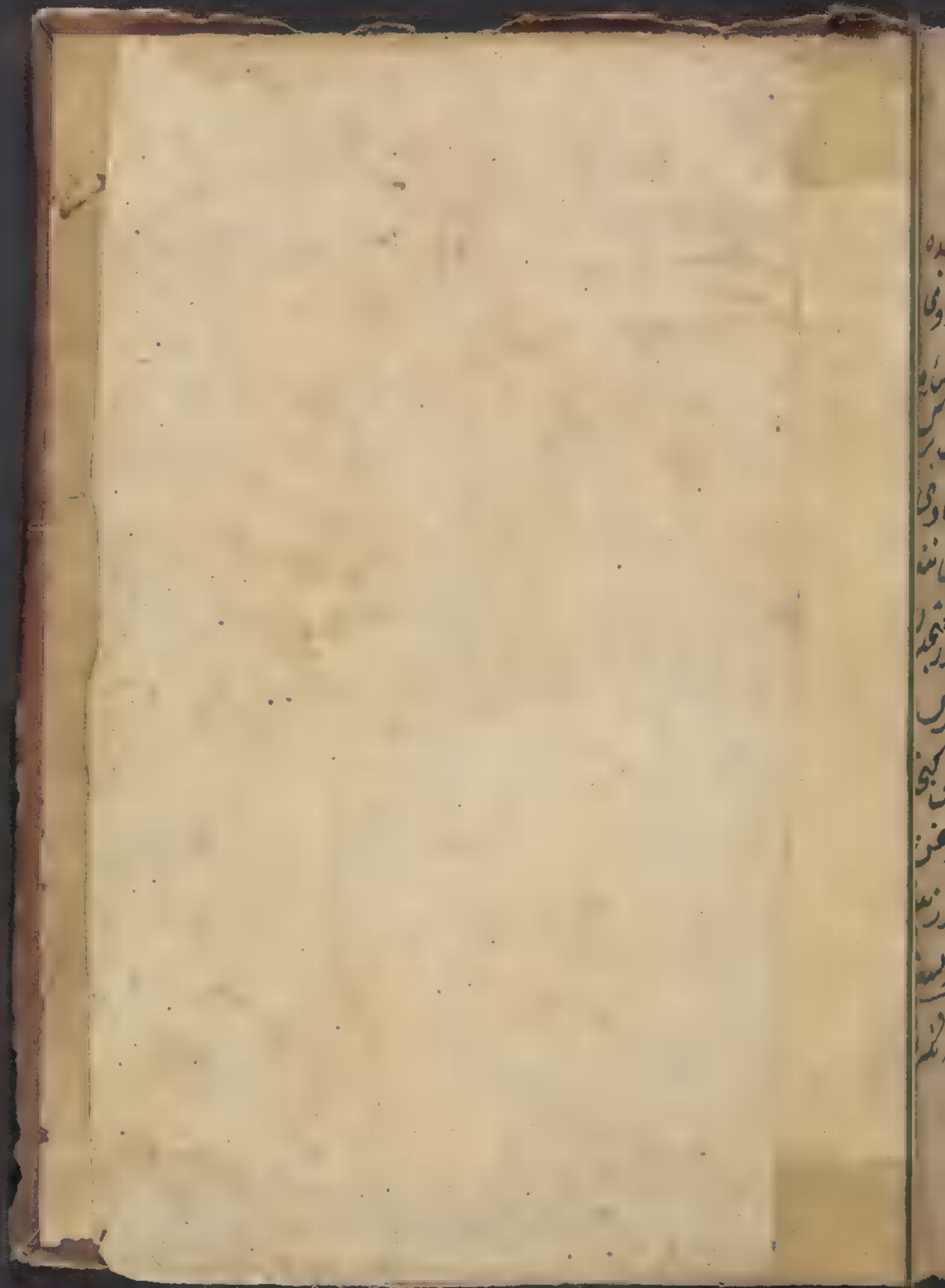
چهل و دوم اندر علیج جهیب چنانی که بر روی ویش بنا
پیدا شوند علیج آن بار و نمک سیماب مرمره را
اند جلد را با پینه با نیره لیمون کاغذی لیب سازد
جهیب دور شود دیگر بار و فاکتره فیه را جلد کت
حکانه قیز آب کرده به آن روغن ماه کنگنی زد چون
بخفته شود بر اندام مالد جهیب دور شود پیار و سنبغار
سنگنه کاغذ با نیره لیمون نسحق کرده طلا سازد
جهیب دور شود پیار و سنبغار با نیره لیمون کاغذی
پخته همدل بر جهیب لیب کند هجرت یابد زخم
میان ابوسعید پیار و سنبغار که هر روز با نیره لیمون
کاغذی در ظرف روی طلا کند جهیب دور شود
پیار و سنبغار طبع سنبغار سها که هر سه برابر در نیره
لیمون کاغذی نسحق کرده بر جهیب لیب کند دور

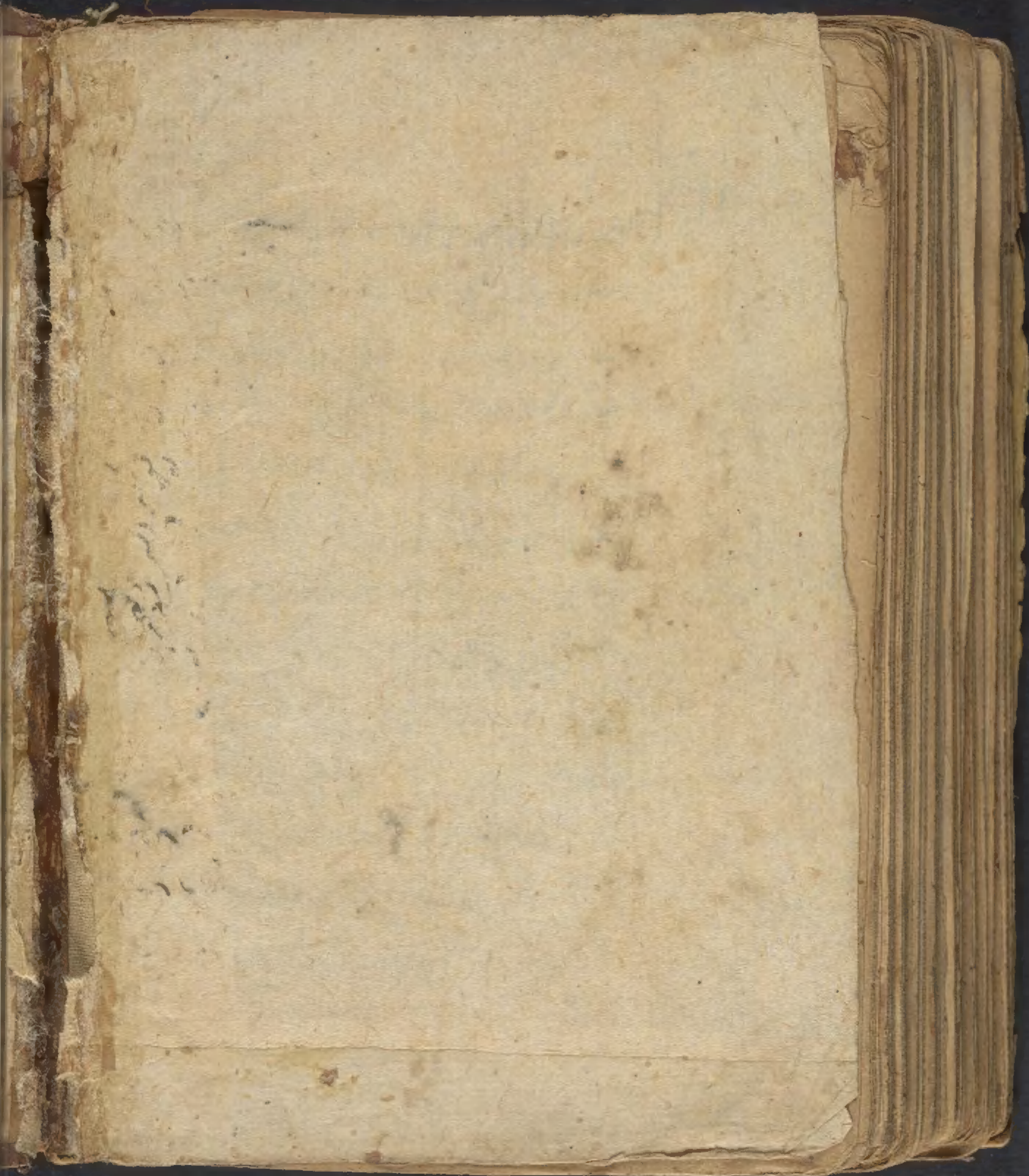
شود بیار در سفیده نوحه و زنده تپوت سها که ساجی
 سنبغا زرد و بر بار که سینه بر جیب خراشید
 طلای زرد و زرد و مجرب است عذیب جهانی و دماغ
 سیاه پیار و کسب مثل کونته تپوت مجینه زرد و
 متاوی و ریشه لیمون کاغذی و بار اندر این سینه
 کوبیده نگاهدار و خشک ساخته و مقداری در زیر
 اندر این سینه طلای زرد و ازین جهانی و دماغ سیاه
 هر کونته که باشد و زرد و مجرب است عذیب جهانی
 پیار و جری ساجی بیج بکپره پنج را سنا هر دور
 یار سینه بر جهانی لب کند و زرد و
 عذیب های پیار و کنجاره سرف با و میر نوحه و زرد و
 جوک ترشش و دوسر ساجی سها که و دورم روغن سرف
 قدری عذره را بار یک کرده بار و غش مذکور را بیده و بار

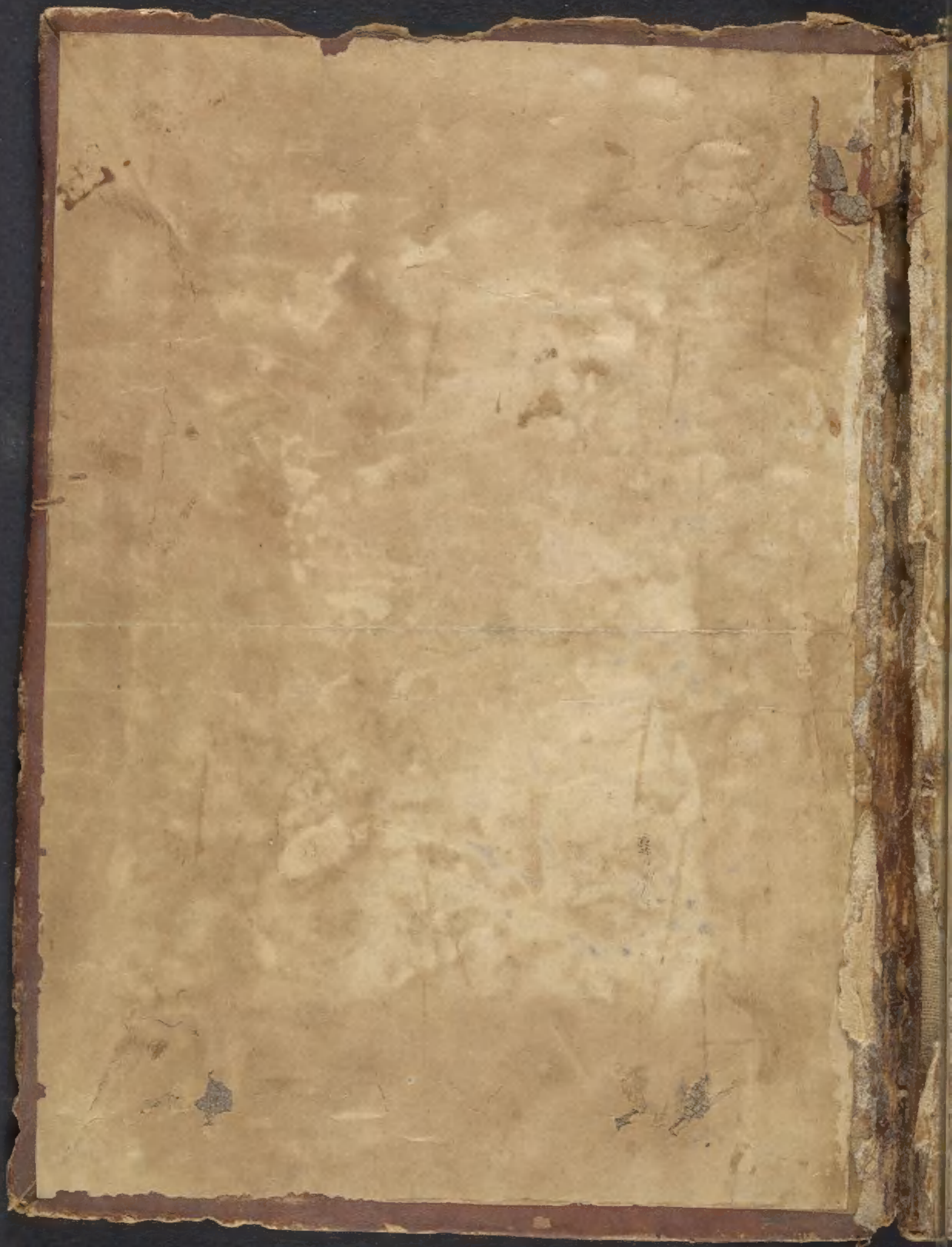
درند معفو

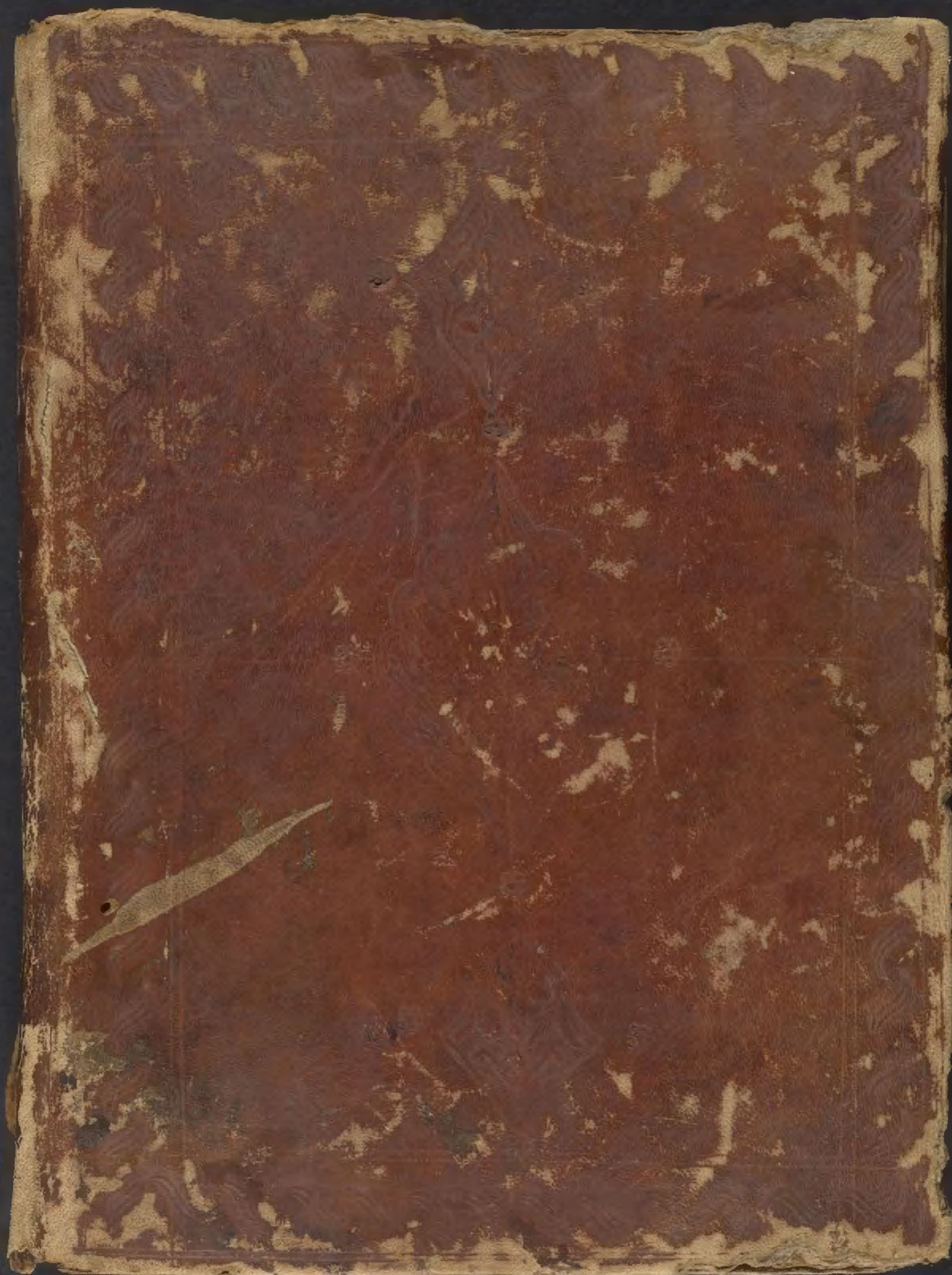
ورنگ معصوم تر کند و برای جهائی لیب کند مدت
ماندن دهد بعد بنویسد چند نوبت این عمل کند
جهائی برود و مجرب است پیار و شتالنگ کا و سوخته
کثیرا متناوبی سوده در زهره کا و اینجمله تا دو ماه
روزینه برداغ جهائی با کمال از پنج دور شود از طلب
سکنه ری منقول است پیار در کتجندن پنجه لود کوه
برنیک بنسوجن دیو دار عدس هر یک متناوبی
بایب سائیده برداغ جهائی لیب کند ازین روی
روشن شود جهائی برود خون فروشنس بها که
هر دور سائیده لیب کند و داغ جهائی برود مجرب است
علیه جهائی و جهائی پیار و بدما که هبلید و بودار
هر سه متناوبی سائیده صیده سازد و ریشه اگر خشک
کود با شیره لیمون کا غلیظی کو با بسته لکا پدیدار و با شیره

لیمون مذکور جهانی طلا کند اول جهانی را بخار و فیه
 لبیب سازد و محبت علیج جهان سه که بر روی
 بیدار شوند بهار و نو و کنه نیندرج به سه باب سازند
 لبیب کند به سه دور شوند بر یک درخت بر
 زرباشد بر یک جای رکبتدن کوه و در هلد بود متساوی
 باشد بر اسس کند و بهاد جهانی و به سه برود و مانند
 این دفع شوند بیار و زرجوب دار هلد ملهتی اگر بخت
 بد ما که منجیه کل بندو فرست کوه زعفران رک
 کینه بند و هر یک مت و می جو کوب کرده روغن کینه
 که چهار چند از و از و با باشد و آب چهار چند از روغن
 مذکور باشد اندر خسته بز و چون شود نکا بهار و روز
 بر جهان سه لبیب کند از این به سه و جهانی برود و محبت
 چهل سیوم اندر زغنی سیت تب بداند









214.
PERSIAN
MS.